

نام خداوند جان آفرین که سخن در زبان آفرین

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء(س)

سال ۳۴، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است.
به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰.پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء(س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن زاده

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

مدیر داخلی: دکتر جمشید نوروزی

ویراستار فارسی: ملیحه سرخی کوهی خیلی

ویراستار چکیده‌ها و منابع انگلیسی: دکتر زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مسمولی پیلرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد بازنشسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر محمدتقی امامی خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

محمدرضا بارانی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد بازنشسته، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء(س)

دکتر محمدرضا علم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر جمشید نوروزی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء(س)

اعضای هیات تحریریه بین‌المللی

خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکانت اسپانیا

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآوش/ ۶۶۹۷۳۸۲۲-۰۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hii.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء(س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء(س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۸۸۵X-۲۰۰۸

شاپای الکترونیکی: ۳۴۹۳-۲۵۳۸

راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ب: ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. براساس مصوبه هیئت تحریریه، نویسندگان موظفند فرم تعهدنامه را تکمیل و همزمان با مقاله، بارگذاری نمایند. پس از تکمیل فرم آن را به عنوان «نامه به سردبیر (تعهدنامه)» در بخش اضافه کردن فایل‌ها بارگذاری نمایید. در غیر این صورت مقاله به داوری ارسال نخواهد شد.

۹. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).
مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء (س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

پ: محرمانه بودن اطلاعات

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

ت: داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

ث: سرقت ادبی

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار

به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفا تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس historyislamiran@alzahra.ac.ir ارسال نمایید.

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

https://doaj.org	فهرست مجلات دسترسی آزاد (دعاج)
http://Citefactor.com	سایت فکتور
https://scholar.google.com	گوگل اسکالر
https://ecc.isc.gov.ir	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
https://www.noormags.ir	پایگاه مجلات تخصصی نور
https://www.civilica.com	مرجع دانش (سیویلکا)
https://iranjournals.nlai.ir	آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی
https://www.sid.ir	پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
https://www.magiran.com	بانک اطلاعات نشریات کشور

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هر یک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود.

تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.

ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.

پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.

۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری یک میلیون و پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

فهرست مطالب

- ۱۱-۳۵ نقدی بر تصحیح متون تاریخ نگارانه فاطمیان
(بررسی موردی روایت ولادیمیر ایوانف و حسام خضور از رساله سیره/الحاجب)
علی بابائی سیاب
- ۳۷-۶۰ از بغداد تا مدینه السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان رودان، از هزاره
دوم پیش از میلاد تا خلافت عباسیان
سعیده پورعابدینی، مجید منتظر ظهوری
- ۶۱-۹۶ نخستین قنات‌های دشت قزوین (با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب)
مصطفی ده‌پهلوان، سامان بابازاده
- ۹۷-۱۲۰ تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایران از کار زنان (از انقلاب مشروطه تا ۱۳۳۲ش)
حسن رجبی فرد، کریم سلیمانی دهکردی
- ۱۲۱-۱۴۵ بررسی شکل‌گیری دیوان اهل حق در دوره سلطنت اسحاق برزنجی و آثار آن
منصور رستمی
- ۱۴۷-۱۷۵ مطالبات جامعه شهری کرمانشاهان در عرایض عصر قاجار
(از مشروطه تا سقوط قاجار؛ ۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/۱۹۰۶-۱۹۲۵م)
ناهید کشتمند، محمدمیر شیخ نوری، روح‌الله بهرامی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)

سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۳۵-۱۱

نقدی بر تصحیح متون تاریخ نگارانۀ فاطمیان (بررسی موردی روایت ولادیمیر ایوانف و حسام خضور از رسالۀ سیرة الحاجب)^۱

علی بابائی سیاب^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۷

چکیده

از نخستین دهه‌های قرن بیستم میلادی کسانی چون ولادیمیر ایوانف از طریق انتشار اولیه متن بسیاری از نسخ خطی اسماعیلی، درهای تازه‌ای را پیش روی محققان این حوزه گشودند. با این حال، انتشار وسیع و عجولانۀ بسیاری از این متون بدون تصحیح انتقادی و دقت در محتوای آنها، سبب شده است شاهد وجود خطاهای مکرر در محتوای برخی از این متون باشیم. نخستین پیامد جدی این مسئله، بروز خطاهای مکرر در بازسازی تاریخ اسماعیلیان یا حتی قضاوتی نادرست در تحلیل محتوای تاریخی این متون است. در این مقاله، انتشار اولیه رسالۀ «سیرة الحاجب» توسط ولادیمیر ایوانف در جلد چهارم مجلۀ کلیة الآداب مصر (۱۹۳۶م)، روایت حسام خضور از متن این رساله در سال ۲۰۰۷م. در سوریه براساس تنها نسخه باقیمانده از این رسالۀ تاریخی و نیز منقولات باقیمانده از آن در دیگر آثار اسماعیلی متقدم، مورد نقد علمی قرار گرفته است. نتایج این پژوهش بیانگر وجود سه سنخ خطاهای تاریخی، زبان‌شناختی و زمینه‌ای در نشر این دو محقق است که در این مقاله به آن پرداخته شده است. روش تحقیق در این مقاله به شیوۀ قیاسی و گردآوری داده‌ها مبتنی بر جست‌وجوی کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: ولادیمیر ایوانف، حسام خضور، سیرة الحاجب، فاطمیان، تصحیح

متون

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2025.47387.2940

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران. babaeisiab@hum.ikiu.ac.ir

- مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان «تصحیح نسخه خطی سیرة الحاجب» طرح ارتباط با صنعت، در مؤسسۀ پژوهشی میراث مکتوب در سال ۱۴۰۳ است.

مقدمه

مطالعات اسماعیلی تا اواخر قرن نوزدهم میلادی، به‌طور عمده مبتنی بر منابع تاریخی و فرقه‌شناسانه نویسندگان غیراسماعیلی و نیز گزارش سیاحان اروپایی بوده است که به دلیل مواجهه نظامی صلیبیان با اسماعیلیان نزاری -شاخه شام- به توصیف آنان پرداخته‌اند. متون تاریخی، فقهی و کلامی اسماعیلیان، چه در دوران حکومت‌های مرتبط با این فرقه مثل دولت فاطمیان در مصر، نزاریان در ایران و طیبی‌ها در یمن و چه پس از سقوط این دولت‌ها، به دلیل تشکیلات پنهانی دعوت و مراحل سرّی گرایش به فرقه اسماعیلی، همواره از دسترس عموم مسلمانان و حتی نوکیشان اسماعیلی خارج بوده است. بنابراین تنها سلسله‌مراتب خاصی از افراد مرتبط با دعوت، به این آثار دسترسی داشته‌اند. این مسئله سبب ایجاد خلأیی جدی در نگارش تاریخ اسماعیلیان شده که ناشی از فقدان زاویه دید مورخان و مؤلفان اسماعیلی در بازسازی تاریخ این فرقه است. در واقع، زمانی می‌توان به شناختی نسبتاً دقیق و منطبق بر واقعیت زیسته جماعات اسماعیلی مذهب در تاریخ اسلام دست یافت که آثار مورخان اسماعیلی و غیراسماعیلی در کنار هم دیده شود. دسته اول از منابع، نگاهی از داخل به تاریخ این فرقه دارد که در نتیجه آن می‌توان به بسیاری از امور پنهان و وقایع درون‌تشکیلاتی که از چشم مورخان غیراسماعیلی مخفی مانده است، پی برد؛ و دسته دوم از منابع نیز به دلیل برخوردارگی از نگاه نقادانه به تاریخ و عقاید این فرقه، تا حدود زیادی به ارائه روایتی معتدل از حیات سیاسی-مذهبی اسماعیلیان کمک می‌کنند. در این میان، نقش منابع اسماعیلی در بازسازی تاریخ اسماعیلیان بسیار کم‌رنگ است؛ به گونه‌ای که حتی مورخان چون مصطفی غالب که عمده آثارش در حوزه مطالعات اسماعیلی است، به ندرت از این منابع در بازسازی تاریخ اسماعیلیان استفاده کرده‌اند (ن.ک. به: بابائی سیاب، ۱۴۰۲: ۴۰).

ولادیمیر ایوانف از متخصصان بنام مطالعات اسماعیلی، بخش زیادی از عمر خود را در میان جماعات اسماعیلی مذهب ساکن در شبه‌قاره هند گذرانده است. این مسئله و روابط نزدیک و دوستانه وی با بسیاری از سرآمدان و محققان این فرقه، سبب شد برای نخستین بار به حجم وسیعی از نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های بیره‌های طیبی در هند دسترسی یابد و به انتشار محتوای این نسخ اقدام کند. اهمیت این اقدام به دلیل فقدان یا ضعف منابع اسماعیلی در جریان بازسازی تاریخ این فرقه، خارج از وصف است. در کنار این مهم، ضعف عمده و نقد اصلی که به این قبیل آثار منتشرشده از سوی ایوانف وارد است، اینکه اغلب این متون بدون دقت کافی و توأم با اشتباهات قابل توجه به چاپ رسیده‌اند. این موضوع از دو بُعد بر روند تحقیقات اسماعیلی اثر منفی گذاشته است: نخست اینکه چاپ عجولانه این آثار و عدم

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۳

درک عمیق از محتوای آنها، سبب شده است تا این آثار به درستی و آن‌گونه که هستند، به جامعه محققان این حوزه معرفی نشوند؛ و دیگر اینکه وجود ایرادات مکرر در محتوای این آثار به‌طور طبیعی، ارائه تصویری دقیق و نزدیک به واقعیت از تاریخ این فرقه را بیش از پیش دچار خدشه ساخته است.

رساله تاریخی «سیرة/الحاجب» یکی از ده‌ها عنوان نسخه خطی است که متن آن در قرن بیستم میلادی توسط ولادیمیر ایوانف منتشر شده است. این رساله تاریخی علی‌رغم برخورداری از رویکرد کلامی، حاوی گزاره‌های تاریخی ارزشمندی است که در سایر منابع تاریخی وجود ندارد (ن.ک. به: بابائی سیاب، ۱۴۰۱: ۴۵). این رساله برای نخستین بار در سال ۱۹۳۶م. در مجله کلیة الأدب مصر انتشار یافت که همان محتوا در سال ۱۹۳۹ به صورت چاپ سربی توسط انتشارات «المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه» در قاهره منتشر شد. یک نسخه افست‌شده از همین نشر، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی در تهران موجود است. متن این رساله مدتی بعد در سال ۱۹۴۲ به همراه چند نسخه دیگر در کتاب سنت‌های اسماعیلی مرتبط با ظهور فاطمیان توسط ولادیمیر ایوانف به انگلیسی ترجمه شد. در سال ۲۰۰۷م. نیز حسام خضور محقق سوری که گرایش وی به مذهب اسماعیلی در خلال آثار منتشرشده او آشکار است، برای دومین بار اقدام به چاپ این رساله همراه با مقدمه‌ای دو صفحه‌ای کرد که توسط انتشارات الغدیر شهر سلمیه در سوریه منتشر شده است. متن منتشرشده توسط این محقق عیناً مبتنی بر چاپ ایوانف است و به همین دلیل حاوی بیشتر خطاهای موجود در همان چاپ می‌باشد. خود وی به اینکه آیا به نسخه خطی این اثر دسترسی داشته یا خیر، اشاره‌ای نکرده است؛ هرچند با تطبیق دو چاپ نام‌برده، عدم دسترسی وی به نسخه خطی آشکار است. تنها تفاوت چاپ خضور با چاپ ایوانف، در اصلاح موارد انگشت‌شماری از خطاهای زبانی است که این محقق به زعم خود و با توجه به آشنایی بیشتر با زبان عربی به عنوان زبان مادری، اقدام به رفع آن کرده که البته در این زمینه هم چاپ وی حاوی برخی ایرادات است. بر همین اساس، اثر دوم را نه به عنوان یک تصحیح، بلکه باید به عنوان یک اثر دینی-فرقه‌ای در نظر گرفت که جامعه هدف آن، مؤمنان اسماعیلی در کشور سوریه می‌باشند. بنابراین در این مقاله، بررسی انتقادی ما بیشتر ناظر به متن منتشرشده توسط ولادیمیر ایوانف بوده و در خلال آن اگر ضبط متفاوتی در چاپ حسام خضور دیده شد، مورد بررسی قرار گرفته است. در هر صورت، به این دلیل که روایت ایوانف از این اثر عیناً در چاپ حسام خضور نیز تکرار شده، هر جا در متن این مقاله سخن از نقد چاپ ایوانف شده، ناظر به نقد چاپ حسام خضور نیز است.

نسخه خطی مبنا در این مقاله، نسخه موجود در آرشیو نسخ خطی مؤسسه مطالعات

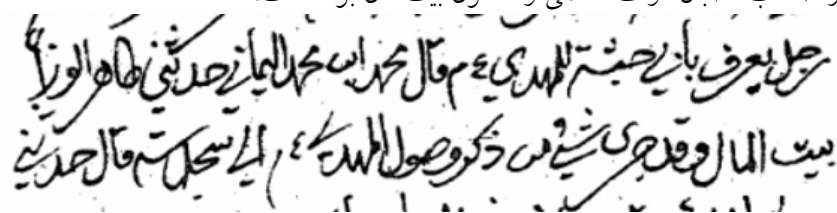
اسماعیلی لندن است. متأسفانه! این نسخه، نسخه اصلی نیست، بلکه در سال ۱۹۳۱م. توسط «ظاهر سیف‌الدین» داعی مطلق اسماعیلیان طیبی در هند و احتمالاً از روی نسخه اصلی استنساخ شده است. نسخه اصلی این اثر قابل دسترسی نیست و ولادیمیر ایوانف نیز در مقدمه چاپ خود اشاره نکرده است که آیا از نسخه اصلی استفاده کرده یا همین نسخه متأخر. هرچند براساس برخی شواهد به نظر می‌رسد که ولادیمیر ایوانف نیز به همین نسخه اخیر دسترسی داشته است؛ زیرا تاریخ چاپ این نسخه توسط وی سال ۱۹۳۶م. و پنج سال پس از تاریخ استنساخ از روی نسخه اصلی بوده است. بنابراین مبنای نقد علمی ما در این مقاله نیز تصویر نسخه در دسترس از این رساله در مؤسسه مطالعات اسماعیلی در لندن می‌باشد که از روی همین نسخه تهیه شده است. برخی منقولات از رساله سیره الحاجب نیز در آثار مورخ متقدم اسماعیلی - عمادالدین ادریس - موجود است که در این مقاله مورد بررسی تطبیقی قرار گرفته است. بر همین اساس، چاپ ایوانف از رساله سیره الحاجب از سه منظر تاریخی، زبان‌شناختی و زمینه‌ای قابل نقد و بررسی است. منظور از نقد تاریخی، سنجش محتوای تاریخی رساله سیره الحاجب با متون تاریخ‌نگارانه اسماعیلی و غیراسماعیلی نزدیک به زمان نویسنده است. برخی رخدادهای تاریخی و اسامی اماکن و اشخاص مورد اشاره در این رساله، به دلیل شهرت عام، در منابع دیگر نیز مورد اشاره قرار گرفته است. بر همین اساس، در مورد ضبط غلط این قبیل اسامی، امکان اشتباه مؤلف اثر اندک است و در صورت بروز اشتباه در ضبط اسامی یا رویدادهای مشهور، احتمالاً اشتباه از سوی کاتبان بعدی این اثر صورت گرفته است. لذا این خطاها می‌بایست در چاپ ایوانف و حضور اصلاح می‌شد که این کار صورت نگرفته است. منظور از «نقد زبان‌شناختی»، خطاهای زبانی است که ممکن است در ادوار مختلف در متن رساله وارد شده باشد. این کار از طریق تحلیل خطاهای زبان‌شناختی براساس دستور زبان عربی و نیز مقایسه متن اثر با دیگر آثار اسماعیلی و منقولات باقیمانده از این رساله، در منابع دیگر صورت گرفته است. منظور از «نقد زمینه‌ای» اصلاح خطاهایی است که با توجه به قراین موجود در متن، امکان بروز آن خطاها وجود ندارد. این مسئله به‌ویژه در مورد تطبیق چاپ ایوانف و حضور با نسخه خطی موجود از این رساله صورت گرفته است. در جاهایی که اختلاف وجود دارد، به زمینه متن و قراین موجود در متن مراجعه شده و بر آن اساس داوری صورت گرفته است.

۱. نقد تاریخی

در این بخش، به شناسایی و رفع برخی خطاهای تاریخی در چاپ رساله سیره الحاجب توسط

ولادیمیر ایوانف پرداخته شده است. همان‌طور که گفته شد، مبنای بررسی ما در این قسمت، املائی درست اسامی افراد و اماکن تاریخی در متن رساله از طریق تطبیق محتوای آن با منابع کهن است؛ به‌ویژه برخی اسامی که از شهرت بیشتری در تاریخ اسماعیلی برخوردارند و وجود اشتباه در نگارش آنها احتمالاً به دلیل خطای کاتبان بوده و نه شخص مؤلف. در این زمینه، خطاهای موجود در چاپ ایوانف براساس نسخه خطی مبنا در این پژوهش و بالعکس، مورد بررسی و مذاقه تطبیقی قرار گرفته است:

در جمله «قال محمد بن محمد الیمانی حدثنی طاهر الوزان بیت المال» (تصویر ۱) که نویسنده رساله سیره/الحاجب روایتی را از قول شخصی به نام طاهر روایت کرده، عبارت «طاهر الوزان بیت المال» در چاپ حسام خضور به صورت «طاهر الوزن لبیت المال» آمده است (خضور، ۲۰۱۹: ۳۷). نکته مسلم اینکه شخصی به نام «طاهر الوزان» در قرون سوم و چهارم در دستگاه حکومت فاطمیان حضور داشته که در منابع مرتبط با تاریخ اسماعیلیان، از یکی از فرزندان وی به نام حسین با عنوان صاحب «بیت‌المال» نام برده شده است (کرمانی، [بی‌تا]: ۲۸؛ مقریزی، ۱۴۱۶: ۳۱/۲، ۴۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۸، ...؛ همو، ۱۴۱۸: ۷۵/۴؛ ابن‌خلدون، ۱۴۰۸: ۱۳۱/۸). محققان تاریخ اسماعیلی نیز از این شخص با نام «طاهر الوزان» یاد کرده‌اند (تامر، ۱۹۹۱: ۵۴/۳؛ غالب، [بی‌تا]: ۱۹۸). بر همین اساس، ذکر این نام به صورت «طاهر الوزن» در چاپ حسام خضور صحیح نیست و عبارت «بیت‌المال» در انتهای نام وی نشان می‌دهد که وی از صاحب‌منصبان دولت فاطمی و مسئول بیت مال بوده است.

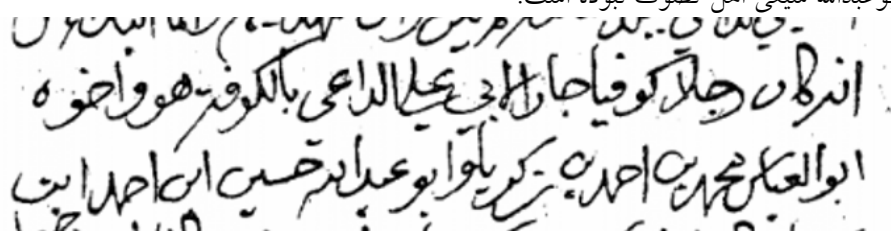


جل یعرف باب حبیة المهدی و معال محمد بن محمد الیمانی حدثنی طاهر الوزان
بیت المال وقد مر شیخ من ذکر وصول المهدی، و الی سجدت معال حدیثی

(تصویر شماره ۱)

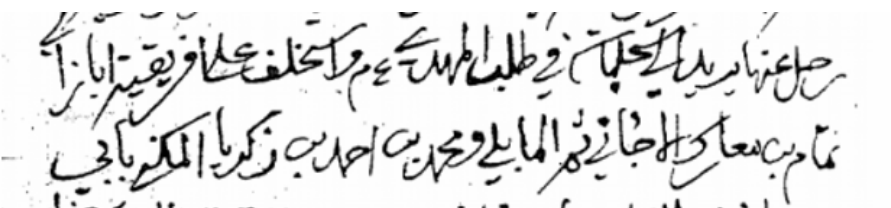
در جایی از رساله سیره/الحاجب، در توصیف ابوعبدالله شیعی سردار تاج‌بخش خلفای فاطمی چنین آمده است: «و إنما ابتداء أمره أنه كان رجلاً كوفياً» (تصویر ۲). عبارت «رجلاً کوفياً» در چاپ ایوانف به صورت «رجلاً صوفياً» آمده که غلط است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۱؛ خضور، ۲۰۱۹: ۴۱). در واقع، نویسنده در اینجا به اصالت کوفی ابوعبدالله شیعی اشاره کرده که در منابع متقدم نیز تأیید شده است و او را فردی اهل کوفه می‌دانند (نویری، ۱۹۲۹-۱۹۳۳: ۷۷/۲۸؛ جوینی، ۱۳۸۵: ۳۵۱/۳؛ أبو‌الفداء، ۱۴۱۷: ۳۹۰/۱)؛ در حالی که هیچ‌جا صفت صوفی

برای أبو عبدالله شیعی ذکر نشده است. لذا ذکر صفت صوفی برای أبو عبدالله شیعی، احتمالاً ناشی از اشتباه کاتب یا بازنویسی غلط متن توسط ولادیمیر ایوانف بوده و واضح است که أبو عبدالله شیعی اهل تصوف نبوده است.



(تصویر شماره ۲)

نویسنده ضمن روایت فتح آفریقه توسط أبو عبدالله شیعی و حرکت وی به سمت سجلماسه، چنین آورده است: «و استخلف علی إفریقیة أبا زاکي تمام بن معارک الأجانى» یعنی «او أبازاکي تمام بن معارک أجانى را در آفریقه جانشین خود کرد» (تصویر ۳). نام «تمام بن معارک الأجانى» در چاپ ایوانف به صورت «تمام بن معارک الأَسْجَانِي» آمده است که صحیح نیست (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۳؛ خضور، ۲۰۱۹: ۴۵). در منابع متقدم و همچنین در تحقیقات جدید مرتبط با تاریخ فاطمیان، نام این شخص با پسوندهایی چون «أجانى»، «ایکجانى» و «ایکجاری» آمده (مقریزی، ۱۴۱۶: ۶۸/۱؛ ابن فضل الله عمری، ۱۴۲۴: ۹۴/۲۴؛ ابن هیثم، ۱۳۸۸: ۲۵؛ دشراوی، ۱۹۹۴: ۹۰؛ مونس، ۱۳۸۴: ۴۲۴/۳) و هیچ جا پسوند «أسجانی» به کار برده نشده است.



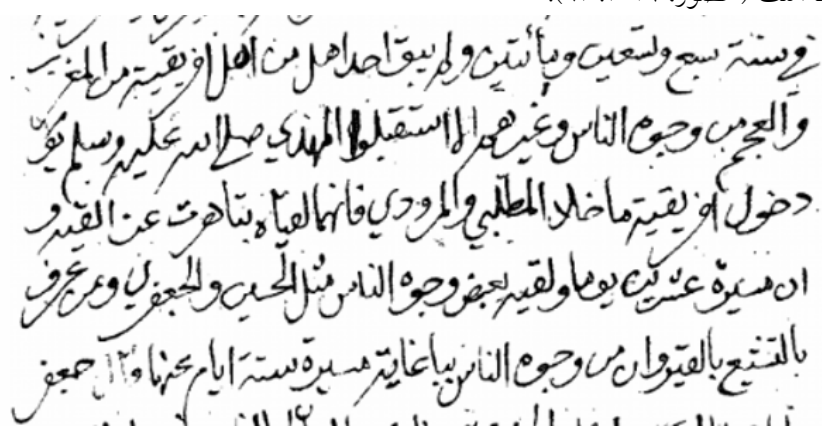
(تصویر شماره ۳)

در جایی از رساله سیرة الحاجب آمده است «و لم یبق أحد من أهل افریقیه من العرب و العجم من وجوه الناس و غیرهم إلا استقبلو المهدي يوم دخوله افریقیه ما خلا المطلبی و المرودی فانهما لقباه بتاهرت»؛ یعنی «در روز ورود مهدی به آفریقه همه اهالی آفریقه از بزرگان عرب و عجم و دیگران به استقبال مهدی آمدند غیر از مطلبی و مرودی که آن دو در تاهرت مهدی را ملاقات کردند» (تصویر شماره ۴). نام «المرودی» در چاپ ایوانف به صورت «المروردي»

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۷

آمده که در هیچ یک از منابع اسماعیلیه به آن اشاره نشده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ص ۱۳۱؛ خضور، ۲۰۱۹: ص ۶۲). البته شخصی به نام المرودی (= المروزی) با نام کامل «محمد بن عمر المروزی» که در رساله سیره/الحاجب از او در کنار مطلبی نام برده شده و گفته شده است که در زمان ورود عبدالله المهدی به افریقیه، در آنجا نبودند و بعداً به همراه مطلبی در تاهرت با وی دیدار کردند. براساس گزارش عمادالدین ادریس، این شخص در زمره فقها بود و ابو عبدالله شیعی او را به مسند قضاوت شهر قیروان گماشته بود (عمادالدین ادریس، ۱۴۲۰: ۸۸/۵). بنابراین نام «المرودی/ المروزی» در چاپ ایوانف به اشتباه به صورت «المرودی» آمده است که صحیح نیست.

نکته جالب توجه اینکه در چاپ حسام خضور، از «المطلبی و المرودی» به عنوان یک شخص نام برده شده و به صورت «المطلبی المرودی» آمده که کاملاً غلط است (خضور، ۲۰۱۹: ۶۲). این در حالیست که به کار بردن افعال مثنی بعد از نام این دو شخص، گواهی بر این اشتباه فاحش است: «فإنهما لقیاه بتاهرت»؛ یعنی «بلکه آن دو نفر در تاهرت مهدی را ملاقات کردند». در چاپ حسام خضور همچنین نام شهر «تاهرت» به صورت «تاهرات» آمده که غلط است (خضور، ۲۰۱۹: ۶۲).



(تصویر شماره ۴)

در جایی دیگر چنین روایت شده است: «و لقیه بعض وجوه الناس مثل الحسینی و الجعفری و من عرف بالتشیع بالقیروان من وجوه الناس بیاغایه»؛ یعنی «و برخی دیگر از بزرگان مثل حسینی و جعفری اشخاص بزرگی در قیروان که به تشیع شناخته شده بودند، مهدی را در باغایه دیدار کردند» (تصویر شماره ۵). نام شهر «باغایه» نیز در چاپ حسام خضور به صورت «باغیه» آمده است که صحیح نیست (خضور، ۲۰۱۹: ۶۲). باغایه از شهرهای مغرب دور بوده

است که نام آن در بسیاری از منابع اسماعیلی و نیز منابع جغرافیایی ذکر شده است (قاضی نعمان، ۱۴۲۶: ۲۴؛ مقریزی، ۱۴۱۶: ۷۵/۱؛ یاقوت حموی، ۱۳۸۰: ۱۳۳/۱). در کتب طبقات فقها نیز از فقیهانی منسوب به این شهر با عنوان باغائی نام برده شده است (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۸: ۳۷/۵)؛ به همین دلیل ضبط «باغیه» در چاپ حسام خضور غلط است.

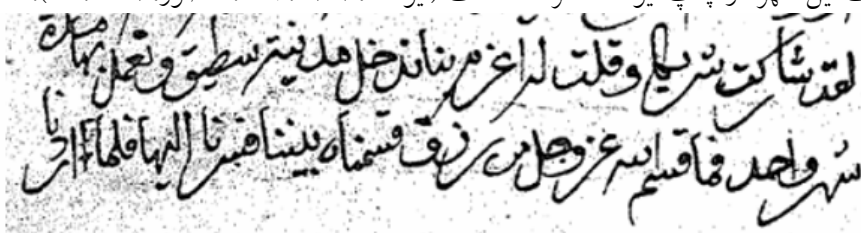
و سبعة سبع وتسعين ومائتين ولم يبعوا احد اهل من اهل ارض بقرية من المغرب
والبحرين وجموع الناس وغيرهم الا استقبالوا المهدي صلوات الله عليه وسلم يوم
دخول ارض بقرية ما خلا المطلب والمروزي فانها لعلها بناهت عن القيد
ان مسيرة عشية يومها ولقيد بعض وجوه الناس مثل الحسين والمجفري وغيرهم
بالقتيل بالقيروان من وجوه الناس باعانة مسيرة ستة ايام عنهما والجمع

(تصویر شماره ۵)

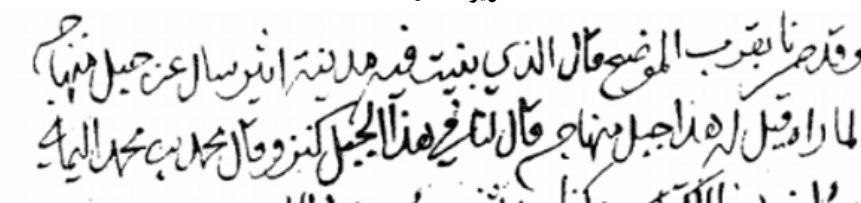
در کنار موارد خطایی که در چاپ ایوانف و حسام خضور از رساله سیرة الحاجب وجود دارد، برخی موارد تاریخی نیز که در نسخه خطی مبنا در این پژوهش به اشتباه ذکر شده، در چاپ ایوانف یا حسام خضور به درستی اصلاح شده است. برای مثال، در جمله «لقد شارکت شریکا و قلت له أعزم بنا ندخل مدينة سطيف و نعمل بها مدة شهر واحد»، نام شهر «سطیف» در نسخه خطی مبنا در این پژوهش و نیز در چاپ ایوانف به صورت «سطق» آمده است که صحیح نیست و به نظر می‌رسد به دلیل اشتباه کاتب بوده است (تصویر شماره ۶؛ ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۷)؛ زیرا نام چنین شهری در هیچ‌یک از منابع تاریخی و جغرافیایی اسماعیلی و غیر اسماعیلی نیامده است. نام این شهر در چاپ حسام خضور به صورت درست آن یعنی «سطیف» آمده است (خضور، ۲۰۱۹: ۳۴). این شهر در کشور الجزایر امروزی واقع شده و در بسیاری از منابع تاریخی و جغرافیایی اسماعیلی و غیر اسماعیلی به آن اشاره شده است (قاضی نعمان، ۱۴۲۶: ۱۰۲؛ عمادالدین، ۲۰۰۶: ۴۶۸؛ ابن حوقل، ۱۹۳۸: ۶۳/۱؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲۶۳/۴). در جایی دیگر نیز نام شهر «أشیر» در نسخه خطی مبنا در این پژوهش، به صورت «اثیر» آمده است که صحیح نیست (تصویر شماره ۷) و در هیچ‌یک از منابع متقدم به چنین شهری اشاره نشده است. این در حالیست که از شهر آشیر در بسیاری از منابع متقدم نام برده شده است (ابن اثیر، ۱۳۸۵-۱۳۸۶: ۶۷/۹؛ بکری، ۱۹۹۲: ۷۲۴/۲؛ ابن خلدون، ۲۰۰۳: ۱۷۲؛

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۹

ابن خطیب، ۱۴۲۴: ۳۱۹/۲؛ ابن خلکان، ۱۳۶۴: ۳۴۳/۲؛ ابن عماد، ۱۴۰۶-۱۴۱۶: ۳۰۹/۴. نام درست این شهر در چاپ ایوانف ذکر شده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۶، حضور، ۲۰۱۹: ۵۱).



(تصویر شماره ۶)

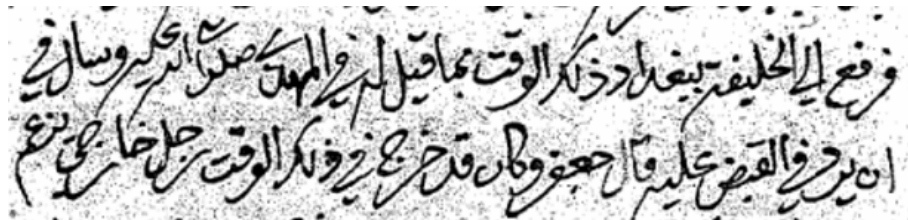


(تصویر شماره ۷)

۲. نقد زبان‌شناختی

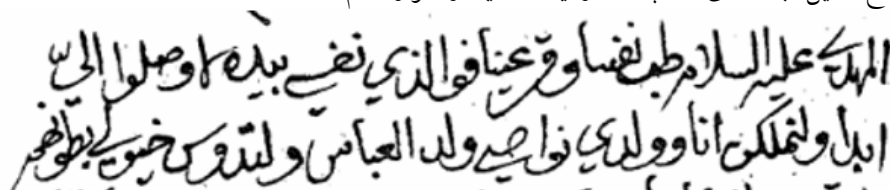
در این بخش از مقاله، ایرادات موجود در چاپ رساله سیره/الحاجب توسط ولادیمیر ایوانف از منظر زبان‌شناختی و قواعد زبان عربی و از طریق تطبیق با نسخه خطی مبنا در این پژوهش و منقولات باقیمانده در آثار ادريس عمادالدین سنجیده شده است. برخی از موارد محل اختلاف میان چاپ ایوانف و نسخه خطی مبنا در این مقاله وجود دارد که بر مبنای قواعد زبان‌شناختی، در برخی موارد ضبط موجود در نسخه خطی مبنا صحیح است و در برخی موارد، ضبط ایوانف صحیح می‌باشد.

در جمله «فرع إلى الخليفة ببغداد ذلك الوقت بما قيل له في المهدي»، فعل «رفع» به معنای «بالا بردن» و به همراه حرف اضافه «إلى» به معنای «گزارش دادن/ تحویل دادن/ تسلیم کردن» است (تصویر شماره ۸). بنابراین معنی جمله فوق به این صورت است: «و در آن وقت، او گزارش چیزهایی را که در مورد مهدی به او گفته شده بود را به خلیفه بغداد داد». فعل «رَفَعَ» در چاپ ایوانف به صورت «وقع» آمده است که صحیح نیست (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۹؛ حضور، ۲۰۱۹: ۱۷). این فعل در املاهای مختلف (وَقَّعَ/ وَقَّعَ) به معنای «امضاء کردن/ واقع شدن، رخ دادن» است که مفهوم معناداری به ذهن نمی‌رساند.



(تصویر شماره ۸)

فعل «تدوس» در جمله «و لتدوس خيولي بطونهم» که لام تأکید در ابتدای آن آمده، فعل مضاعف، صیغه مفرد مؤنث غایب از ریشه «داس» به معنای «لگدمال کردن» است (تصویر شماره ۹). این فعل در چاپ ایوانف به صورت «لتدوسن» آمده که از نظر صرفی صحیح نیست و هیچ معنای مشخصی ندارد (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۲؛ خضور، ۲۰۱۹: ۲۳). بنابراین معنای جمله «و لتدوس خيولي بطونهم» به این شکل است: «و اسبانم شکم آنان را لگدمال می‌کند». «خیول» جمع «خیل» به معنای «اسبها» در اینجا کنایه از سواره نظام است.

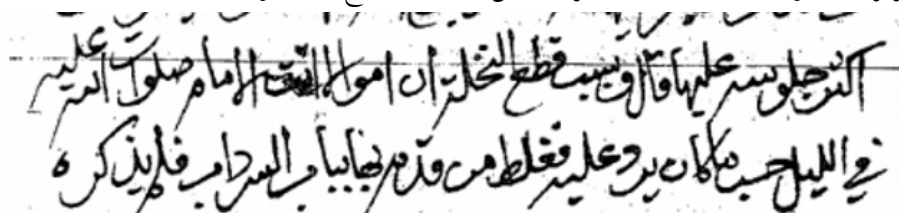


(تصویر شماره ۹)

در جمله «و سبب قطع النخلة أن أموالاً أتت الامام صلوات الله عليه في الليل» (تصویر شماره ۱۰)، کلمه «اللَّيْل» به معنای «شب، شب‌هنگام» در چاپ ایوانف به صورت «اللَّيْله» آمده که به معنای «امشب» است و صحیح نیست (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۳؛ خضور، ۲۰۱۹: ۲۴). بنابراین معنای جمله چنین است: «و علت قطع آن درخت نخل این بود که اموال در شب برای امام آورده می‌شد». منظور از اموال، خمس، هدایا و سایر وجوهات شرعی است که مؤمنان اسماعیلی از مناطق مختلف از طریق داعی‌الدعاة برای امام فاطمی در سلمیه می‌فرستادند. با توجه به اینکه امامان فاطمی در سلمیه تشکیلات پنهانی دعوت داشتند، برای اینکه حساسیت کارگذار خلافت عباسی در سلمیه برانگیخته نشود، این اموال به صورت پنهانی از طریق یک کانال زیرزمینی و به صورت شبانه به قصر عیدالله المهدی منتقل می‌شد. ورودی این کانال زیرزمینی در خارج از دیوارهای شهر و در کنار یک درخت نخل بود که روزها روی آن را می‌پوشاندند. پس از فرار عیدالله المهدی از سلمیه، برای اینکه دشمنانش راه ورودی این کانال

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۲۱

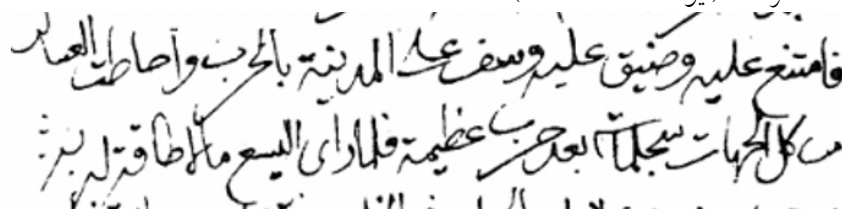
زیرزمینی را پیدا نکنند و به اموال پنهان شده دست نیابند، به یکی از افراد خود -محمدبن عزیزه- دستور داد تا به سلمیه بازگردد و این درخت را قطع کند (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۳).



(تصویر شماره ۱۰)

در جمله «و سف علی المدینة بالحرب» (تصویر شماره ۱۱)، فعل «سف» به معنای «تردد زیاد به یک مکان» در چاپ ایوانف به صورت «سبق» به معنی «سبقت جستن، پیشی گرفتن» آمده است که دو معنای مختلف را می‌رساند. در حالت اول، «و سف علی المدینة بالحرب» به این معناست که «و حملات مکرری به شهر انجام داد»؛ و در حالت دوم «و سبق علی المدینة بالحرب» یعنی «و در [شروع] جنگ بر [عامل] شهر پیش دستی کرد» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۴؛ خضور، ۲۰۱۹: ۴۶). هر دو روایت می‌تواند صحیح باشد و تغییر در معنای جمله ایجاد نمی‌کند، اما روایت مبتنی بر نسخه خطی مبنا در این پژوهش صحیح‌تر است. در واقع، پس از امتناع حاکم شهر از آزادی عبیدالله المهدي، أبو عبدالله شيعی بر وی سخت گرفت و حملات مکرری به شهر انجام داد و آن را محاصره کرد:

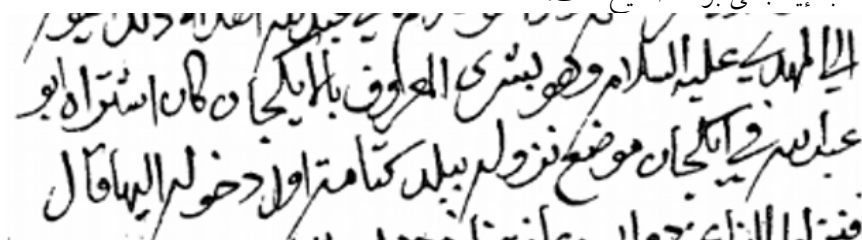
«... اما او امتناع کرد و با او به خشونت رفتار کرد، [أبو عبدالله] حملاتی به شهر ترتیب داد و سپاهیان پس از جنگی بزرگ، از هر طرف سچلماسه را محاصره کردند» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۴)



(تصویر شماره ۱۱)

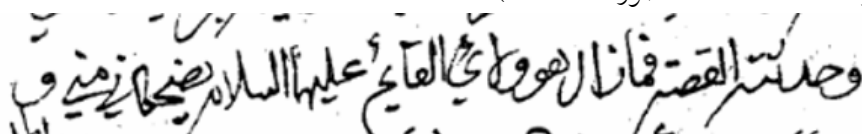
در جمله «و هو بشرى المعروف بالايكجاني»، عبارت «ايكجاني» صفت است و به معنای «منسوب به شهر ايكجان» می‌باشد (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۸؛ خضور، ۲۰۱۹: ۵۶). این عبارت در نسخه خطی مبنا در این پژوهش، به صورت «ايكجان» آمده که نام شهر است و صحیح نیست

(تصویر شماره ۱۲). بنابراین عبارت «و هو بشری المعروف بالایکجانی» یعنی «و او بشری معروف به ایکجانی بود» صحیح است.



(تصویر شماره ۱۲)

در کنار ایرادات زبانی چاپ ایوانف، برخی موارد خطا در نسخه خطی مبنا در این پژوهش نیز وجود دارد که در چاپ ایوانف اصلاح شده است. برای مثال، در جمله «فما زال هو و مولای القائم علیهما السلام یضحکان منی»، عبارت «یضحکان منی» در نسخه خطی مبنا در این پژوهش، به صورت «یضحکانی منی» آمده است (تصویر شماره ۱۳). «ضحک منه/ به/ علیه» به معنای «به کسی خندیدن» است که در اینجا به شکل مثنی آمده است. بنابراین عبارت «یضحکان منی» یعنی «... به من می خندیدند» صحیح است؛ چنان که در ضبط ایوانف آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۷؛ خضور، ۲۰۱۹: ۳۲).



(تصویر شماره ۱۳)

در جمله «و ضمن له الانصراف عن بلده علی المودعة»، کلمه «المودعه» از ریشه «وادع» به معنای «صلح، سازش، ...» در نسخه خطی مبنا در این پژوهش به صورت «المواردعه» آمده است که فاقد معناست و صحیح نیست و احتمالاً به دلیل خطای کاتب به این شکل نوشته شده است (تصویر شماره ۱۴). بنابراین معنای جمله فوق به این صورت است: «و برای او ضمانت کرد که از طریق صلح، [بدون جنگ] شهر را ترک کند». کلمه «الانصراف» نیز در همین جمله در چاپ ایوانف به صورت «بالانصراف» آمده است که در هر دو صورت صحیح است و تفاوتی در معنای جمله ایجاد نمی کند (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۴؛ خضور، ۲۰۱۹: ۴۶).

رأس
إلى سجل وضع عليها الحرب بعد ان فعل اليعرب بن عبد الرحمن
البلد واخرج المردكهم وضمن كل الانصاف عن بلدة غلامواجة

(تصویر شماره ۱۴)

۳. نقد زمینه‌ای

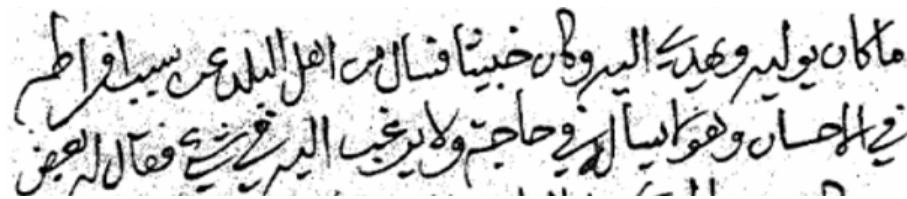
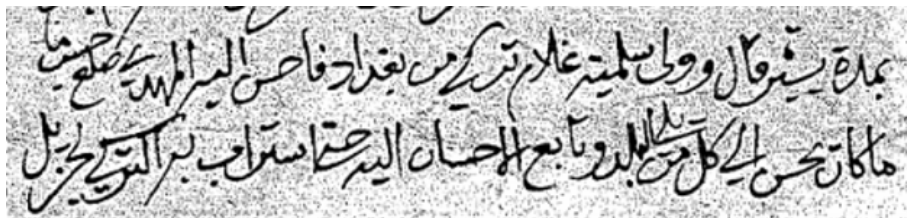
در این بخش از مقاله برخی خطاهای موجود در چاپ رساله سیرة الحاجب توسط ولادیمیر ایوانف، با توجه به زمینه‌ها و قراین موجود در متن مورد بررسی و تحلیل انتقادی قرار گرفته است. در برخی موارد، میان ضبط ولادیمیر ایوانف و حسام خضور با نسخه خطی مینا در این مقاله، در شکل نگارش برخی افعال و اسامی اختلاف وجود دارد. مبنای قضاوت ما در مورد برخی از این اختلافات، بررسی زمینه‌ها و قراین موجود در کلیت متن است. گاهی در روایت ولادیمیر ایوانف فعل یا اسمی به کار رفته است که در نسخه خطی مینا در این پژوهش به گونه‌ای دیگر ضبط شده است. همان‌طور که گفته شد، در این موارد ملاک اعتبارسنجی، قراین موجود در متن است. گاهی وجود قراین و زمینه‌های متنی مؤید روایت ولادیمیر ایوانف است و گاهی هم ضبط موجود در نسخه خطی را تأیید می‌کند. بر همین اساس، محتوای این بخش را نیز به مانند بخش قبل می‌توان در دو بخش مورد بررسی قرار داد: بخش نخست روایات صحیح در چاپ ایوانف؛ و بخش دوم روایات غیر صحیح در چاپ ایوانف. در اینجا به منظور پرهیز از اطالة کلام تنها به ذکر برخی مصادیق روایات غیر صحیح در چاپ ایوانف می‌پردازیم که شکل صحیح آن در نسخه خطی مینا در این پژوهش ضبط شده و قراین موجود در متن نیز مؤید آن است.

در عبارت «... حتی استراب به التركي لجزیل ما کان یولیه و یهدی الیه»، فعل «یُهدی» در چاپ ایوانف به صورت «یسدی» آمده که فاقد معنای مناسب است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۰۹؛ خضور، ۲۰۱۹: ۱۶). معنای کلی عبارت چنین است: «تا اینکه آن والی ترک به دلیل افراط در دوستی و هدایایی که به او می‌داد، دچار سوءظن شد». بنابراین به نظر می‌رسد جایگزینی فعل «یسدی» به جای «یهدی» ناشی اشتباه ایوانف در بازسازی متن بوده است. در واقع، فعل «یسدی» را چه از ریشه «سَدی» به معنای «زیاد شدن» و چه از ریشه «سَدی» به معنای «درست کردن، نمناک کردن، ...» در نظر بگیریم، معنای روشنی از آن به ذهن نمی‌رسد. بنابراین فعل «یُهدی» از ریشه «هَدی» به معنای «هدیه دادن» که در نسخه خطی مینا در این پژوهش ذکر شده، صحیح است (تصویر شماره ۱۵). قراین موجود در متن نیز این خوانش را تأیید می‌کند؛

چنان‌که در سطور قبل چنین آمده است:

«... و هر حاکمی که [از طرف خلیفه عباسی] به سلمیه می‌آمد، مهدی با احترام زیاد با او رفتار می‌کرد، به آنان هدیه می‌داد و نیکی زیادی به آنها می‌کرد؛ به همین دلیل همه کسانی که به حکومت این شهر گماشته می‌شدند، به خاطر سپاسگزاری از احسانی که در حق آنان می‌کرد، مانند برده او بودند».

بنابراین در اینجا لفظ «هدیه دادن» ملاحظه نظر راوی بوده و معنای کلی متن چنین است که والی سلمیه به دلیل افراط زیاد عبیدالله المهدی در دوستی با او و افراط در هدیه‌هایی که به او می‌داد، نسبت به او بدگمان شده بود.



(تصویر شماره ۱۵)

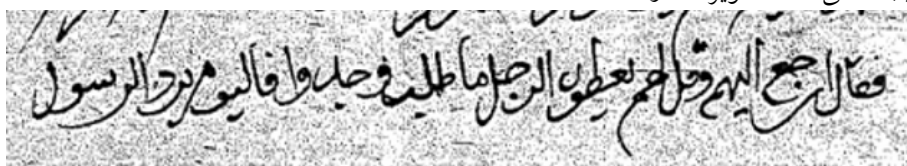
در عبارت «ارجع إليهم و قل لهم يعطون الرجل ما طلب و جدوا»، فعل امر «جدوا» از ریشه «جدّ» به معنای «شتاب کردن، کوشش کردن» در چاپ ایوانف به صورت «خذوها» از ریشه «أخذ» به معنای «گرفتن» آمده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۱؛ خضور، ۲۰۱۹: ۲۲). هر دو روایت تغییری در معنای متن ایجاد نمی‌کند، اما روایت ذکرشده در نسخه خطی مبنا در این پژوهش، معنای بهتری را می‌رساند؛ به همین دلیل عبارت فوق بدین گونه ترجمه می‌شود: «نزد آنان بازگرد و به آنان بگو آنچه را که آن مرد می‌خواهد به او بدهند و شتاب کنند». البته اگر روایت ایوانف را صحیح در نظر بگیریم، معنای جمله به این شکل است: «نزد آنان بازگرد و به آنان بگو آنچه را که آن مرد می‌خواهد به او بدهند و آن [توله‌سگ] را بگیرند». با توجه به قراین متن، روایت نخست که مورد نظر این پژوهش است، می‌تواند صحیح‌تر باشد. روایت به این شکل است:

«... آنگاه از دمشق بیرون رفتیم و به یاد دارم که من در آن روز همراه مهدی عم

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۲۵

بودم [که پیشاپیش حرکت می‌کرد] و طیب و أبایعقوب القهرمان در پشت سر به همراه غلامان، بار و بنه را بر چارپایان حمل می‌کردند و قائم عم که در آن زمان کودک بود، همراهشان بود. او [یعنی قائم] مردی را دید که یک توله‌سگ ماده سفیدرنگ سلوقی به همراه داشت و به طیب اصرار ورزید تا آن توله‌سگ را برایش بخرد. طیب از ترس مهدی عم از خرید آن توله‌سگ امتناع کرد. قائم قسم خورد که تا آن توله‌سگ را برایش نخرد، از جایش حرکت نمی‌کند. در این هنگام که انتظار مهدی عم به طول انجامید، به من گفت بازگرد و از دلیل تأخیرشان آگاه شو... زمانی که صاحب توله‌سگ اشتیاق قائم را به توله‌سگ دید، سوگند خورد که آن را به مبلغی کمتر از پنج دینار نمی‌فروشد و صحبت ما با او به درازا کشید... [مهدی] به او گفت نزدشان بازگرد و به آنان بگو تا هر مبلغی که آن مرد می‌خواهد به او پرداخت و شتاب کنند؛ زیرا امروز فرستاده‌ای در پی ما به دمشق می‌آید» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۱۱).

آنچه مسلم است اینکه در این برهه زمانی چیزی که برای امام فاطمی -عبدالله المهدی- مهم بود، خریدن توله‌سگ مورد علاقه فرزندش قائم برای او نیست، بلکه شتاب در حرکت و عدم درنگ، بیشتر اهمیت دارد؛ چنان‌که در ادامه همین روایت به این موضوع مهم اشاره کرده و گفته است: «فالیوم یرد الرسول إلی دمشق فی طلبنا» یعنی «امروز نماینده‌ای [از بغداد] برای دستگیری ما به دمشق می‌آید». بنابراین فعل «جدوا» به معنای «شتاب کنید» که در نسخه خطی مبنای این پژوهش آمده، صحیح است؛ اگرچه روایت ایوانف نیز تغییری در معنای کلی جمله ایجاد نمی‌کند (تصویر شماره ۱۶).



(تصویر شماره ۱۶)

در جمله «فإذا رأیته قد عزم علی الخروج إلی سجلماسة فاقدم معه أو أنفذ إلی ابنک هذا معه»، حرف «أو» به معنی «یا» در چاپ ایوانف به صورت «و» آمده است که با توجه به معنای جمله صحیح نیست (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۱؛ خضور، ۲۰۱۹: ۴۱). معنای درست جمله چنین است: «پس هنگامی که او [أبو عبدالله شعی] را دیدی که قصد خروج به سمت سجلماسه را دارد، با او [نزد من] بیا یا اینکه این فرزندت را همراه با او نزد من بفرست» (تصویر شماره ۱۷).

حال آنکه روایت ایوانف این‌گونه سبب تغییر در معنای جمله می‌شود: «پس هنگامی که او را دیدی که قصد خروج به سمت سجلماسه را دارد، با او نزد من بیا و این فرزندت را همراه با او نزد من بفرست». در واقع، به این دلیل که ابو عبدالله شیعی تا آن زمان عبیدالله المهدی را ندیده بود و او را نمی‌شناخت، مهدی از شخصی تاجر به نام مطلبی که قصد رفتن به قیروان را داشت، خواسته بود که در صورت ملاقات با ابو عبدالله شیعی، خودش یا فرزندش به همراه وی به سجلماسه بروند تا در صورت ملاقات با امام فاطمی، او را بشناسد. شرح این ماجرا در رساله سیره/الحاجب این‌چنین ذکر شده است:

«جعفر گفت مطلبی در سجلماسه بسیار نزد مهدی عم می‌ماند، با او هم صحبت می‌شد و با او غذا می‌خورد و [مهدی نیز] با او مهربان بود و به او اعتماد داشت. زمانی که مطلبی کارهای تجاری‌اش را انجام داد، از مهدی عم اجازه گرفت تا به [شهر خود] قیروان بازگردد. مهدی عم به او گفت اگر نبود سختی‌هایی که به من می‌رسد و نیز به خویشان و بردگان من و هر کسی که با من است و مرا می‌شناسد یا من او را می‌شناسم، اجازه نمی‌دادم که در این زمان ما را ترک کنی. حال [با وجود این شرایط] برو در پناه خدا! و هر زمان که دیدی داعی ما [ابو عبدالله شیعی] در سرزمین کنامه، افریقیه را فتح کرد، بر قیروان حکم راند و در شهر رقاده فرود آمد، نزد او برو، به او سلام فرست و خود را معرفی کن. من نیز اگر خدا بخواهد به او نامه می‌نویسم و تو را به او معرفی می‌کنم و دستور می‌دهم که نزد او بمانی؛ و چون دیدی که قصد حرکت به سمت سجلماسه را دارد، همراه او بیا و یا این پسر را با او بفرست. این در حالی بود که آن پسر در آن زمان که همراه او بود، جوان بود و [به تازگی] سیبش درآمده بود» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۱).

در همین رساله، زمانی که پس از فتح افریقیه، شرح ماجرا به عزیمت ابو عبدالله شیعی به سجلماسه و نخستین دیدار او با عبیدالله المهدی می‌رسد، واقع امر چنین است که فرزند مطلبی -ابوالقاسم- او را همراهی می‌کند و پدر او -مطلبی- برای انجام امور تجاری در قیروان می‌ماند. بنابراین چنانچه عبیدالله المهدی به مطلبی دستور داده بود که خودش نیز به همراه فرزندش با ابو عبدالله شیعی به سجلماسه بیاید، این تمرد از دستور صورت نمی‌گرفت. بر همین اساس، در جمله فوق‌الذکر صحیح‌ترین ضبط به این شکل است: «فاقدم معه أو أنفذ إلی اینک هذا معه» یعنی «یا خودت با او بیا یا این فرزندت را با او بفرست»؛ نه اینکه «خودت و فرزندت با او همراه شوید». شرح ما وقع در سیره/الحاجب به این صورت آمده است:

«... [ابو عبدالله شیعی] سپس ابي القاسم پسر مطلبی را فرا خواند و به او گفت در

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۲۷

سمت راست من بایست و از من جدا نشو تا امام تو را با من ببیند... جعفر گفت و این بدان خاطر بود که ابا عبدالله چنان که در ابتدا گفتیم، پیش از آن مهدی عم را ندیده بود و او را نمی شناخت و او از جانب ابي القاسم صاحب الیمن فرستاده شده بود» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۵).

(تصویر شماره ۱۷)

عبارت «فرأى الامام المهدي والقائم معه» (تصویر شماره ۱۸) در چاپ ایوانف به صورت «فرأى الامام و المهدي و القائم معهما» آمده که صحیح نیست و سبب تغییر در معنای جمله شده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۲؛ خضور، ۲۰۱۹: ۴۳). این اشتباه احتمالاً به دلیل خطای کاتب بوده، یا در زمان بازنویسی متن توسط ایوانف صورت گرفته است. درواقع، راوی در اینجا به ماجرای دو برادر - اَبوعبدالله شیعی و اَبوالعباس - و راه یافتن آنان به تشکیلات سیاسی فاطمیان اشاره کرده است:

«فیروز پس از پذیرفتن آن دو نفر، از امام درباره آنان سؤال کرد. سپس به آنان کمک هزینه و آموزش فقهی داد و [از امام درخواست کرد] اَبی عبدالله حسین بن أحمد را به مصر و سپس نزد اَبوالقاسم داعی یمن بفرستد تا در کاری که به او واگذار شده بود، به او کمک کند و برادرش اَبوالعباس را به همراه اَبوعلی که به عنوان داعی به مصر می رفت، نزد قائم در مصر بفرستد. امام عم به درخواست او جواب داد و اَبوعبدالله از مصر به یمن رفت و برادرش اَبوالعباس به همراه اَبوعلی در مصر ماند و اَبوعبدالله همچنان در یمن بود تا اینکه اَبوالقاسم از وجود او بی نیاز شد و هر آنچه را که به او امید داشت، به پایان رسید؛ تا اینکه امام عم به اَبوالقاسم نامه نوشت تا او را به مصر بفرستد. زمانی که [اَبوعبدالله] به مکه رسید، گروهی از افراد قبیله کتامة با او ملاقات کردند و او در مصاحبت آنان به مصر و از آنجا به دستور امام به سرزمین آنان در مغرب رفت و امام عم را ندید و [در این زمان] برادرش اَبوالعباس در مصر به اَباعلی خدمت می کرد و نامه هایش توسط فیروز به دست امام می رسید. تا اینکه بعد از خدمت زیاد در مدت طولانی از فیروز

درخواست کرد و تمایلش را برای خدمت به شخص امام اعلام کرد. امام با درخواست او موافقت کرد و از پشت پرده او را به خدمت پذیرفت؛ تا اینکه بعدها آن پرده کنار رفت و امام مهدی را به همراه قائم -سلام خدا بر آنان باد- که در آن زمان کودک خردسالی بود، دید» (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۲۱-۱۲۲).

در این روایت، غیر از عبیدالله المهدی و فرزندش قائم، سخن از شخص دیگری در میان نیست که ابوالعباس پس از طی مراحل مختلف، موفق به دیدار و خدمت به آنان می‌شود. بنابراین معنای درست جمله به این صورت است: «سپس او [یعنی ابوالعباس] امام مهدی و قائم که همراه او بود را دید». درحالی‌که در روایت ایوانف، معنای جمله به این صورت تغییر یافته است: «سپس او امام و مهدی را درحالی‌که قائم همراه آن دو بود، دید». درواقع، روایت ایوانف چنین القا می‌کند که این ماجرا در زمان امام فاطمی و قبل از عبیدالله المهدی بوده است که با واقعیت‌های تاریخی و قراین موجود در متن همین رساله سیره‌الحاجب منطبق نیست.

(تصویر شماره ۱۹)

در جمله «و أوف أنا فی صدور الناس و أقدم من يستحق التقدم منهم عشرة عشرة»، کلمه «التقدم» به معنای «جلو افتادن، مقدم شدن» است (تصویر شماره ۲۰). این کلمه در چاپ ایوانف به صورت «التقدمه» آمده که به معنای «پیشکش و هدیه» است و سبب تغییر در معنای جمله شده است (ایوانف، ۱۹۳۹: ۱۳۰؛ خضور، ۲۰۱۹: ۵۹). بنابراین جمله فوق این‌گونه معنا می‌شود: «و من در میان مردم می‌ایستم و هر کس که سزاوار پیشی گرفتن است را ده نفر ده نفر [برای سلام دادن به مهدی] به جلو می‌فرستم». در روایت ایوانف، معنای جمله به این شکل تغییر می‌کند: «و من در میان مردم می‌ایستم و هر کس را که سزاوار هدیه گرفتن است، به جلو می‌فرستم». با توجه به کلیت متن که به روایت ماجرای سلام دادن سپاهیان به عبیدالله المهدی می‌پردازد، جمله اول صحیح است؛ زیرا ابوعبدالله شیعی افراد را براساس مراتب و شایستگی‌شان نزد مهدی می‌فرستاد تا از دور به او سلام بدهند و از جلوی جایگاه عبور کنند و نشانه‌ای از هدیه دادن مهدی به آنها در متن موجود نیست.

يا مونا فيهم جفاء وهم قتلهم في النظر الي وجه مونا على السلام فيقدم
مونا نلالا من براه من مجيد هو ان يقف خارج الساء واقف انا في صدور
الناس واقدم من يستحق التقديم منهم عشرة اسلم اليهم يقدم يسلمون على
مونا مانح وينير قون فاذا وقع من الدعاء منهم والقواد وتمت مر هو

(تصوير شماره ۲۰)

نتیجه گیری

نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که انتشار اولیه و عجولانه محتوای نسخ خطی مرتبط با تاریخ و عقاید اسماعیلیان توسط ولادیمیر ایوانف در نیمه قرن بیستم قمری، علی‌رغم اهمیت فراوان آن برای تکمیل مطالعات اسماعیلی و بازنویسی تاریخ این فرقه، به دلیل عدم اتخاذ رویکرد انتقادی در انتشار محتوای این نسخ خطی که ناشی از وسعت کار این محقق روسی است، ایرادات متعددی از منظر داده‌های تاریخی، قواعد زبانی و زمینه‌های متنی در این آثار وجود دارد. در این مقاله از طریق تطبیق محتوای تاریخی رساله سیره‌الحاجب با منابع متقدم تاریخی، برخی اشکالات در نگارش صحیح اعلام تاریخی در این رساله مورد اشاره قرار گرفت که ناشی از اشتباه کاتبان یا احتمالاً خطای ایوانف در بازنویسی محتوای این نسخه بوده است. اهمیت رفع این اشکالات زمانی روشن می‌شود که محققان حوزه مطالعات اسماعیلی با استناد به این سند تاریخی به بازنویسی گوشه‌ای از تاریخ فاطمیان می‌پردازند. بر همین اساس، هرگونه خطایی از این دست امکان تحریف در نگارش تاریخ این فرقه را دوچندان می‌کند. در کنار خطاهای تاریخی، خطاهای ناشی از قواعد زبانی نیز محققان این حوزه را در فهم دقیق محتوای این متن تاریخی دچار سردرگمی می‌کند و سبب سوء برداشت از محتوای آن می‌شود. نکته آخر اینکه خطاهای زمینه‌ای موجود در متن رساله، علاوه بر ایجاد ابهام در محتوا، سبب ایجاد تناقض در فهم بخش‌های مختلف متن می‌شود. همه این عوامل در کنار هم می‌تواند یک محقق را به این نتیجه‌گیری کاذب برساند که این متن فاقد ارزش تاریخ‌نگارانه است؛ چنان‌که خود ایوانف در مقدمه کوتاهی که بر این رساله نوشته، آن را در زمره آثار تاریخ‌نگارانه دسته‌بندی نکرده و نوشته‌ای بر شیوه اسطوره تلقی کرده است. به گمان نگارنده، یکی از دلایل چنین برداشتی از محتوای رساله سیره‌الحاجب، به خطاهای این محقق روسی در تصحیح متن این رساله بازمی‌گردد که فاقد عمق کافی است.

دستاوردهای این تحقیق علمی، بر این امر اساسی صحنه می‌گذارد که آثار نویافته اسماعیلی پس از معرفی و انتشار اولیه، نیازمند بررسی عمیق و تصحیح انتقادی در محتوای خود می‌باشند. این مسئله به درک صحیح محققان از محتوای متون اسماعیلی و استفاده گسترده از این متون در کنار منابع غیراسماعیلی در راستای بازسازی تاریخ این فرقه کمک شایانی می‌کند.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۸۵-۱۳۸۶ق)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۹، بیروت: دار صادر.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸م)، *صورة الأرض*، ج ۱، بیروت: دار صادر.
- ابن خطیب، محمد بن عبدالله (۱۴۲۴ق/۲۰۰۳م)، *أعمال الأعلام فیمن بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام و ما یتعلق بذلک من الکلام*، به کوشش سید کسروی حسن، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، *تاریخ ابن خلدون*، به کوشش سهیل زکار و خلیل شحاده، ج ۴، بیروت: دار الفکر.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م)، *تاریخ ابن خلدون*، به کوشش سهیل زکار و خلیل شحاده، ج ۸، بیروت: دار الفکر.
- (۲۰۰۳م)، *رحله ابن خلدون*، به کوشش محمد بن طاوویت طنجی و نوری جراح، بیروت: المؤسسة العربیة للدراسات و النشر.
- ابن خلکان، احمد بن محمد (۱۳۶۴ش)، *وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان*، تصحیح و تنظیم احسان عباس، ج ۲، قم: الشریف الرضی.
- ابن عماد، عبدالحی بن احمد (۱۴۰۶-۱۴۱۶ق)، *شذرات الذهب فی أخبار من ذهب*، به کوشش محمود ارناؤوط و عبدالقادر ارناؤوط، ج ۴، بیروت: دار ابن کثیر.
- ابن فضل الله عمری، احمد بن یحیی (۱۴۲۴ق)، *مسالك الأبصار فی ممالک الأمصار*، ج ۲۴، أبوظبئی: المجمع الثقافی.
- ابن هیثم، جعفر بن احمد (۱۳۸۸ش)، *پیدایی فاطمیان و گفتگوهای درونی شیعیان در المناظرات*، به کوشش ویلفرد مادلونگ و پل واکر، ترجمه امیر جوان آراسته و محمد جاودان، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب.
- أبو الفداء، اسماعیل بن علی (۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م)، *تاریخ أبی الفداء*، ج ۱، لبنان: دار الکتب العلمیه.
- ایوانف، ولادیمیر (۱۹۳۹م)، *مذاکرات فی حرکت المهدی الفاطمی (استتار الامام و سیره جعفر الحاحب)*، قاهره: المعهد العلمی الفرنسی للآثار الشرقیه.
- بابائی سیاب، علی (۱۴۰۱ش)، «رابطه تاریخ نگاری با قدرت در گفتمان اسماعیلی (مطالعه موردی: دولت فاطمیان)»، *تاریخ نگری و تاریخ نگاری*، سال ۳۲، دوره جدید، شماره ۲۹، صص ۳۳-۵۴.
- (۱۴۰۲ش)، «بازجستی انتقادی در منابع (مطالعه ای موردی در نسب فاطمیان)»، *فصلنامه تاریخ اسلام و ایران*، سال ۳۳، دوره جدید، شماره ۵۷، صص ۳۷-۵۸.
- بکری، عبدالله بن عبدالعزیز (۱۹۹۲م)، *المسالك و الممالک*، به کوشش آدریان فان لیوفن و اندری فیری، ج ۲، بیروت: دار الغرب الإسلامی.
- تامر، عارف (۱۹۹۱م)، *تاریخ الإسماعیلیه*، لندن: ریاض الریس للکتب و النشر.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۵ش)، *تاریخ جهانگشا*، ج ۳، تهران: دنیای کتاب.

٣٢ / نقدي بر تصحيح متون تاريخ نكارانة فاطميان... / بابائي سياب

- خضور، حسام (٢٠١٩م)، سيرة جعفر الحاجب، سلميه: دار الغدير.
- دشراوي، فرحات (١٩٩٤م)، الخلافة الفاطمية بالمغرب، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
- سبحاني تبريزي، جعفر (١٤١٨ق)، موسوعة طبقات الفقهاء، ج ٥، قم: مؤسسة الامام الصادق عليه السلام.
- عمادالدين، ادريس (١٤٢٠ق)، عيون الأخبار و فنون الآثار في فضائل الأئمة الأطهار، به كوشش مصطفى غالب، ج ٥، بيروت: دار الأندلس.
- (٢٠٠٦م)، تاريخ الخلفاء الفاطميين بالمغرب، القسم الخاص من كتاب عيون الأخبار، بيروت: دار الغرب الإسلامي.
- غالب، مصطفى [بي تا]، الحركات الباطنية في الإسلام، بيروت: دار الأندلس.
- قاضي نعمان، ابن حيون نعمان بن محمد (١٤٢٦ق/٢٠٠٥م)، افتتاح الدعوه، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات.
- كرمانى، احمد بن عبدالله [بي تا]، راحة العقل، به كوشش مصطفى غالب، بيروت: دار الأندلس.
- مقريزي، احمد بن على (١٤١٦ق)، إتحاظ الحنفا بأخبار الأئمة الفاطميين الخلفاء، به كوشش جمال الدين شيبال، ج ١، ٢، قاهره: لجنة احياء التراث الإسلامي.
- (١٤١٨ق/١٩٩٨م)، المواعظ و الإعتبار بذكر الخطط و الآثار المعروف بالخطط المقريزيه، به كوشش خليل منصور، ج ٤، بيروت: دار الكتب العلميه.
- مونس، حسين (١٣٨٤ش)، تاريخ و تمدن مغرب، ترجمه حميدرضا شيخي، ج ٣، تهران: سمت.
- نويزي، احمد بن عبدالوهاب (١٩٢٩-١٩٣٣م)، نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ٢٨، قاهره: المؤسسة المصرية العامة.
- ياقوت حموي، ياقوت بن عبدالله (١٣٨٠ش)، معجم البلدان، ترجمه على نقى منزوي، ج ١، تهران: سازمان ميراث فرهنگي كشور.

List of Sources with English Handwriting

- Abū al-Fidā, Ismā'īl b. 'Alī (1997), *Tārīkh Abū al-Fidā*, Lebanon: Dār al-Kotob al-'Ilmīyah. [In Arabic]
- Babaei Siab, Ali (2022), "The relationship between historiography and power in Ismaili discourse A case study of the Fatimid government", *Journal of Historical perspective and Historiography*, 32nd year, New Volume, Issue 29, pp. 33-54. [In Persian]
- Babaei Siab, Ali (2023), "Critical research in sources: A case study on the lineage of the Fatimid caliphs", *Journal of History of Islam and Iran*, 33rd year, New Volume, Issue 57, pp. 37-58. [In Persian]
- Bakrī, 'Abdollah b. 'Abdol'Azīz (1992), *Al-Masālik wa al-Mamālīk*, edited by Adrian van Leeuwen and André Ferri, Beirut: Dār al-Gharb al-Islāmī. [In Arabic]
- Deshrawi, Farhat (1994), *The Fatimid Caliphate in Maghreb*, Beirut: Dār ul-Ġarb al-Islāmī. [In Arabic]
- Ībn Aṭīr, 'Alī b. Moḥammad (2006-2007), *al-Kāmīl fī al-Tārīkh*, Beirut: Dār Šādīr. [In Arabic]
- Ībn Faḍlollāh 'Umarī, Aḥmad b. Yahyā (2003), *Masālik al-Abšār fī Mamālīk al-Amšār*, Abu Dhabi: Al-Majma' ul-ḥiqāfi. [In Arabic]
- Ībn Haytam, ja'far b. Aḥmad (2009), *the advent of the Fatimids: a contemporary Shii witness*, edited by Wilfred Madelung and Paul Walker, translated by Amirjavan Arasteh and Mohammad Javadan, Qom: University of Religions and Denominations. [In Persian]
- Ībn Hūqal, Moḥammad b. Hūqal (1938), *Šurāt ul-'Ard*, Beirut: Dār Šādīr. [In Arabic]
- Ībn 'Imād, 'Abdul-Ḥayy b. Aḥmad (1985), *Šazarāt ul-Zahab fī Aḳbār man Zahab*, edited by Mahmoud Arnawut and Abdulqader Arnawut, Beirut: Dār Ībn Kaṭīr. [In Arabic]
- Ībn kaḷlakān, Aḥmad b. Moḥammad (1985), *Wafayāt ul-A'yān wa Anbā' Abnā' ul-Zamān*, edited and compiled by Ihsan Abbas, Qom: al-Šarīf al-Ridā. [In Arabic]
- Ībn kaṭīb, Moḥammad b. 'Abdollah (2003), *'Amāl ul-A'lām fimman Büye'a Qabl al-Īḥtīlām mīn Molūk al-Islam wa Mā Yata'aliqqu bī-Dhālīka mīn al-Kalām*, edited by Seyyed Kasravi Hassan, Beirut: Dār ul-Kotob al-'Ilmīyah. [In Arabic]
- Ībn Khaldūn, 'Abd al-Raḥmān b. Moḥammad (1988), *Tārīkh-e Ībn Khaldūn*, edited by Soheil Zakkar and Khalil Shehadeh, Beirut: Dār al-Fīkr. [In Arabic]
- Ībn Khaldūn, 'Abd al-Raḥmān b. Moḥammad (2003), *Rīḥla Ībn Khaldūn*, edited by Mohammad b. Tawit Tangi and Nuri Jarrah, Beirut: al-Mu'assisah al-'Arabīyah li-al-Dīrāsāt wa-al-Našr. [In Arabic]
- Ībn Šā'id al-Andalusi, Šā'id b. Aḥmad (1376), *al-Ta'rīf bi-Ṭabaqāt al-Umam*, edited by Gholamreza Jamshidnejad, Tehran: Written Heritage Research Center. [In Persian]
- Ībn Ṭabātabā'i al-'Alawī al-Isfahānī, Ibrāhīm b. Nāsir (1372), *Moḥājerān-e Āl-e Ābī Ṭālib*, edited by Shahab al-Dīn Marashi and Mohammad Reza Ataei, Mashhad: Islamic Research Foundation. [In Persian]
- 'Imād al-Dīn, Īdrīs (1999), *'Uyūn ul-Aḳbār wa Funūn ul-Aṭār fī Faḍā'il ul-A'imma al-Aḥḥār*, ed. Mostafa Ghalib, Beirut: Dār al-Andalusia. [In Arabic]
- 'Imād al-Dīn, Īdrīs (2006), *Tārīkh al-kaḷīfa al-Fatemīyīn Bī al-Ġarb*, special section of the book *'Uyūn ul-Aḳbār*, Beirut: Dār ul-Ġarb al-Islāmī. [In Arabic]
- Ivanov, Vladimir (1939), *Dialogues in the Fatimid Mahdi Movement (The Disguise of the Imam and the Biography of Ja'far al-Hajjīb)*, Cairo: Al-Ma'had al-'Ilmī al-Faransī lil-Aṭār al-Šarqīyyah. [In Arabic]
- jūvaynī, 'Aṭā-Malīk b. Moḥammad (2006), *Tārīkh-e jahāngoshā*, Tehran: Donyā-ye Ketāb. [In Persian]
- Kermānī, Aḥmad b. 'Abdollah (n.d.), *Rāḥat al-'Aql*, by Mostafa Ghalib, Beirut: Dār al-Andalusia. [In Arabic]
- Khozour, Hissam (2019), *Seerah of Jafar al-Hajjīb*, Salmiya: Dār al-Ġadīr.
- Maqrīzī, Aḥmad b. 'Alī (1995), *Īt'āz ul-Honafā'*, ed. Jamal al-Dīn Shiyal, Cairo: Lī-jana Īhyā' al-Turāt al-Islāmī. [In Arabic]
- Maqrīzī, Aḥmad b. 'Alī (1998), *al-Mawā'iz wa al-Ī'tibār bī Zīkr al-kīṭaṭ wa al-Aṭār al-Ma'rūf bī al-kīṭaṭ al-Maqrīzīyah*, by Khalil Mansour, Beirut: Dār al-Kotob al-'Ilmīyah. [In Arabic]

- Munis, Husayn (2005), Hossein Moones. the history of Moghreb and Its civilication, translated by Hamidreza Sheikhi, Tehran: Samt. [In Persian]
- Nūweīrī, Aḥmad b. ‘Abd al-Wahhāb (1929-1933 AD), Nihāyat ul-Arb fī Funūn al-Adab, Cairo: al-Mu’assīsah al-Miṣrīyyah al-‘Āmah. [In Arabic]
- Qāḍī Nu’mān, Ibn Ḥayūn Nu’mān b. Moḥammad (2005), Īftītāḥ ul-Da’wah, Beirut: Mu’assīsah al-‘Alamī lil-Maṭbū’āt. [In Arabic]
- Sobhani Tabrizi, Ja’far (1997), Maūsū’ah Ṭabaqāt al-Foqahā’, Qom: Institute of Imam al-Sadiq, peace be upon him. [In Arabic]
- Yāqūt Ḥamawī, Yāqūt b. ‘Abdollah (1380), Mu’jam ul-Boldān, translated by Ali Naghi Monzavi and others, Tehran: National Cultural Heritage Organization. [In Persian]



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**A critical study on the correction of Fatimian historiographical texts¹
(the case study of the treatise "Sirat Al-Hajib" Published by Vladimir Ivanov
and Husam Khazour)**

Ali Babaei Siab²

Received: 2024/06/06

Accepted: 2025/01/16

Abstract

In the first decades of the 20th century, scholars like Vladimir Ivanow opened up new paths for researchers in this field by publishing the text of many Ismaili manuscripts for the first time. However, the wide and hasty publication of many of these texts without critical correction and precision of content has led us to find frequent errors in the content of some of these texts. The first serious consequence of this problem is the occurrence of frequent errors in the reconstruction of Ismaili history or even misconceptions in analyzing the historical content of these texts. In this article, the first publication of the treatise "Sirat al-Hajib" by Vladimir Ivanow in the fourth volume of the Egyptian journal *koliat al-ādāb* (1936), and Husam Khazour's narration of the text of this treatise in Syria in 2007, based on the only remaining copy of this historical treatise, as well as the remaining elements from it in other advanced Ismaili works, are subjected to scholarly criticism. The results of this investigation point to three types of historical, linguistic and contextual errors in the publication of these two researchers, which are discussed in this article. The research method in this article is comparative and the data collection is based on a library search.

Keywords: Vladimir Ivanov, Husam Khazour, Sirat Al-Hajib, Fatemian, Text correction.

1. DOI: 10.22051/hii.2025.47387.2940

2. AssistantProfessor Department of History, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. babaeisiab@hum.ikiu.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۶۰-۳۷

از بغداد تا مدینة السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان رودان، از هزاره دوم پیش از میلاد تا خلافت عباسیان^۱

سعیده پورعابدینی^۲، مجید منتظر ظهوری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۰۶

چکیده

«جای نام‌ها» انباشته‌ای فرهنگی از گستره واژگانی یک زبان‌اند که در گذر زمان دچار دیرینگی شده‌اند و آشکار ساختن آنها به معنی بازسازی هویت، فرهنگ، باورها، اسطوره‌ها، آداب و رسوم، ادبیات، موقعیت جغرافیایی و پیشینه تاریخی یک جامعه است. هدف و پرسش این جستار بازشناسی و بازخوانی قدمت و تداوم ریشه‌های زبانی و فرهنگی جای نام «بغداد» از زمان ظهور تا نام‌گذاری «مدینة السلام» به عنوان پایتخت توسط ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است. پژوهش حاضر از نظر هدف در زمینه تحقیقات بنیادی و از نظر ماهیت تاریخی است. نتیجه این پژوهش از منظر ریشه‌شناسی مبین آن است که اصل واژه «بغداد» فارسی (زبان هند و ایرانی) است که از نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد تا دوره اسلامی، در متون و منابع گوناگون به زبان‌های فارسی باستان، فارسی میانه، فارسی و عربی ثبت شده و با تغییر دین در ایران در دوران اسلامی، دیگر واژه «بغ» به معنی خدا دیده نمی‌شود و تنها به معنی بت و صنم از آن یاد شده است. البته نکته حائز اهمیت ارتباط مفهومی میان جای نام باستانی بغداد «خداداد» و نام مدینة السلام است. آنچه در این واژه «مدینة السلام» مستتر است، مفهوم اندیشه ایران‌شهر است که مورخان و جغرافی‌دان مسلمان عرب آن را چنین بیان کرده‌اند. بغداد را بدان سبب مدینة السلام نامیده‌اند که سلام همان «الله» است

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.47604.2949

۲. دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
saede.pourabedi@ut.ac.ir

۳. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
majidzohouri@ut.ac.ir

۳۸ / از بغداد تا مدینه‌السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان‌رودان... / پورعابدینی و ...

و منظورشان «مدینه‌الله» (شهر خدا) بوده است؛ جایگاهی که فرامین الهی حاکم و نظم‌دهنده امور است.

واژه‌های کلیدی: بغداد، مدینه‌السلام، ایرانشهر، جای نام‌شناسی، جغرافیای تاریخی، زبان‌شناسی تاریخی

مقدمه

جای نام‌ها آن دسته از عناصر زبانی‌اند که تصویر قوم‌نگاری یک منطقه خاص را منعکس می‌کنند و هویت زبانی ساکنان اولیه و ثانویه یا رخداد‌های دیگر را آشکار می‌سازند. ایران به‌عنوان یک کشور باستانی، از میراث توپونامیکی ثروتمندی برخوردار است (Assadorian, ۲۰۱۷: ۵۲). بر این اساس، جای نام‌ها علاوه بر ارزش زبان‌شناسی، بسان باستان‌شناسی راهگشای انکشاف برخی از میراث معنوی-فرهنگی تبارها و ملت‌هایی است که در درازنای تاریخ هر از گاهی مستمر و گسیخته حضور داشته و همواره ماهیت وجودی خویش را پاس داشته‌اند. بنابراین بایستگی قرائت جای نام‌ها حصول آگاهی و شناخت هویت تاریخی پیشینیان است که گاهی متأثر از ملاحظات جغرافیایی، قومی و گهگاه آمرانه، به دست یک نظام حکومتی تغییر یافته و شاید باز هم نام کهن به همان مکان و استانی شده باشد. به عبارت دیگر، جای نام‌ها به معنی بررسی نام‌های جغرافیایی در بطن وقایع تاریخی در زبان‌شناسی است که از یک سو بازگوکننده حقایق تاریخی پنهان پشت جای نام‌ها همچون کجا؟ چه کسی؟ چه زمانی؟ است و از سوی دیگر، چرایی انگیزه اصلی نام‌گذاری مکان‌هاست که همچون تاریخ زنده مشتمل بر جهان‌بینی، ارتباطات، تحولات و رویدادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی حاکم بر فضای جامعه است.

هم‌سویی و هم‌نگری منابع دست‌اول -چه ایرانی، عربی و چه غربی- در دیرینگی، چگونگی پیدایی و ایجاد بغداد، نشان از اهمیت و عظمت این شهر در درازای زمان دارد. به دیگر سخن، بغداد از زایش تا افول راهی بس طویل را پیموده است. بنابراین انباشت‌های فرهنگی از اساطیر تا دوران اسلام بازتاب شکل‌یابی، توسعه، اقتدار و اضمحلال این شهر بوده است. بدین سان بنیاد بر ویرانه‌های کلد، بابل عتیق و در کنار مدائن، در جوار دجله و کمی دورتر از فرات و بر سر راه‌های باستانی (شرق به غرب)، به‌ویژه جاده شاهی که گهگاه ورود بازرگانان به بهانه داد و ستد متاع بنا شده است. افزون بر این، آمیختگی نام بغداد با کرخ و ساخت بغداد نو توسط مسلمانان در همسایگی و جوار بغداد کهن، یادآور چند هزار سال تمدن و فرهنگ انسانی در این قلمرو است.

پژوهش پیش رو به مانند تحقیقات بنیادی-تاریخی، با استفاده از شیوه مطالعات کتابخانه‌ای و بهره‌گیری از اسناد، مدارک و متون دوران تاریخی و اسلامی گردآوری شده و نیز به منظور جای‌نام‌شناسی و ریشه‌شناسی واژه بغداد، از روش زبان‌شناسی تاریخی-تطبیقی بهره‌گرفته شده است.

پژوهشگران، مورخان و باستان‌شناسی در سده حاضر، از منظر زبان‌شناسی، باستان‌شناختی، تاریخ و موقعیت جغرافیایی شهر بغداد، به پژوهش‌های گوناگون پرداخته‌اند؛ از جمله حتی،^۱ کرسول،^۲ رحمتی،^۳ خضری و جعفرپور نصیرمجله^۴ ... به پیشینه تاریخی و ساختار فضایی شهر، تأثیر هنر و فرهنگ ایران‌زمین، حمایت و هم‌گرایی در روابط ایرانیان با دستگاه خلافت و علل گزینش بغداد توسط منصور به عنوان و مرکز حکومت عباسی پرداخته‌اند. علاوه بر آن، دوری (۱۳۷۵)، جواد و سوسه (۱۹۵۸) از منظر ریشه‌شناسی نیز واژه بغداد را مورد مطالعه قرار داده‌اند و ریشه و تبار این جای‌نام را به فرهنگ محلی در بین‌النهرین و آموزه‌های اسلام نسبت داده‌اند. گفتنی است تاکنون پژوهشی درباره محتوا، معنا و تعامل جای‌نام بغداد در آنجا نام مدینه‌السلام صورت نگرفته است. به عبارتی، مقاله حاضر از منظر معناشناختی به پرسیمان جای‌نام‌شناسی پرداخته است. از این رو، نگارندگان در این نوشتار بازشناسی و بازخوانی جای‌نام بغداد در زمان ظهور تا نام‌گذاری مدینه‌السلام به عنوان پایتخت توسط ابوجعفر منصور خلیفه عباسی را موضوع این جستار قرار داده‌اند.

پیشینه تاریخی بغداد

با توجه به متون تاریخی، می‌توان موضوع مورد مطالعه را به پیش از اسلام نسبت داد؛ تا آنجا که در اساطیر آمده است: «هوشنگ که پس از کیومرث به پادشاهی نشست و جهان آباد کرد و مغان پیشداد خواندندش... شهر بابل را در نزدیکی کوفه بنای کرد. جای ملک عجم به زمین بابل بودی به اقلیم عراق و آنجا که امروز شهر بغداد است و شهرهای اهواز و کوفه و بصره... و آن

۱. فیلیپ خلیل حتی (۱۳۶۶)، تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: آگاه.

۲. جیمز آلن کرسول (۱۳۹۳)، گذری بر معماری متقدم مسلمانان، ترجمه مهدی گلچین عارفی، تهران: فرهنگستان هنر مستوفی.

۳. محسن رحمتی (زمستان ۱۳۹۴)، «مناسبات سامانیان با خلافت عباسی و عوامل مؤثر بر آن»، تاریخ اسلام و ایران، سال بیست و پنجم، شماره ۲۸، صص ۶۵-۹۸.

۴. حلیمه جعفرپور نصیرمجله و سید احمدرضا خضری (بهار ۱۳۹۴)، «عوامل رونق و شکوفایی موسیقی در عصر عباسی از آغاز تا تسلط آل‌بویه بر بغداد»، تاریخ اسلام و ایران، سال بیست و پنجم، شماره ۲۵، صص ۳۵-۵۶.

۴۰ / از بغداد تا مدینة السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان‌رودان... / پورعابدینی و ...

را اقلیم بابل می‌نامند (بلعمی، ۱۳۵۳: ۳۴۱/۱؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۲۱۱/۱). «شاهنشاهی به فریدون رسید زمین عراق و خراسان و بغداد و زمین بصره تا حجاز و حد یمن را به ایرج داد و ولایت بدو باز خواندی ایرانشهر» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۴۱/۱). فردوسی در شاهنامه ذیل نبرد فریدون و ضحاک، پادشاهی کیخسرو و نبرد کیخسرو با افراسیاب، درباره بغداد سروده است که:

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو ارونند را دجله خوان
دگر منزل آن شاه آزادمرد لب دجله و شهر بغداد کرد

(فردوسی، ۱۹۶۰: ۶۶/۱-۶۷)

ز بغداد گُردان جنگاوران که بودند با زنگنه شاوران
ز بغداد و گردن‌فرازان کرخ به فرمود تا کمانهای چرخ

(همو، ۱۹۶۷: ۲۴۴/۵-۲۴۵)

پس از گذار از دوران پیشدادی و کیانی و همچنین مرور منابع و اسناد تاریخی، از شهری به نام «بگدادو» در یک سند حقوقی حمورابی (قرن هجده قبل از میلاد) ذیل شهرهای کشور حمورابی یاد شده است. افزون بر این، نام «پیلاری» واقع در اقلیم بغدادی در ساحل «نهر شری» بر سنگ‌نوشته‌ای مرزی منسوب به روزگار فرمانروایی پادشاه کاسی‌ها «نزیماروتاش» (۱۳۴۸-۱۳۱۶ ق.م) در بابل نقر شده است. به علاوه در سنگ‌مرزی دیگری متعلق به پادشاه بابل «مردوخ اپل-ایدین دوم» (۱۲۰۸-۱۱۹۰ ق.م)، از شهر بغداد سخن گفته شده است. غارت «بگدادو» در جنگ‌های «ادد-نراری دوم» (۹۱۱-۸۹۱ ق.م) پادشاه آشوری و «نبو-شوم-اوکین اول» (۹۰۰-۸۸۸ ق.م) پادشاه بابل، چنین می‌نماید که بغداد شهر مهمی بوده، اما منازعه میان دو پادشاهی، منتج به اضمحلال آن شده است. تیگلات پیلسر سوم (۷۵۴-۷۲۷ ق.م) پادشاه آشوری در سال (۷۸۲ ق.م)، از میان قبایل آرامی که بر آنها چیره شده بود، از عشیره‌ای یاد کرده است که متعلق به مکانی به نام بگدادو بوده‌اند (دوری، ۱۳۷۵: ۳). سنگ‌نوشته‌ای در میشو (ناحیه‌ای در نزدیکی طاق کسری) منتسب به قرن دوازدهم پیش از میلاد، به دست آمده که در آن از سرزمینی در نزدیکی شهر بغداد یاد شده است (جواد و سوسه، ۱۳۷۸ ق: ۱۷). خطیب بغدادی به نقل از گزنفون، چنین نگاشته است که هخامنشیان باغ‌های وسیعی در ناحیه بغداد (درستاکه) داشته‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۲۸/۱). افزون بر این، به گواهی اسناد میخی از این شهر نام برده شده است و با «Ba-ga-da-a-ti-uribitum» شهری در دوره اردشیر یکم پیوستگی دارد (بویل و دیگران، ۱۳۶۸: ۶۰۱/۳). بلعمی درباره شهر بغداد در روزگار هخامنشی چنین نوشته است: «... اسکندر از شهرهای بابل، عراق و پارس بیران کرد و مهتران را بکشت و

دیوان‌های دارا همه بسوخت» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۹۹/۱). گواهی این نوشتار، کشف حدود ده‌هزار سکه یونانی در گورستان باب‌الحرب بغداد هنگام تدفین در زمان مستعصم بالله (نیمه قرن هفتم قمری) است؛ همچنین در کرخ بنا به دستور همان خلیفه هنگام حفر زمین برای گود بنایی، مقداری سکه یونانی کشف شد (ابن فوطی، ۱۳۵۱: ۱۸۴-۲۴۴). در کتیبه داریوش در نقش رستم، ذیل نواحی و استان‌های تحت گستره این شاهنشاه، از «کرخا»^۱ نام برده شده است (ملکزاده بیانی، ۱۳۷۰: ۶۱/۱). بدین ترتیب «بغداد» در هزاره قبل از هخامنشیان و در دوره مادها موجود بوده، در این عهد توسعه یافته و به شهری نسبتاً مهم تبدیل شده است. در روزگار اسکندر، اندیشه از میان برانداختن پایگاه‌های مادی و معنوی هخامنشی، به فرجام بغداد و به پایتختی برگزیده شدن بابل توسط اسکندر انجامید. پس از آن، ساخته شدن سلوکیه به دست وارث اسکندر، از اعتبار و ارزش بغداد کاست. پس از سلوکیان و ابتدای حکومت اشکانیان، بار دیگر بغداد در مقابل سلوکیه قرار گرفت؛ چنانکه اشک دوم (تیرداد اول) اشک دوم (تیرداد اول) تنها اقداماتی کوچک برای آبادانی و توسعه بغداد انجام داد، اما این توسعه محدود بود و بغداد را به یک شهر بزرگ تبدیل نکرد. گفتنی است پارت‌ها زمانی که تیسفون را بنا نهادند و آن را به پایتختی برگزیدند، بغداد را از یاد نبردند و در توسعه بخشیدن به آن سعی بلیغ کردند (بیانی، ۱۳۷۷: ۲۱-۳۴) تا آنکه که اردشیر بابکان دودمان ساسانی را بنیان نهاد و جهان را به چهار جزء و هفت اقلیم تقسیم کرد (مقریزی، ۱۹۹۵: ۱۴/۱). بغداد از اقلیم سیم بود و ام‌البلاد عراق عرب (قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳). ذکر این نکته ضروری است که در شاهنامه فردوسی^۲ اغلب بغداد و تیسفون یکی در نظر گرفته شده و بازگوکننده اهمیت مفهوم بغداد در ذیل فرهنگ ایران‌زمین در ایام ساسانی بوده؛ تا آنجا که جانشین شاه‌نشین شده بود.

به بغداد بنشست بر تخت عاج به سر بر نهاد آن دلفروز تاج

(فردوسی، ۱۹۶۸: ۱۵۵ / ۷)

۱. متن قسمتی از کتیبه: داریوش شاه گوید به فضل اهورامزدا علاوه بر پارس، ممالکی در تصرف من‌اند. من بر آنها حکومت می‌کنم. خراج آنها به من می‌رسد و آنچه گفته من است اجرا می‌کنند و فرمان مرا مجری می‌دارند. ماد، عیلام، پارت، هرات، باختر، سغد، خوارزم، زرنگ... کرخا... (ملکزاده بیانی، ۱۳۷۰: ۶۱/۱). افزون بر این، سلوکوس به منظور پراکنده ساختن اشراف ایران، بعضی از خاندان‌های مقیم اصطخر (یکی از مهم‌ترین مراکز ملی و فرهنگی امپراتوری هخامنشی را به کرخ کوچ داد (بویل و همکاران، ۱۳۶۸: ۱۱۷ / ۳). منابع دوران اسلامی ایجاد کرخ را به شاپور دوم (ذوالکثاف) نسبت داده‌اند (قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳).

۲. فردوسی در شاهنامه، ذیل پادشاهی اردشیر، بهرام گور، خسرو پرویز، یزدگرد و هرمز به بغداد اشاره کرده است.

به بغداد بود آن زمان یزگرد که او را سپاه اندر آورد گرد
به کرخ اندر آمد یکی حمله برد که از نیزه‌داران نماند ایچ گرد
هم آنگه ز بغداد بیرون شدند سوی رزم جستن به هامون شدند

(فردوسی، ۱۹۷۰: ۸ / ۳۳۱-۳۳۲)

پشتوانه و اعتبار شهر بغداد در روزگار ساسانی آبادی‌ها، خوره‌ها، رستاق‌ها و تسوج‌های آن بوده است؛ از جمله تسوج برازروز از سواد بغداد، در کرانه خاوری استان شاذقباد (حموی، ۱۳۸۳: ۶۸/۲)؛ آبادی قطفنا محله‌ای بزرگ در قسمت غربی بغداد مجاور مقبرة‌الدیر (حموی، ۱۹۹۵: ۳۷۴/۴)؛ بت دیهی مانند شهر از کارگزاری بغداد و نزدیک راذان (حموی، ۱۳۸۳: ۲۴/۲)؛ بزرگ از تسوج‌های بغداد، در جانب بالا به ناحیه «علث» نزدیک حربی واقع در مشرق دجله (اصفهانی، ۱۳۴۶: ۷۶)؛ خمانیه (خمانیه یا حمینیه) دیهی در پایین سواد بغداد کنار دجله (نولدکه، ۱۳۵۸: ۵۲۴-۵۷۱) و شهر بزرگ در کنار دجله و در سواد بغداد^۱ (خواندامیر، ۱۳۸۰: ۲۳۳/۱). البته با همه اهمیتی که بغداد در دوران ساسانی یافت، به علت اهمیت تیسفون و اقمار آن، بغداد در آن روزگار «قریه‌ای» بیش نبوده است (بیانی، ۱۳۷۷: ۳۶). گزینش بغداد در عصر اسلام و همچنین ملاحظات سیاسی، اقتصادی، راهبردی و جغرافیایی منصور را واداشت تا بغداد را به پایتخت خلافت خویش برگزیند.^۲ بنابراین برای این هدف به جست‌وجو و تحقیق پرداخت. وی پس از دیدن مناطق مختلف (جرجریا و موصل)، سرانجام به محل بغداد رسید و شب را در آنجا سپری کرد. پس از بازدید، محل بغداد از هر بُعد موردپسند وی واقع گردید

۱. «... اردشیر به فتح همدان پرداخت و از آنجا لشکر پر دل بارمنیه و موصل برده مجموع قلاع آن بلدان را بگشاد و از موصل به بغداد شتافته بر کنار دجله شهری معظم بنا نهاد و باز به اصطخر مراجعت نمود...» (خواندامیر، ۱۳۸۰: ۲۲۳-۲۲۴).

۲. منصور عباسی با در نظر گرفتن شورش‌های راوندیان (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ طبری، ۱۳۶۹: ۱۱/۴۸۶۷؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۱۸) و شیعیان در کوفه (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۹۹)، همچنین دوری از مراکز قدرت رقیب (دمشق) (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱)، جایگاه استراتژیک بغداد (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) و حمایت ایرانیان (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱)، هاشمیه را برای مرکزیت خلافت عباسی مناسب نمی‌دانست و به همین دلیل بغداد را به عنوان پایتخت جدید خلافت عباسی انتخاب کرد.

منصور عباسی با در نظر گرفتن شورش‌های راوندیان (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ طبری، ۱۳۶۹: ۱۱/۴۸۶۷؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۱۸) و شیعیان در کوفه (ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵/۱۹۹)، همچنین دوری از مراکز قدرت رقیب (دمشق) (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱)، جایگاه استراتژیک بغداد (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) و حمایت ایرانیان (مکی، ۱۴۰۱: ۱۲۱) هاشمیه را برای مرکزیت خلافت عباسی مناسب نمی‌دانسته از این رو، بغداد را به عنوان پایتخت جدید خلافت عباسی انتخاب کرد.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۴۳

(طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۶۷/۱۱؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸۲؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۱۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۹/۱۵). بغداد در آن زمان دهکده‌ای در کنار صراة (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۳/۱۱) از روستاهای ناحیه «بادوریا» بود (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) که در آنجا بازار ماهیانه برپا می‌شد (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴). منصور پس از جست‌وجو و تفحص دقیق و مشورت با افراد صاحب‌نظر، یاران و خواصش از جمله خالدبن برمک^۱ در مورد تصمیم خود راسخ‌تر گردید و سرانجام محل بغداد را برگزید. این محل در دشتی حاصلخیز میان دجله و فرات قرار داشت و شبکه‌ای از نهرها آن را در بر گرفته بود. نهرها به منزله استحکامات شهر بود و در رونق تجارت و کشاورزی مؤثر بود (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۱۵-۴۸۶۹؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰۱/۱۵-۲۰۰؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴-۷؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۷، ۴/۱؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۶۵/۱). در ربیع‌الاول سال ۱۴۱ نقشه شهر را مهندسان کشیدند (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴-۷)، کارهای مقدماتی حدود چهار سال به طول انجامید و طبق گفته بیشتر مورخان، در سال ۱۴۵ق. بنای شهر آغاز گردید (بلاذری، ۱۳۳۷: ۳۴۱؛ طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۲/۱۱؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱۶۷/۱). ابوجعفر منصور شهر را طبق زمانی که نوبخت منجم و ماشاءالله بن ساریه اعلام کرده بودند، خط کشید (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۹)، مقدار بنا را معین کرد و نخستین خشت آن را به دست خویش نهاد (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۴/۱۱). برای ساخت آن معماران، صنعتگران، کارگران، نجاران و آهنگران را از شام، موصل، جبل، کوفه، واسط و بصره فرا خواند (یعقوبی، ۱۳۸۹: ۳۶۵/۲؛ ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۲۸۴؛ طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۲/۱۱؛ ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۹/۱۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲)؛ به گونه‌ای که تعدادشان به صد هزار نفر می‌رسید. حقوقشان را معین کرد و مزدشان را برقرار ساخت (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۹). همچنین تعدادی از افراد که امین و درست‌کار و اهل فضل و علم بودند (نظیر حجاج بن ارطاة و ابوحنیفه) (ابن‌اثیر، ۱۳۷۱: ۲۰۱/۱۵؛ ابن‌خلدون، ۱۳۸۳: ۳۶۰/۲) و نعمان بن ثابت که بر عملیات ساختمانی نظارت و اشراف داشتند، دعوت شدند (طبری، ۱۳۶۹: ۴۸۷۲/۱۱) و شهر به صورت مدور ساخته شد (طبری، همان، ۴۸۷۲؛ حموی، ۱۳۸۳: ۵۹۰/۱؛ یعقوبی، ۱۳۵۶: ۹).

۱. چون محتاج مصالح شد، به خالدبن برمک گفت درباره اینکه شهر ایوان کسری را که در مدائن است، ویران کنیم و مصالح آن را به این شهر بیاریم... خالد گفت رأی من چنین نیست... یک طرف قصر را ویران کردند و مصالح آن را بردند و چون در مبلغی که برای ویران کردن و بردن بایسته‌شان بود نظر کردند، آن را از بهای آماده کردن مصالح نو بیشتر یافتند و این را به منصور خبر دادند... منصور از این کار چشم پوشید... (طبری، ۱۳۶۹: ۴۹۱۵/۱۱).

ریشه‌شناسی و اشتقاق واژه بگ (بغ)

بگ (bag) به معنی بخشش و دهش، برابر با ریشه اوستایی (bag) [دادن، واگذار کردن] و در پهلوی (baxšēšan) [بخشش، دهش] می‌باشد (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۱/ ۵۰۴). بغ (bāy) به معنی خدا، یزدان، فرشته، بت، صنم در فارسی میانه. (bāy) پارتی. (ba^ya) اوستایی به معنی سرور، ارباب، خدا و یزدان. مشتق از ریشه (bag) به معنی تقسیم کردن، اختصاص دادن (از نظر معنایی یکی از صفات خداوند). اوستایی (baga)، (ba^ya) به معنی سهم، قسمت، پاداش. در فارسی باستان (baga) بغ، خدا، یزدان. سنسکریت (bhāga) آقا، سرور، ارباب. (bhājati) تقسیم کردن، منتشر کردن. ریشه (baga) مشتق از هند و اروپایی. (bhag) تقسیم کردن. فارسی میانه (bay) بغ، یزدان. فارسی میانه ترفانی (bay). پارتی (ba^y). سغدی (γβ) فغ. ارمنی، (bag) بغ، ایزد. اسلاوی کهن (bog) بغ، یزدان (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۰۵). بغ (bāy) زمین کنده و گود را گویند. ایران باستان (baga) از ریشه (bag) شکستن، خرد کردن. سنسکریت (bhaṅgá) شکاف، شکستن، گسستگی. (bhanákti) شکستن، خرد کردن، شکافتن. ریشه (bag) مشتق از هند و اروپایی (bheg) شکستن، خرد کردن. سغدی (βxtwmy) تفرقه، جدایی، انشعاب. (pari-bagna) هدیه، تحفه، پیشکش. ایران باستان (baga-yāza). فارسی باستان (bāga-yāda). فغیار، عطا و بخشش. فغ^۱ (fu^y), (fa^y), (fo^y) به معنی بت است که عربان صنم خوانند و به معنی معشوق و یار و دوست و مصاحب و کسی را که بسیار دوست دارند هم آمده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۰۵). فغستان، بت‌خانه و بت‌کده و کنایه از جای نیکورویان (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۳/ ۱۹۱۰). بغ‌پور (ba^y - pur)،، بغ‌پور (بغ + پور) پسر خدا (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۵۰۲). پارتی (ba^ypuhr) و سغدی (γβ p^ywr) خدازاده، شاهزاده (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۴۹۸). فغفور (fa^y. fūr) لقب پادشاهان چین، پسر خدا (زیرا پادشاهان چین خود را پسر خدا می‌شمردند) (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۳/ ۲۰۳۷). ایران باستان بغداد (baga-dāta) آفریده بغ، بغ‌آفرید. اوستایی (ba^yō-dāta) بغ‌آفرید. فارسی میانه کتیبه‌ای (bgdt)، (Baydād). پارتی کتیبه‌ای (Baydād) (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۱/ ۴۹۶). بغداد (ba^y-dād) باغداد، بغداد، خداداد، بخشش خدا. گویند که انوشیروان هفته‌ای یک بار در باغی دادگری می‌کرد و همگان را می‌پذیرفت و به همین دلیل آن جایگاه را باغداد می‌گفتند. بغداد واژه‌ای پارسی بوده است (بغ + داد) خداداد. شهر کنونی باغداد را منصور دومین خلیفه عباسی به همان نام بغداد و

۱. واژه فغ از زبان سغدی وارد زبان پارسی شده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/ ۲۰۵).

باغداد، از سنگ‌های ویرانه تیسفون پایتخت ساسانیان و سلوکیه و اشکانیان ساخت و پایتخت خود کرد (پاشنگ، ۱۳۹۹: ۵۰۲/۱). بغداد (*Baydād*) جای‌نام (شهر منصور)، بهترین (سرزمین)، دشت سوری‌مانش (ساکن در سرزمین آسور) آفریده شده است که سوریان در آن ماندگارند [که] بغداد خدایان آفریده است. (*bagdādag*)، (*bag-dād*)، باغ خداد، خداوند بستان (*bāy-xwadāy*) (منصوری، ۱۳۹۴: ۵/۲-۶).

ریشه‌شناسی واژه داد

داد (*dād*) راستی، عدل و عدالت، انصاف، حق، مقابل ظلم، ستم و بیداد، داوری، دادگری. از تک‌واژه ریشه دا (*dā*)، دادگری در اوستا (*dāta*). در پهلوی (*dāt*) دادگری. پارسی باستان (*dāta*) دستور دادگری، داد، قانون. از تک‌واژه هسته‌ای (*dā*)، دادگری کردن و داوری کردن، نهادن، گذاشتن، وضع کردن، برقرار کردن (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۲۳۱/۲-۱۲۳۲). سنسکریت (*dādhāti*) گذاشتن، نهادن، قرار دادن. (*dhāman*) قانون، نظم، سنت. (*didhi*) قانون، قاعده. ریشه (*dā*) مشتق از هند و اروپایی. (*dhē*) گذاشتن، جای دادن، قرار دادن از همین ریشه است. اوستایی (*dāta*) قانون. (*dā*) نهادن، قرار دادن، وضع کردن. (*dāman*)، (*daman*) جا، مکان، جایگاه. فارسی میانه ترفانی و پارتی (*dād*) [داد] قانون. سغدی (*𐭩𐭥𐭥𐭥*) قانون. سریانی (*dāt*)، [داد] قانون، داد. اکدی (*dātu*) قانون، داد. (*dād*) ایران باستان. (*dāta*) داده شده، هدیه. از ریشه (*dā*) دادن، واگذار کردن، عطا کردن. اوستایی (*dāh*) هدیه. سنسکریت (*dānā*) هدیه. (*dāttra*)، (*dāmán*)، (*havyā-dāti*) هدیه، پیشکش، فدیه (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۱۲۳۱/۲-۱۲۳۲).

دیرینگی و تطور معنایی واژه بگدادو؛ «بغداد»

بررسی معناساختی واژه بغداد مبین تأویل و دگردیسی استعمال واژه «بگ» به مدت ۳۹۰۰ سال و به عبارتی از قرن هجده پیش از میلاد تا به امروز است. نکته بسیار مهم ریشه زبان‌شناختی این واژه در اسناد و مکاتبات تاریخی است. پیشینه زبان‌شناختی تاریخی دوره باستان میان‌رودان، بیانگر حضور زبان سومری در هزاره چهارم پیش از میلاد و سپس زبان آکدی با دو گویش بابلی و آشوری (از شاخه شرقی خانواده زبان‌های سامی) در هزاره سوم پیش از میلاد است. این دوره به عنوان دوره سومری-آکدی شناخته می‌شود. در سده بیستم پیش از میلاد، اموری‌ها که از شاخه غربی^۱ خانواده زبان‌های سامی بودند و از مناطق کنعانی به میان‌رودان

۱. شاخه غربی خانواده زبان‌های سامی به دو شاخه شمالی و جنوبی تقسیم می‌شود. شاخه شمالی شامل گروه‌های

مهاجرت کردند، زبان و فرهنگ خود را به این منطقه وارد کردند. حمورابی (فرمانروایی: ۱۷۹۲ تا ۱۷۵۰ پیش از میلاد) ششمین پادشاه از دودمان نخست اموریان بابل بوده است. از این رو با استناد به نگاشته‌های پیشین، واژه «بگدادو» برای نخستین بار در سند قضائی حمورابی واقع در شهر سیپار (ابوحباح) آمده است. گفتنی است که هریس با بررسی و مطالعه تاریخ سیپار کهن، به نام‌هایی از کاسی‌ها در گروه بیست نفری از کارکنان سیپار اشاره کرده است. به نظر می‌رسد این کاسی‌ها در امور نظامی مشغول خدمت بوده‌اند و در مَه‌ری از دوره «سین موبالیت» (۱۸۱۲-۱۷۹۳ ق.م) پدر حمورابی نیز به نام‌هایی از کاسی‌ها اشاره شده است. همچنین در متون اقتصادی پنجاه و سومین سال حکمرانی ریم‌سین اول (۱۷۵۸-۱۶۹۹ ق.م) به یک کاسی به نام «کیلامدی بوریاش» اشاره شده است. مدت‌ها بعد، در دوره ریم‌سین دوم و نهمین سال پادشاهی سمسوایلونا (۱۷۴۹-۱۷۱۲ ق.م) هفتمین پادشاه از دودمان نخست اموریان بابل، در گزارش نظامی، به ظهور قدر کاسی‌ها اشاره شده که توسط سمسوایلونا شکست خورده بودند. به علاوه، این گزاره تاریخی در بخشی از سالنامه ریم‌سین دوم نیز بازگو شده است. شواهدی از حضور کاسی‌ها و نام‌های آنان در شمال بابل و در الواح اقتصادی اور سوم در بابل جنوبی، به‌ویژه از کتیبه یاهروروم سیپار به دست آمده است. افزون بر این، در اسناد دوره بابل کهن گزارش‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد چگونه کاسی‌ها در سرزمین بابل زمین‌هایی خریداری کرده بودند و یا به عنوان درودگر، کارگر، احتمالاً در تجارت اسب، نیروی نظامی و مزدور بابل مشغول فعالیت بوده‌اند. از این رو در این دوره، کاسی‌ها گروه‌های کوچکی بودند که پیرامون شهرهای میان‌رودان سکونت داشته‌اند. کاسی‌ها که در متون کهن بابل با نام‌های کاشو، کاشی، کاشوم، کاش و کاشیا خوانده می‌شدند (علی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۶-۳۸)، احتمالاً از گذشته‌های بسیار دور از هزاره سوم پیش از میلاد، در منطقه زاگرس میانی (دره‌های لرستان، بختیاری و ایلام امروز) به سر می‌بردند (قریشی، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

کاسی‌ها قومی آسایی نژاد بودند که ظاهراً مسکن اصلی‌شان در نواحی جنوب دریای خزر بوده است (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۴۲). آنان موفق شده بودند در نیمه دوم هزاره دوم پیش از میلاد، بخش‌های زیادی از مناطق زاگرس میانی را به سلطه خود درآورند (ایمان‌پور و علی‌نیا، ۱۳۹۲: ۱) و از ناحیه دیاله سفلی به شمال بابل به‌ویژه منطقه سیپار نفوذ کردند (علی‌نیا، ۱۳۹۶: ۳۶) و

زیر است:

شاخه شمالی شامل شمالی کنعانی، اوگارتی، جنوبی کنعانی، عبری (از جمله گونه‌های عبری: موآبی، فینیقی، و تل‌العمارنه) و شاخه جنوبی شامل زبان‌های گروه آرامی از جمله، مندایی، سریانی، نبطی، سامری، ترجوم، فیله، دولتی و نفوش می‌باشد (عبدالطواب، ۱۳۶۷: ۳۵-۳۸).

حدود شش قرن (۱۷۴۶-۱۱۷۱ ق.م) بر بابل حکم راندند (مشکور، ۱۳۶۳: ۱۴۳). زبان کاسی را معمولاً به عنوان زبانی منفرد در نظر می‌گیرند. ایلرز و هوسینگ معتقدند که ارتباط نزدیکی بین زبان کاسی و ایلامی وجود دارد. آنسیلونی بر این باور است که زبان کاسی در اصل زبانی هند و آریایی است (جهانگیرفر، ۱۳۹۳: ۶۵). نوین درباره زبان کاسی نوشته است که قرابت و تشابهی که بین زبان کاسی، اوستایی و سپس کاسی و گوتی وجود دارد، منشأ هند و اروپایی بودن این زبان‌ها را آشکار می‌سازد (عبدلی فرد، ۱۳۹۵: ۱۰۸-۱۰۹).

مشکور^۱، سرتیپ‌پور، اذکایی^۲ و رشید یاسمی^۳ زبان کاسی‌ها را جزو گروه‌های زبانی گسترده (هند و اروپایی)^۴ می‌دانند (عبدلی فرد، همان، ۱۰۸-۱۰۹). ذکر این نکته درباره دیدگاه اندیشمندان و پژوهشگران در زمینه ریشه واژه بغداد ضروری است. مصطفی جواد و احمد سوسه در ذیل کتاب *راهنمای دقیق نقشه بغداد* چنین نگاشته‌اند؛ یوسف غنیمه در *تجاره البغداد* درباره ریشه این واژه گفته است که بغداد تحریف (بغل جاد) و معنی آن (لشکرگاه بعل) است؛ یعنی شهر خدای خورشید. بعضی نیز گفته‌اند این لفظ کلدانی است و اصل آن (بل-داد) مشتق

۱. بررسی نام‌های خدایان و شاهان کاسی‌ها نشان می‌دهد که زبان آنها از نظر ریشه‌شناسی، شباهت‌هایی با زبان‌های هند و اروپایی و همچنین با زبان‌های مردمان قفقاز دارد. این شباهت‌ها ممکن است نشان‌دهنده ارتباط فرهنگی یا زبانی بین این گروه‌ها باشد. بر این اساس، برخی پژوهشگران معتقدند که کاسی‌ها مانند ماردها (قوم دیگری با ریشه‌های آریایی)، از نژاد آریایی بوده‌اند (عبدلی فرد، ۱۳۹۸: ۱۰۹).

۲. با استناد به واژه تک‌هجایی «کش» در نام قبیله کاسی، برخی پژوهشگران با این نظر موافق‌اند که کاسی‌ها ریشه‌های آریایی داشته‌اند. آنها معتقدند که واژه «کش» مانند اسامی دیگر اقوام باستانی ایران‌زمین و آناتولی، دارای یک پسوند جمع به شکل «ایپ» است. برای مثال، واژه «کش» به صورت «کسپ» به کار می‌رفت (همان، ۱۰۹). این ویژگی در گویش‌های باستانی، مانند ایلامی و کاسی نیز دیده می‌شود و نشان‌دهنده شباهت‌های زبانی و فرهنگی بین این اقوام است.

۳. زبان کاسی با زبان‌های ایلامی و کوتی خویشاوندی داشته و از طرف دیگر، زبان شاهان و دستگاه سیاسی کاسی‌ها زبان هند و اروپایی و زبان ایرانی بوده است. به احتمال زیاد شباهت و اختلاط زبان کاسی‌ها با اقوام ایرانی و هند و اروپایی دلیل بر وجود قومیت مشترک آنهاست و اقوام مذکور روزگاری در یک سرزمین مشترک، در نواحی شرق ایران و آسیای مرکزی با هم به سر می‌برده‌اند و کاسیان از نخستین پیش‌قراولان و نخستین موج از امواج این حرکت تاریخی در چند ده هزار سال پیش از میلاد به سوی غرب و نجد ایران و آسیای کوچک و سایر نقاط بوده‌اند (همان، ۱۰۹-۱۱۰).

۴. خانواده بزرگ زبان هند و اروپایی (Indo-European languages) مشتمل بر ده شاخه هند و ایرانی (آریایی)، ارمنی، یونانی، آلبانیایی، ایتالیایی، سلتی، ژرمنی، تخراری، بالتی اسلاوی و آناتولی می‌باشد. شاخه هند و ایرانی خود از دو زیرشاخه ایرانی (اوستا، فارسی باستان، کردی، فارسی، پشتو، آسی، بلوچ) و هندی (سنسکریت (شاخه باستانی)، ماراتی، هندی و بنگالی) تشکیل شده است (آرلاتو، ۱۳۷۳: ۱۴۷-۱۵۴).

از بل، یعنی نام خدای کلدانی‌ها و داد لفظ آرامی قدیمی است که معنی آن فتک است و چون در زمان بنوکدنصر (بخت‌النصر)^۱ جنگ مهمی در اینجا واقع شد و بر دشمنان ظفر یافت، این شهر را بنا کرد و به نام بت (بل)، آن را «بل-داد» نامید و دلیل آن را این طور عنوان کرده است که کلمه «بگداد» در لوحی که در شهر سیپار کشف شده و مربوط به دوره حمورابی (قرن هجده ق.م)، معاصر با حضرت ابراهیم(ع) بوده و در لوح دیگری که مربوط به زمان سلطنت نریماروتاش (۱۳۴۸-۱۳۱۶ ق.م) پادشاه کاسی است، از سرزمینی به نام بغداد یاد شده است. در سفر تکویت از تورات به نام «امراقل» نیز نام بغداد یاد شده است. بغداد از لحاظ ریشه و معنی آرامی است؛ به معنی شهر یا سرا یا خانه، گوسفند و میش که از دو کلمه مرکب شده است؛ «ب» که مخفف کلمه «بیت» است و در ابتدای نام شهرهای آرامی مانند بعقوبا، باقوبا، رطنایا، باعشیا، باعذرا و باجرمی و غیره بارها آمده است. لفظ دوم «گداد» به معنی گوسفند و میش می‌باشد^۲ (جواد و سوسه، ۱۳۷۸ ق: ۱۵-۲۰).

واژه «بگ» در روزگار هخامنشی (۵۵۰-۳۳۰ ق.م) در مفهوم خدا به کار رفته است؛ از جمله «بگ بخش» (baga buxsha) رهانیده، رهانیده یا رستگار شده. «بغ. بگ بین» (bagabina) از تخمه و نژاد بغ. (bāga-yāda) نام ماه هفتم در تقویم شاهان هخامنشی که احتمالاً مشتق از (baga-yāda) ایزدپرستی، بغ‌ستانی (نام جشنی) بوده است (حسن دوست، ۱۳۹۳: ۱/۲۰۵). «بگ بازو» (bagabāzu) از بازو و یا نیرو و زور و توانایی بغ برخوردار. «بگ فرنه» (bagafarnah) فره ایزدی یا خره بغ بهره‌ور. «بگ پارت» (bagapāta) در پناه بغ یا ایزدپناه. «بغابیش» (پورداد، ۱۳۴۳: ۴۰۹-۴۱۰). واژه «بگ» در روزگار اشکانیان (۲۵۶-۲۲۶ ق.م) به معنای خدا به کار رفته است. عبارت یونانی «تئوپاتورس» (کسی که پدرش خدا است) به معنی خداوندگار و ترجمه

۱. ۶۰۵-۵۶۲ ق.م.

۲. طبری در ذیل مکان بغداد نگاشته است که: «... من الجانب الشرقي أيضا قرية و دیر کبیر کانت تسمى سوق البقر و کانت القرية تسمى العتیقة...»؛ بدین معنا که نام دیر بازار چارپایان و نام دهکده عتیقه می‌باشد. بعلاوه این نام در ذیل شهر بغداد تنها در تاریخ طبری ذکر شده است (طبری، [بی تا]: ۶۱۸/۷). بنابراین با توجه به آنچه که پیشتر در مورد پیشینه تاریخی حضور کاسی‌ها و آرامی‌ها در میان‌رودان گفته شده است، نام بغداد آرامی نیست. همچنین حمورابی (پادشاه بابلی) از اقوام سامی و کنعانی‌زبان بود و احتمالاً ریشه زبانی مشترکی با آرامی‌ها داشت. این موضوع نشان می‌دهد که ریشه‌یابی واژه بغداد باید در زبان کنعانی انجام شود، نه فقط در زبان آرامی. از سوی دیگر، حضور قوم کاسی در میان‌رودان پیشینه‌ای کهن‌تر دارد. موسوی به نقل از وهبی اشاره می‌کند که آرامی‌ها پیش از قرن دوازدهم قبل از میلاد به سرزمین عراق وارد نشده‌اند. این موضوع تأکید می‌کند که ریشه‌شناسی نام بغداد باید به دوره‌های پیش از حضور آرامی‌ها و در ارتباط با اقوام کهن‌تر مانند کاسی‌ها و کنعانی‌ها توجه شود (موسوی، ۱۳۸۵: ۲۱).

فارسی آن بَغُور (پسر خدا) است (نصرالله‌زاده و گرشاسبی، ۱۳۹۵: ۱۴۲-۱۴۳). بر روی سکه فرمانداران فارس (فرتکه) که حدود (۲۲۰-۲۰۰ ق.م) در سواحل شرقی خلیج فارس حکمرانی داشته‌اند، نام پادشاه بگدات (بغداد، بگدات)^۱ نقش شده است (امیری‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۴). کلمه «بگ» در عصر ساسانیان (۶۵۷-۲۶۶ ق.م) از یک سو به معنای خدا^۲ بوده و از سوی دیگر، پادشاهان ساسانی خود را «بگ» می‌خواندند و دادخواه سلاله یزدان می‌دانستند.^۳ افزون بر این، «بگ» به معنای توانا^۴ نیز در این روزگار به کار می‌رفت. با ورود اسلام و تغییر دین، معنا نیز تغییر کرد؛ زیرا جزو القاب الهی پادشاهان ساسانی و القاب خدایان بوده و پس از آن، کلمه «بگ» در فرهنگ‌های فارسی به معنی خدا دیده نمی‌شود و تنها در ذیل واژه‌هایی

۱. زبان آرامی «زی الهیا» کسی که از خداست، کسی که از گوهر خدایی است (امیری‌نژاد و همکاران، ۱۳۹۷: ۴۳-۴۴).

۲. *(Bāyi - xurmazda)* هرمز بگ (قریب، ۱۳۸۳: ۴۷۳). *(zarwā - Bāye/i)* زوران بگ (همان، ۴۶۵)، *(Bāyi - rām - rātux)* رام بخش بگ، رام راد بگ (همان، ۳۳۹). *(māx - Bāy)* ماه بگ، خدای ماه (همان، ۲۰۹). *(Bāyān)*، *(Byvyst)*، بغان، خدایان. *(Bytān By/xtm)* خدای خدایان. *(Bytān - xutāw)* شاه خدایان. *(Bytan - anyon)* خدای وار، خدای گونه. *(bagīg)* مانند خدایان. *(Bytan - axšāō)* سرور خدایان. *(Bāyākyā)* خدایی، یزدانی، الهی (همان، ۱۰۰-۱۰۱).

۳. بگ *(bāy)* سرور، خداوندگار، ایزد: (آن خداوندگار (بگ) بهرام شاهنشاه، فرزند یزدگرد، مهرنرسی بزرگ فرماندار را به بندگی آتش اردیبهشت و آتش افزون اردشیر داد). بغان *(bāyān)* خدایگان: (که من شنودم که شما بغان (خدایگان) این دین ویژه (پاک) مزدیسنی را از اورمزد پذیرفتند). *(bāyānyān)* خداوندگار، خدایگان اعلی حضرت: (ایشان در پاسخ که ما به تن و جان دارایی و خواسته و زن و فرزند، بهره‌ای را که باید به شما خدایگان ایران شهر بسپاریم و می‌سپاریم. *(bagīg)* خدای وار، بخش شده، مقدر شده: (من با بیم کرفه ستوده فروهر زرتشت سپیتمان کرفه خدای وار [انگیخته شدم] و اورمزد و امشاسپندان برای ما بهترین نیکی هستی را و مینویی را ارزانی دارند و ما را بپایند)، (آغاز سر نیکی و بدی از زمان در هشت اصل است: سپندی (تقدس) و گنایی (پلیدی)، هوایی (جوی)، ورنی (نفسانی)، بخش شده (مقدر شده)، دزدیده، نیک‌نهاد و بد‌نهاد). *(bāy - xwadāy)* باغ خداد، خداوند بستان: (و آن گونه که او (آنکه چاره‌هایی از بدی دارد) همانند آن باغ خدا (دارنده باغ) و بوستانیان دانست که او [برای از میان بردن] دد (جانور وحشی) و پرند گنهکار (آسیب‌رسان) و زیان‌کار که برای تباه کردن بر (میوه) درختان هستند، بخواهد به باغ برود). *(bag-dād)* بگ داده، خدا داد: (پس باید بهمین را بخوانید تا با آن ابزار روشنی را بیافریند که به ستاره بگ آفریده روشنی دهد). *(bagdādag)* بگ داده، بگ آفریده، خدا داده: (یکی این است که دادار در مانشت بگ داده خویش است و دروج در تاختن یورش می‌برد) (منصوری، ۱۳۹۴: ۳/۲-۶).

۴. بگ *(bāy)* توانا، مسلط (و آن کرب در پاسخ زرتشت یاوه‌گویی کرد که مرا از تو آسیب نیست؛ یعنی توانایی من از کردار تو نیست و از اورمزد هم نیست، بگ‌تر (=تواناتر) از [اورمزد] هستم) (همان، ۳).

همچون فغ (faY) بت، صنم و معشوق، یار^۱ به کار رفته است. فغاک (fa.yāk) به معنی ابله، نادان و بی‌عقل^۲ است. فغواره (faY.vā.ra) کسی را گویند که از غایت دماغ، تکبر، نهایت غرور و تحیر یا از بسیاری اندوه، ملال و دل‌تنگی و خجالت، ساکت شده باشد^۳ (حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۳۶/۳).

ارزیابی معناشناسی واژه بغداد در متون دوران اسلامی

از منظر معناشناسی، واژه بغداد براساس متون تاریخی و منابع جغرافیای تاریخی دوران اسلامی، بر پایه یک خط زمانی، از آغاز تا امروز، در شش دسته‌بندی اصلی قابل بررسی است: بت، باغ و بستان، عطیه، مولا و سرور، گویش و تبار و مدینه‌السلام. در دسته‌بندی نخست، یعنی معنای «بت»، مأخذهای تاریخی چنین نوشته‌اند که بغداد اسم موضعی بوده در این بقعه که مردم تصور می‌کردند جایگاه بتان بوده است (ابن‌رسته، ۱۳۸۰: ۱۸) و «بغستان» خانه بت‌ها و «بغ» به معنی بت است (خوارزمی، [بی‌تا]: ۱۲۸؛ مسعودی، ۱۳۹۰: ۳۴۳؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۶۱۷/۴). خطیب بغدادی و برخی دیگر نیز معنا و مفهوم بغداد را این‌گونه بیان کرده‌اند. «بغ» بت و «داد» عطیه اوست. «بغ» شیطان و «داد» عطیه اوست و «بغداد» داده‌بت یا داده‌پادشاه (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱-۸۰/۱؛ خوارزمی، [بی‌تا]: ۱۲۸؛ حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ قلقشن‌دی، ۱۳۲۹ق: ۳۳۲/۴-۳۳۳) و آن را بغداد نامیدند. آن سرزمین به عنوان قطاع به خواجه‌سرای کسری اهدا شد و خواجه‌سرا بتی داشت که در مشرق آن را می‌پرستیدند؛ آن بت بغداد نام داشت؛ یعنی به بت آن مکان داده می‌شود (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ قلقشن‌دی، ۱۳۲۹: ۳۳۲-۳۳۳).

منابع در ذیل باغ و بستان این‌گونه آورده‌اند که ایرانی‌ها بت‌پرست نبوده‌اند و اصل بغداد

۱. عنصری و بدیهی درباره فغ چنین سروده‌اند.

گفتم فغان کنم ز تو ای بت هزار بار
آن فغ چینی کجا ز چین دو زلفش
گفتا که از فغان بود اندر جهان فغان
هم فغ و هم فغ پرست از به فغانست

(حسن‌دوست، ۱۳۹۳: ۲۰۳۶/۳).

۲.

آن کت کلوخ روی لقب کرد خوب کرد
زیرا لقب گران نبود بر دل فغاک
هرچند که درویش پسر (نغز آید)
در چشم توانگر همه چغز آید

(منجیک ترمذی، ۱۳۹۱: ۲۵۷).

۳.

(اسدی طوسی، ۱۳۳۶: ۵۱).

«باغداد» است و باغ به معنی بوستان و داد نام شخصی اوست (خوارزمی، [بی تا]: ۱۲۸). یعقوبی درباره بغداد آورده است که در آنجا در مجاورت صراط یک دیر قدیمی وجود داشت (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶) با یک باغ و بدین سبب آن را بغداد «باغداد» گفته‌اند (مسعودی، ۱۳۹۰: ۳۴۳؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۳/۱). انوشیروان در بغداد باغ وسیع، زیبا و پر از درخت و گل ساخت و حیوانات گوناگون را در آن رها کرد که «باغداد» نیز گفته می‌شد و همان «بغداد» گویند (ابن جوزی، ۱۳۴۶: ۲۹۲؛ خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱/۱؛ قلقشندی، ۱۳۲۹: ۳۳۲-۳۳۳؛ قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳). تعبیر واژه بغداد به عربی «باغ آن مرد» و بغ به معنی «باغ» و «داد آن مرد» است (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱/۱). خسرو این باغ را به این خواجه داده بود و گفت بغداد؛ پس به نام او «باغ داذویه» نام‌گذاری شد؛ زیرا منطقه‌ای از شهر منصور متعلق به مردی فارس به نام داودیه بود (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲). بغداد مرکب است از «باغ» و «داد» به معنی «باغ عدل». بغداد با دال بر وزن فرهاد، نام شهری است از عراق عرب و اصل آن باغداد بوده است؛ زیرا هر هفته یک بار انوشیروان در آن باغ بار عام می‌داد و دادرسی مظلومان می‌کرد و به کثرت استعمال بغداد شده است (خلف تبریزی، ۱۳۸۰: ۲۸۹).

در برخی منابع، نام بغداد در ارتباط با عطیه پادشاه نیز تفسیر شده است (خوارزمی، [بی تا]: ۱۲۸). بغداد پیش از خلافت عباسی‌ها، بازاری بود (دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱) که بازرگانان چینی به تجارت به آنجا می‌آمدند. پادشاه چین «بغ» نامیده می‌شد. بازرگانان چون با سود فراوان بازمی‌گشتند، می‌گفتند «بغ داد»؛ یعنی سودی که برده‌ایم از عطیه پادشاه است؛ یا سودی است که از یک هدیه به دست آورده‌ایم (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸).

از منظری دیگر نام بغداد در باب مولا: بغ به معنای بزرگ و پیشوا است و به همین دلیل پادشاه چین بغفور (پسر پادشاه) نامیده می‌شد (خوارزمی، [بی تا]: ۱۲۸). در طول زمانه، واژه «بغداد» در لفظ، گویش و تبار این‌گونه ادا شده است. اصل این اسم برای عجم است و اعراب در تلفظ آن اختلاف دارند؛ زیرا اصل آن نه از الفاظ بوده و نه از زبان‌های آن گرفته شده است (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۱/۱). کلمه بغداد در متون با هفت نوع تلفظ خوانده شده است؛ از جمله بغداد، بغداد، بغداد، مغداد، مغدان و بغداد (خطیب بغدادی، همان، همان‌جا؛ حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲؛ بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱) و در میان اعراب و زبان‌های رایج در میان آنها کسانی هستند که بغداد را با حرف «با» و «نون» می‌گویند و برخی «بغداد» را با کلمه «با» و «دال» می‌گویند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۲/۱). بغداد دارای دو معنا مغفول است؛ در همه زبان‌ها مذکر و مؤنث است (بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱).

نامیدن بغداد به مدینه‌السلام توسط دوانیقی: گویند بغداد از قدیم برپای بود و منصور آن را

به گونه شهری جامع در آورد و در آن مدینه‌ای بساخت... سپس بیت‌المال‌ها و خزائن و دیوان‌ها را در سال ۱۴۶ از کوفه به بغداد برد و آن شهر را مدینه‌السلام نامید (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۱۸؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۴۲۴؛ مسعودی، ۱۳۴۴: ۳۴۳). برخی از فقها به دلیل اینکه نام بغداد با واژه «بغ» (به معنای بت) مرتبط بود، تمایلی به استفاده از این نام نداشتند. از این رو، نام شهر به مدینه‌السلام (شهر صلح) تغییر یافت. همچنین به دلیل نزدیکی شهر به رود دجله، این رود را قصر صلح نامیده‌اند (خطیب بغدادی، ۱۴۰۷: ۸۲/۱؛ جواد و سوسه، ۱۳۷۸ق: ۴۵). بغداد را جنة الارض (قبة الارض) گویند. ابواسحاق الزجاج گفته است شهر دنیا بغداد است [و] حکم دیگر شهرها نسبت با وی حکم دیه است. هر ولایتی را می‌است؛ یعنی اصلی. ام‌القری در عرب مکه باشد و در عراق در قدیم ام‌القری بصره بوده است و اکنون بغداد است که آن را دارالسلام خوانند و در مادون بغداد ام‌القری اصفهان است (بیهقی، ۱۳۶۱: ۲۰-۳۲) و سید و آقای شهرهاست (حموی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲). عرب آن را مدینه‌السلام خوانند و شهر صلح نامیدند؛ زیرا دجله را دره صلح «وادی‌السلام» می‌نامند (بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۳۳۸؛ مستوفی قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳؛ قلقشندی، ۱۳۲۹: ۳۳۲/۴-۳۳۳) و عجم زورا گویند (بغدادی، ۱۳۳۷: ۲۰۹/۱؛ ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸؛ قزوینی، ۱۳۸۱: ۳۳؛ قلقشندی، ۱۳۲۹: ۳۳۲/۴-۳۳۳)؛ زیرا جای شهر بغداد در قدیم به این نام خوانده می‌شد و بدان سبب بغداد را زوراء می‌خوانده‌اند که قبله‌اش غیرمستقیم بوده و نمازگزار در مسجد جامع آن ناچار بود کمی به جانب چپ منحرف شود (ابن طقطقی، ۱۳۶۰: ۲۲۱؛ صاحبی نخجوانی، ۱۳۵۷: ۱۰۶). البته بگو مدینه‌السلام؛ زیرا خداوند السلام (صلح) است و همه شهرها از آن اوست. به آن شهر مدینه‌السلام می‌گفتند و منظورشان مدینه خدا بوده است؛ زیرا خداوند آرامش (صلح) مؤمن است. این نام را بر سکه‌های دینار و درهم و آنچه در دفاتر ارزی که مردم به فروش می‌رسانند و آنچه در آن از گندم و جو یافت می‌شود، اطلاق کرده‌اند. بگو شهر آرامش؛ زیرا خداوند سلامت است و همه شهرها از آن اوست (ابوالفداء، ۱۳۹۰: ۲۷۸-۳۳۸). بدین سان بغداد را بدان سبب مدینه‌السلام می‌نامیده‌اند که سلام همان «الله» است و منظورشان «مدینه‌الله» (شهر خدا) بوده است. بغداد در محل شهر قدیمی بنا شده که یکی از پادشاهان آن را آغاز کرد. سپس مریض شد و از او پرسیدند این شهر را چه بنامیم؟ گفت «هلدیش بدرود» یعنی «خلوها به سلام؛ بگذاریدش سلام». هنگامی که این موضوع را برای منصور گفتند، گفت من آن را مدینه‌السلام نامیدم (بغدادی، ۱۳۸۳: ۴۵۶/۲). مصطفی جواد و احمد سوسه معتقدند که برخی از مورخان تمایل داشتند منصور نامی عربی برای شهر خویش برگزیند؛ بنابراین نام «مدینه‌السلام» را بر آن نهاد، اما تعدادی نیز چنین گفته‌اند که منصور به قرآن کریم تفرّأ زد و

نام شهر خویش را از آیه قرآنی گرفت: «لَهُمْ دَارُالْسَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»^۱ (برای آنان نزد پروردگارشان خانه سلامت و امن است؛ و به پاداش کارهای پسندیده‌ای که همواره انجام می‌دادند، یار و سرپرست آنان است)؛ «وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِالْسَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۲ (و خدا [مردم را] به سرای سلامت و امنیت دعوت می‌کند و هر که را بخواهد به راهی راست هدایت می‌کند) (جواد و سوسه، ۱۳۷۸: ۴۵).

نتیجه‌گیری

گاهی واژه‌ها در طول سده‌ها از بهر نامیدن یک جای‌نام پدیدار شده‌اند و انباشتگاه فرهنگ و هویت یک جامعه می‌باشند که همچون آبگینه‌ای در مرکز سه‌راهی جغرافیا، تاریخ و زبان‌شناسی واقع شده‌اند. از این رو تبارشناسی واژه بغداد از منظر مطالعه در زمانی، پاسخ‌گویی پرسش‌های پیش رو است. بدین معنا واژه بگ (bag) بخشش و دهش؛ (bag) اوستایی، (baxšešan) پهلوی، واژه بغ (bā) خدا، (bhāga) سنسکریت، (ba) اوستایی، (bā) پارسی، بیانگر دیرینگی ریشه‌های زبانی (هندوایرانی) این واژه می‌باشند.

گفتنی است که میان‌رودان چرخشگاه حضور اقوام کاسی (آریایی) در نیمه اول هزاره دوم پیش از میلاد، از یک سو مدخلی است بر پذیرش حضور ایرانیان و از سوی دیگر باشندگی این قوم در این ساحت، بزنگاه آفرینش اندیشه مشروعیت شهریاری از سوی خدا بوده است. افزون بر این، تطور و دگرسانی واژه بغداد از قرن سوم تا هشتم قمری در شش گفتار مختلف، نشان‌دهنده این است که این واژه در طول تاریخ، در کالبد نام شهر تجلی یافته است. این تحولات همچنین پاسخی به این پرسش است که چرا این جای‌نام (نام مکان) در نام‌گذاری سایر مکان‌ها نیز تداوم یافته است. به عبارت دیگر، نام بغداد به عنوان یک الگو یا نماد، در نام‌گذاری مکان‌های دیگر نیز مورد استفاده قرار گرفته است. بدین معنا که اسلام تنها موجب دگرگونی در معنای ظاهری واژه بغداد شده است. به عبارتی، منحصراً لایه‌های ظاهری دچار تحول شده و لایه‌های ژرف‌تر مفهومی همچنان استوار و پایرجا باقی مانده‌اند. از این رو گزینش نام مدینه‌السلام به جای بغداد از سوی منصور، نشانگر هستی، هویت و جاری و ساری بودن اندیشه ایرانشهر در آن روزگار است؛ چنان‌که مورخان و جغرافی‌دانان مسلمان عرب آن را چنین بیان کرده‌اند. بغداد را بدان سبب مدینه‌السلام نامیده‌اند که سلام همان «الله» است و منظورشان «مدینه‌الله» (شهر خدا) بوده است؛ جایگاهی که فرامین الهی حاکم و نظم‌دهنده امور است.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۷.

۲. سوره یونس، آیه ۲۵.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۷۱)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۱۵، تهران: مطبوعات علمی.
- ابن جوزی، جمال‌الدین ابی‌الفرج (۱۳۴۶ق)، *مناقب البغداد*، بغداد: دارالسلام.
- ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد (۱۳۸۳ق) *العبر*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۸۰)، *الأعلاق النفیسه*، ترجمه حسین قره‌چانلو، تهران: امیرکبیر.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۰)، *تاریخ فخری*، در *آداب ملک‌داری و دولت‌های اسلامی*، ترجمه محمدوحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن فقیه همدانی، احمد بن محمد (۱۳۴۹)، *مختصر البلدان*، ترجمه محمدرضا حکیمی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن فوطی، ابی‌الفضل عبدالرزاق البغدادی (۱۳۵۱ق) *الحوادث الجامعه و التجارب النافعه فی المائت السابعه*، تصحیح و تعلیق محمدرضا الشیبی و مصطفی بنالجواد، بغداد: العربیه.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۱۳۹۰)، *تقویم البلدان*، ترجمه عبدالعلی بن محمد بیرجندی، تهران: موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی-سفر اردهال.
- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد (۱۳۳۶)، *لغت فرس*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: طهوری.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۴۶)، *تاریخ پیامبران و شاهان*، ترجمه جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- امیری‌نژاد، امیر، صلاح‌الدین معروفی و مریم رحمن‌ستایش (۱۳۹۷)، «سکه‌های حکومت محلی پارس»، *مطالعات ایرانی*، شماره ۳۴، صص ۲۷-۵۵.
- ایمان‌پور، محمدتقی و امیر علی نیا (۱۳۹۲) «پایان فرمانروایی کاسی‌ها و علل فروپاشی آن»، *مطالعات تاریخی فرهنگی*، دوره ۴، شماره ۱۵، صص ۱-۱۷.
- آرلاتو، آنتونی (۱۳۷۳)، *درآمدی بر زبان‌شناسی تاریخی*، ترجمه یحیی مدرس‌سی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- بغدادی، صفی‌الدین ابن‌الحق (۱۳۳۷ق)، *مراصد الاطلاع علی اسماء الامکنه و البقاع*، ج ۱، مغرب: دار المعرفة.
- بلعمی، ابوعلی محمد (۱۳۵۳) *تکلمه و ترجمه تاریخ طبری*، تصحیح محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا)، به کوشش محمد پروین گنابادی، ج ۱، تهران: کتابفروشی زواره.
- بیانی، شیرین (۱۳۷۷)، *تیسفون و بغداد در گذر تاریخ*، تهران: دیبا.
- بیهقی، علی بن زید (۱۳۶۱)، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار، تهران: فروغی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۵۵

- پاشنگ، مصطفی (۱۳۹۹)، فرهنگ ریشه‌شناسی زبان پارسی ج ۱، ۳، تهران: آرون.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۴۳)، *آناهیتا؛ پنجاه گفتار*، تهران: امیرکبیر.
- جواد، مصطفی و احمد سوسه (۱۳۷۸ق) *دلیل خارطه بغداد المفصل فی خطط بغداد قدیماً و حدیثاً*، بغداد: الجمع العلمی العراقی.
- جهانگیر فر، میلاد (۱۳۹۳)، *سه گفتار درباره تاریخ و زبان کاسی*، تهران: سمیرا.
- حسن دوست، محمد (۱۳۹۳)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، زیر نظر بهمن سرکاراتی، ج ۱، ۲، ۳، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م) *معجم البلدان*، ج ۴، بیروت: دار صادر.
- (۱۳۸۳)، *معجم البلدان*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۲، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- خطیب بغدادی، ابی بکر أحمد بن علی (۱۴۰۷ق)، *تاریخ بغداد أو مدینة السلام*، تحقیق مصطفی عبد القادر، ج ۱، بیروت: الکتب العلمیة.
- خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۸۰)، *برهان قاطع*، تهران: نیما.
- خوارزمی، أبو عبدالله محمد بن أحمد [بی تا]، *مفاتیح العلوم*، تحقیق ابراهیم الأبیاری، بیروت: دار الکتب العربیة.
- خواند امیر، غیاث‌الدین بن همادالدین (۱۳۸۰)، *تاریخ حبیب السیر*، ج ۱، تهران: انتشارات خیام.
- دوری، عبدالعزیز، ا. دوؤما، دومینیک سوردل و کلود کاهن (۱۳۷۵)، *بغداد (چند مقاله در تاریخ و جغرافیای تاریخی)*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی و ایرج پروشانی، تهران: بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۴)، *اخبار الطول*، ترجمه محمدمهدی دامغانی، تهران: نشر نی.
- صاحبی نخجوانی، هندوشاه بن سنجر (۱۳۵۷)، *تجارب السف*، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران: زبان و فرهنگ ایران.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۹)، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱۱، تهران: اساطیر.
- [بی تا]، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۷، بیروت: [بی تا].
- عبدالنواب، رمضان (۱۳۶۷)، *مباحثی در فقه اللغة و زبان‌شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- عبدلی فرد، فریدون (۱۳۹۵)، *کاسی‌ها (کاسییان)*، تهران: هیرمند.
- علی‌نیا، امیر (۱۳۹۶)، *کاسیان در ایران زمین*، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰-۱۹۷۱)، *شاهنامه فردوسی*، زیر نظر ی. ا. برتلس، ج ۱، ۵، ۷، ۸، مسکو: ادبیات خاور.
- قریب، بدرالزمان (۱۳۸۳)، *فرهنگ سعدی (سعدی-فارسی-انگلیسی)*، تهران: فرهنگان.
- قریشی، امان‌الله (۱۳۸۹)، *ایران‌نامک: نگرشی نو به تاریخ و نام ایران*، تهران: کتاب‌خوش.
- قلقشندی، احمد بن علی (۱۳۲۹ق)، *صبح الأعشی فی صناعة الانشاء*، ج ۴، بیروت: دار الکتب العلمیة.

۵۶ / از بغداد تا مدینه السلام: رد پای یک جای نام باستانی در اسناد میان‌رودان... / پورعابدینی و ...

- مستوفی، حمدالله (۱۳۸۱)، *نزهة القلوب*، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: حدیث امروز.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۴)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- (۱۳۹۰)، *التنبيه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۶۳)، *ایران در عهد باستان؛ در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام*، تهران: گلشن.
- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱)، *احسن التقاسیم فی معرفة الاقلمیم*، ترجمه علینقی منزوی، ج ۱، تهران: مؤلفان و مترجمان ایران.
- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۷۴)، *البداء و التاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۴، تهران: آگه.
- مقریزی، تقی الدین احمد (۱۹۹۵)، *المواعظ و الاعتبار بذکر الخطط و الآثار*، ج ۱، لبنان: مکتبه احیاء العلوم.
- مکی، محمد کاظم (۱۴۰۱)، *تمدن اسلامی در عصر عباسیان*، ترجمه محمد سپهری، تهران: سمت.
- ملکزاده بیانی (۱۳۷۰)، *تاریخ سکه از قدیمی ترین ازمه تا دوره اشکانیان*، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران.
- منجیک ترمذی، علی بن محمد (۱۳۹۱)، *دیوان منجیق ترمزی*، به کوشش احسان شورابی مقدم، تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- منصوری، یدالله (۱۳۹۴)، *فرهنگ زبان پهلوی*، ج ۲، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- موسوی، سید حسن (۱۳۸۵)، *زندگی سیاسی و فرهنگی شیعیان بغداد*، قم: بوستان کتاب.
- نصرالله زاده، سیروس و اشکان گرشاسبی (۱۳۹۵) «لقاب و عناوین پادشاهان اشکانی بر روی سکه‌ها»، *مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری (علوم انسانی)*، دوره ۲۶، شماره ۱۸، صص ۱۳۷-۱۶۰.
- نولدکه، تنودور (۱۳۵۸)، *تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان*، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران: انجمن آثار ملی.
- یارشاطر، احسان، ا.د.ه بیوار، بیکرمان، ر.ن. فرای، لئورادایستا، ا. و. زیمال. راه، اهریک، سلوود، دیوید، آیلرز، ویلهام، م. لانگ، دیوید، گارسیون، تینا، و ا. فن گایان، باسورت (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان*، پژوهش دانشگاه کمبریج، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، تهران: امیرکبیر.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۵۶)، *البلدان*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- (۱۳۸۹)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، ج ۲، تهران: علمی و فرهنگی.

منابع لاتین

- Assadorian, Alice, (2017), "On the Systematic Classification of Iranian Toponyms", *American Journal of Linguistics*, 5(3), pp.51-56.

List of sources with English handwriting

- Qur'an-i Karīm* (2011). Trans. H. Anṣārīyān. Tehran: Āyīn-e Dāneš.
- Abd al-Tawwab, R. (1988). *Discussions in Arabic Jurisprudence and Linguistics* (H. Shīkhī, Trans.). Mashhad: Āstān-e Qods-e Rażavī [In Persian].
- Abdoli-Fard, F. (2016). *Kāsī-hā (Kaspiyan)*. Tehran: Hīrmand [In Persian].
- Abū al-Fīdā, Īsmā'īl. b. 'Alī. (2011). *Taqwīm ul-Boldān* (A. ibn M. al-Birjandi, Trans.). Tehran: Mūze-ye Markaz-e Asnād-e Maḡles-e Šūrā-ye Īslāmī-Safir Ardahāl [In Persian].
- al-Baḡdādī, S. al-D. I. al-H. (1918). *Marāšīd al-Iḡlā' 'alā Asmā' al-Amkīnah wa al-Baqā'*. Maḡrīb: Dār al-Ma'rīfah [In Persian].
- al-Ḥamawī al-Rūmī al-Baḡdādī, Y. (1995). *Mu'jam ul-Boldān* (Vol. 4). Beirut: Dār Sādīr.
- Aliniya, A. (2017). *The Kassites in the Iranian Plateau*. Tehran: Daftar-e Pazhūheš-hā-ye Farhangī [In Persian].
- al-kaṭīb al-Baḡdādī, A. b. 'A. (1987). *Tārīk-i Baḡdād aw Madīnat ul-Salām* (Vol. 1) (M. Abd al-Qadir, Ed.). Lebanon: Dār al-Kotob al-'Ilmiyyah.
- al-kārazmī, M. b. A. b. Y. (n.d.). *Mafātīḥ ul-'Olūm* (I. al-Abyari, Ed.). Beirut: Dār al-Kitāb ul-'Arabī.
- al-Maqrīzī, T. al-D. A. b. Q. (1995). *al-kūṭāḥ al-Maqrīzīyah* (Vol. 1). Lebanon: Maktabat Ḥyā' ul-'Olūm.
- al-Qalqašandī, A. b. 'A. (1911). *Šobḥ ul-A'šā fī Šinā' at ul-Īnšā* (Vol. 4). Beirut: al-'Ilmiyyah.
- Amirinejad, A., Maroufi, S. & Raḡmān-Sitāyish, M. (2018). «Pars local dynasty (Farataraka) coins». *Iranian Studies*, (34), 27–55 [In Persian].
- Arlotto, A. (1994). *Introduction to historical linguistics* (Y. Modarresi, Trans.). Tehran: Pazhūhešgāh-e 'Olūm-e Ensānī va Moṭāle'āt-e Farhangī.
- Asadī Ṭūsī, A. b. A. (1957). *Loḡat-i Furs* (M. Dabirsiyaqi, Ed.). Tehran: Ṭahūrī [In Persian].
- Assadorian, A. (2017). "On the Systematic Classification of Iranian Toponyms". *American Journal of Linguistics*, 5(3): 51-56.
- Balāzurī, A. b. Y. (1958). *Fotūḥ ul-Boldān* (M. Tawakkol, Trans.). Tehran: Noqreh [In Persian].
- Bal'amī, A. 'A. M. (1971). *Takmīleh va Tarjomeh-ye Tārīk-e Ṭabarī* (M.-T. Bahar & M. Parvin-Gonabadi, Eds.). Tehran: Ketābforūšī-ye Zavvāreh [In Persian].
- Bayani, M. (1991). *The History of Coins from Ancient Times to the Parthian Period* (Vols. 1–2). Tehran: Tehran university [In Persian].
- Bayani, Sh. (1998). *Ctesiphon and Baghdad Through History*. Tehran: Dībā [In Persian].
- Bayhaqī, 'A. b. Z. (1982). *Tārīk-e Bayhaq* (A. Bahmanyār, Ed.). Tehran: Forūghī.
- Boyle, J. A. (1989). *The Cambridge History of Iran: The Seleucid, Parthian, and Sasanian Periods* (Vol. 3, Part 1) (H. Anosheh, Trans.). Tehran: Amīr Kabīr.
- Creswell, J. A. (2014). *A Short account of early muslim architecture* (M. Golchin Arefī, Trans.). Tehran: Farhangistān-e Honar.
- Dīnawarī, A. b. D. (1985). *Aḡbār al-Ṭīwāl* (M.-M. Damghani, Trans.). Tehran: Našr-e Ney [In Persian].
- Ferdowsī, A. (1960–1971). *Šāhnāmeḥ* (Vols. 1, 5, 7, 8) (Y. A. Bertels, Ed.). Moscow: Adabiyāt-e kāvar [In Persian].
- Ḥamzeh-Esfahānī, Ḥ. b. Ḥ. (1967). *The History of Prophets and Kings* (J. Shiar, Trans.). Tehran: Bonyād-e Farhang-e Īrān.
- Ḥasan-Dūst, M. (2014). *Etymological Dictionary of the Persian Language* (Vol. 1, B. Sarkārātī, Ed.). Tehran: Farhangistān-i Zabān va Adab-i Fārsī [In Persian].
- Ḥasan-Dost, M. (2014). *Etymological Dictionary of the Persian Language* (Vols. 1–3). Tehran: Farhangistān-e Zabān va Adab-e Fārsī [In Persian].
- Hitti, P. Kh. (1987). *History of the Arabs* (A. Payandah, Trans.). Tehran: Āgāh [In Persian].
- Ībn al-Aṭīr, 'A. b. M. (1992). *al-Kāmil fī al-Tārīk* (A. Ḥalat & A. Khalili, Trans.). Tehran: Matbū'āt-e 'Elmī [In Persian].
- Ībn al-Fūwaṭī, A. al-F. 'A. al-R. al-B. (1932). *al-Ḥawādīḥ al-jāmi'ah wa al-Tajārib ul-Nāfi'ah fī al-Ma'ah al-Sābi'ah* (M. R. al-Shabibi & M. b. al-Jawad, Eds.). Baghdad: al-

- ‘Arabiyyah [In Persian].
- Ībn al-Jawzī, J. al-D. A. al-F. (1927). *Manāqib al-Baġdād* [. Baghdad: Dār ul-Salām [In Persian].
- Ībn al-Ṭīqtaqā, M. b. ‘A. b. Ṭ. (1981). *Tārīk-i Faqrī: Dār Ādāb-e Molkdārī va Dūlat-hā-ye Islāmī* [Al-Fakhri: On the Principles of Governance and Islamic States] (M. W. Gulpaygani, Trans.). Tehran: Bongāh-e Tarjomeh va Našr-e Ketāb [In Persian].
- Ībn Faqīh, A. b. M. (1970). *Tarjome-ye Moqtašar al-Boldān* (M. R. Ḥakimi, Trans.). Tehran: Bongāh-e Farhang-e Īrān [In Persian].
- Ībn k̄aldūn, ‘A. al-R. b M. (2004). *al-‘Ibar: Tārīk-e Ībn k̄aldūn* (Vol. 2) (‘A. al-M. Āyafī, Trans.). Tehran: Pazhūhešgāh-e ‘Olūm-e Ensānī va Moṭāle‘āt-e Farhangī [In Persian].
- Ībn Rosta, A. b. ‘U. (2001). *al-A‘lāq al-Nafīsa* (H. Qarahchanlu, Trans.). Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- Imaan-Pour, M.-T., & Aliniya, A. (2013). "The End of Kassites' Rule and its Causes". *Moṭāla‘āt-e Tārīk-e Farhangī*, 4(15), 1–17 [In Persian].
- Jafarpour NasirMahalleh, H. & Khezri, S. A. (2015). "Factors Affecting the Prosperity of Music in the Abbasid Era Form the Beginning to the Domination of Buyids in Baghdad". *Journal of History of Islam and Iran*, 25(25), 35–56 [In Persian].
- Jahangir-Far, M. (2014). *Three Essays on Kassite History and Language*. Tehran: Samirā [In Persian].
- Jawad, M. & Susah, A. (1959). *Dalīl-i karīḥah-yi Baġdād al-Mofaššal fī k̄itaḥ Baġdād Qadīman wa Ḥadītan*. Baghdad: al-ġam‘īyyah al-‘Īlmīyyah al-‘Īrāqīyyah [In Persian].
- kalāf Tabrīzī, M. H. (2001). *Borhān-i Qāṭi*. Tehran: Nīmā [In Persian].
- k̄āndmīr, G. al-D. ibn H. al-D. (2001). *Tārīk-i Ḥabīb al-Sīyar* (Vol. 1). Tehran: Entešārāt-e k̄ayyām [In Persian].
- Makki, M. R. (2022). *Islamic Civilization in the Abbasid Era* (M. Sipihrī, Trans.). Tehran: Samt.
- Mansouri, Y. (2015). *Dictionary of the Pahlavi Language* (Vol. 2). Tehran: Dānešgāh-e Šahīd Beheštī [In Persian].
- Mashkur, M. J. (1984). *Islamic Civilization in the Abbasid Era*. Tehran: Golšan [In Persian].
- Mas‘ūdī, ‘A. b. Ḥ. (1965). *Morūj al-Dhahab wa Ma‘ādīn al-Jawhar* (A. Payandah, Trans.). Tehran: Bongah-e Tarjomeh va Naš-e Ketāb [In Persian].
- Mas‘ūdī, ‘A. b. Ḥ. (2011). *al-Tanbīh wa al-Īsrāf* (A. Payandah, Trans.). Tehran: Entešārāt-e ‘Elmī va Farhangī [In Persian].
- Monajjīm-Tirmīdī, ‘A. b. M. (2012). *Dīvān-i Monajjīm - Tirmīdī* (I. Shorabi-Moqaddam, Ed.). Tehran: Markaz-e Pazhūhešī-ye Mīrāt-e Maktūb [In Persian].
- Maqadasī, A. ‘A. M. b. A. (1982). *Aḥsan ul-Tagāsīm fī Ma‘rifat ul-Aqālīm* (A. Monzavi, Trans.). Tehran: Mu‘allemān va Motarjemān-e Īrān [In Persian].
- Maqadasī, M. b. T. (1995). *al-Bad‘ wa al-Tārīk* (Vols. 4–6) (M. R. Shafiei Kadkani, Trans.). Tehran: Āgah.
- Musavi, S. H. (2006). *The Political and Cultural Life of Baghdad's Shiites*. Qom: Bostān-e Ketāb [In Persian].
- Našrollāhzadeh, S., & Garshasbi, A. (2016). « Parthian Royal Titles on the Coins ». *Journal of Historical perspective and historiography*, 26(18), 137–160.
- Nöldeke, T. (1979). *History of the Iranians and Arabs in the Sasanian Era* (‘A. Zaryab, Trans.). Tehran: Anjoman-e Āṭār-e Mellī.
- Pashang, M. (2020). *Etymological Dictionary of Persian* (Vols. 1 & 3). Tehran: Ārūn [In Persian].
- Pour-Davood, I. (1964). *Ānāhūtā; Panjāh Guftār*. Tehran: Amīr Kabīr [In Persian].
- Qarib, B. (2004). *Sogdian Dictionary (Sogdian-Persian-English)*. Tehran: Farhangān [In Persian].
- Qazvīnī, H. B. A. B. M. ibn N. (2002). *Nozhat ul-Qolūb* (M. Dabirsiyaqi, Ed.). Tehran: Ḥadīṭ-e Emrūz [In Persian].
- Qorashī, A. (2010). *Īrān-Nāmak: A New Perspective on the History and Name of Iran*. Tehran: Ketāb-e k̄ūš [In Persian].
- Rahmati, M. (2015). "The Relation Between Sāmānids and Abbāsīd Caliphate and affecting factors on It". *Journal of History of Islam and Iran*, 25(28), 65–98 [In Persian].

- Şāhebi-Nakhjavānī, H. b. S. b. 'A. (1978). *Tajārīb al-Salaf* ('A. Eqbal, Ed.). Tehran: Zabān va Farhang-e Irān [In Persian].
- Ṭabarī, M. b. j. (1990). *Tārīk al-Rusul wa al-Mulūk* (Vol. 11) (A. Payandah, Trans.). Tehran: Asāfir [In Persian].
- Ṭabarī, M. b. j. (n.d.). *Tārīkh al-Umam wa al-Mulūk* (Vol. 7). Beirut: n.p.
- Ya'qūbī, A. b. Ī. (1977). *al-Boldān* (M. I. Ayati, Trans.). Tehran: Bongāh-e Tarjome va Našr-e Ketāb [In Persian].
- Ya'qūbī, A. b. Ī. (2010). *Tārīk-e Ya'qūbī* (Vol. 2) (M. I. Ayati, Trans.). Tehran: 'Elmī va Farhangī [In Persian].
- Yāqūt al-Ḥamawī, Y. b. 'A. (2004). *Mo'jam al-Boldān* (Vol. 2) (A. Monzavi, Trans.). Tehran: Sāzmān-e Mīrāt-e Farhangī-ye Kešvar [In Persian].
- Zarinkoob, 'A. (1984). *The History of Iran After Islam*. Tehran: Amīr Kabīr.



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

From Baghdad to Madinat al-Salam: The Traces of an Ancient Toponym in Mesopotamian Documents, from the Second Millennium BCE to the Abbasids Caliphate¹

Saeedeh Pourabedini²
Majid Montazer Zahoori³

Received: 2024/07/06
Accepted: 2024/12/24

Abstract

Toponyms represent a cultural accumulation of linguistic richness within a language that has developed over time and reflects the reconstruction of identity, culture, beliefs, myths, customs, literature, geographical location and historical background of a society. The aim and question of this study is to recognize and reinterpret the antiquity and continuity of the linguistic and cultural roots of the toponym 'Baghdad' from its emergence to its designation as 'Madinat al-Salam' as the capital by Caliph Abu Ja'far al-Mansur of the Abbasid dynasty. The present study is of a fundamental research nature and historical in essence. The result of this research, from an etymological perspective, indicates that the origin of the term 'Baghdad' is Persian (Indo-Iranian language) and is documented in various texts and sources written in Old Persian, Middle Persian, Persian, and Arabic from the first half of the second millennium BC to the Islamic period. With the change of religion in Iran during the Islamic era, the word 'baγ' no longer meant God, but referred only to idols and statues. However, the important point is the conceptual relationship between the ancient toponym Baghdad 'Khudadad' and the name 'Madinat al-Salam.' The concept behind the term 'Madinat al-Salam' embodies the idea of Iran-Shahr, as described by Arab Muslim historians and geographers. Baghdad was named 'Madinat al-Salam' because 'Salam' is synonymous with 'Allah,' and its intention was 'Madinat Allah' (City of God), indicating a place governed by divine mandates and regulating principles.

Keywords: Baghdad, Madinat al-Salam, Iran-Shahr, Toponymy, Historical Geography, Historical Linguistics

1. DOI: 10.22051/hii.2024.47604.2949

2. PhD student, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author) saeede.pourabedi@ut.ac.ir

3. Assistant Professor, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran majidzohouri@ut.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۹۶-۶۱

نخستین قنات‌های دشت قزوین (با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب)^۱

مصطفی ده‌پهلوان^۲، سامان بابازاده^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۴/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۳

چکیده

قنات یکی از مهم‌ترین فناوری‌های ساخته‌شده به دست انسان است که نقش مهمی در رشد و توسعه جوامع ساکن در ایران داشته است. بیشتر پژوهشگران معتقدند که نخستین قنات‌ها حدود نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد ساخته شده‌اند. ایران با توجه به وجود تعداد بالای قنات‌ها، فناوری پیشرفته ساخت و فرهنگ مرتبط با آن، به عنوان مهم‌ترین نامزد محل ظهور و گسترش این فناوری ارزشمند شناخته می‌شود. با وجود این، پژوهش‌های باستان‌شناختی مستقل در زمینه پیشینه ساخت نخستین قنات‌ها در ایران، بسیار ناچیز است و دشت قزوین نیز از این امر مستثنی نیست. براساس مدارک مکتوب و شواهد باستان‌شناختی موجود، می‌توان متصور شد که این فناوری در دوران هخامنشی مورد استفاده جوامع ساکن در دشت قزوین بوده است. اگرچه شواهد مستقیمی از قنات‌های دوران پیشاهخامنشی منطقه در دسترس نیست، اما براساس وجود شواهدی از وقوع یک پدیده اقلیمی خشک، افزایش جمعیت، تشدید رقابت‌های سیاسی، توسعه دامداری به‌ویژه پرورش اسب، گسترش باغ‌های میوه و ساخت پردیس‌ها، انگیزه‌ها و محرکه‌های لازم برای ساخت این فناوری حدود نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد در منطقه فراهم بوده است.

واژه‌های کلیدی: قنات، کاریز، دشت قزوین، هزاره اول پیش از میلاد

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2025.47155.2930

۲. دانشیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
mdehpahlavan@ut.ac.ir

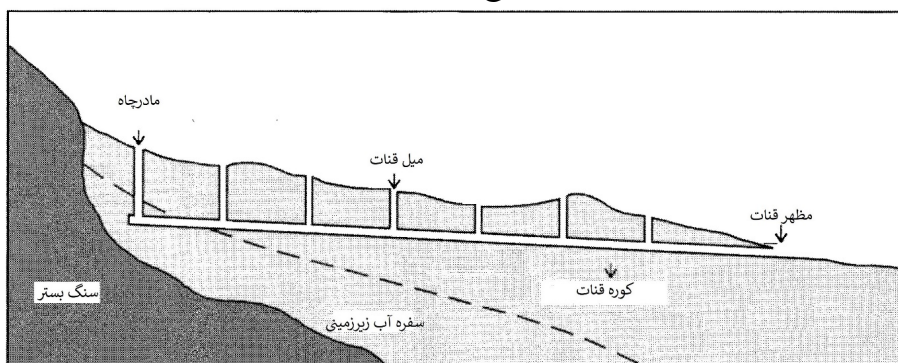
۳. دانش‌آموخته دکتری رشته باستان‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
babazadeh.saman@gmail.com

مقدمه

طی دو فصل بررسی در سال‌های ۱۳۹۷ و ۱۳۹۹، قنات‌های منطقه بوئین‌زهرا و سازه‌های مرتبط با آنها شناسایی و ثبت شدند (ده‌پهلوان، ۱۳۹۷، ۱۳۹۹). با هدف مطالعه جنبه‌های مختلف قنات‌های منطقه، تلاش کردیم پیشینه استفاده از این فناوری را در دشت قزوین مورد بررسی و ارزیابی قرار دهیم. متأسفانه! پژوهش‌های مستقل در زمینه پیشینه قنات، نه تنها در دشت قزوین، بلکه در سراسر ایران بسیار اندک است. با توجه به کمبود اطلاعات در زمینه پیشینه استفاده از قنات در دشت قزوین و نبود یافته‌های باستان‌شناختی از قنات‌های باستانی منطقه، تلاش کردیم با کنکاش در منابع مکتوب و شواهد غیرمستقیم باستان‌شناختی، فرضیه‌هایی در زمینه پیشینه استفاده از قنات در این منطقه ارائه دهیم. برای دستیابی به این هدف، ابتدا دیدگاه‌های کلان در زمینه زمان نوآوری و چگونگی گسترش فناوری قنات را مورد بررسی و ارزیابی قرار دادیم و سپس تمامی مؤلفه‌ها و شرایطی را که می‌توانستند جوامع منطقه را به سمت استفاده از این فناوری سوق دهند، بیان کردیم.

۱. قنات و منشأ آن

یکی از روش‌های سنتی بهره‌برداری از آب‌های زیرزمینی، حفر تونلی با شیب ملایم است که آب را از مناطق مرتفع به سمت زمین‌های پایین دست هدایت می‌کند. این آبراهه‌های زیرزمینی و سایر سازه‌های مرتبط با آنها، امروزه در کشور ما بیشتر با واژه «قنات» شناخته می‌شوند. اگرچه تفاوت‌هایی در چگونگی ساخت بخش‌های مختلف این فناوری برداشت و انتقال آب در سراسر دنیا وجود دارد، اما ویژگی‌های فنی فراگیر همه آنها یکسان می‌باشد و نیاز به انطباق با شرایط جغرافیایی متفاوت، دلیل اصلی تنوع شکل آنها است (Charbonnier, 2015).



تصویر شماره ۱. نمایی از یک نمونه قنات (Lightfoot, 2000: 216, Fig.1)

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۶۳

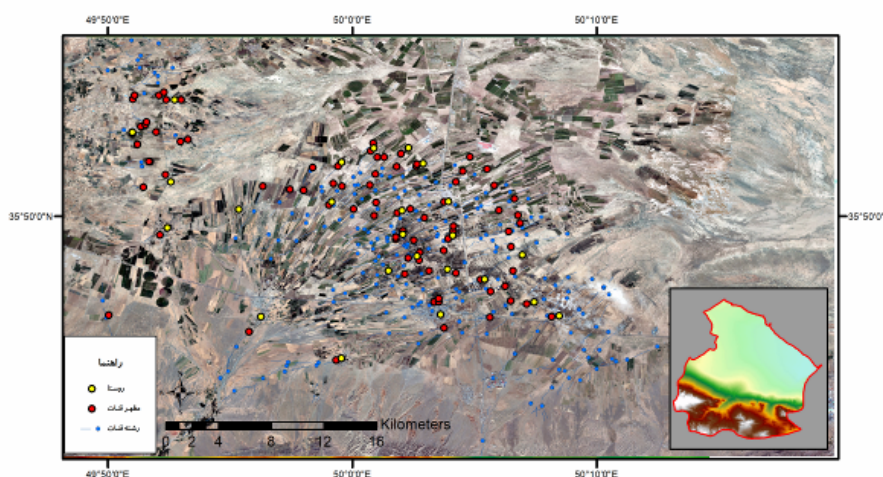
بسیاری از پژوهشگران معتقدند که ایران محل ظهور فناوری قنات است (انگلیش، ۱۳۹۵؛ گوبلو، ۱۳۷۱؛ میرجعفری و دیگران، ۱۳۸۸؛ Lightfoot, 2000). با وجود این، نظرات متفاوتی نیز در این زمینه وجود دارد و برخی از محققان مناطق جنوبی خلیج فارس و دریای عمان را محل ظهور فناوری قنات می‌دانند (Magee, 2005; Al-Tikriti, 2002). با وجود اختلاف نظر در زمینه محل ساخت نخستین قنات‌ها، پژوهشگران در زمینه تاریخ ظهور این فناوری در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد اتفاق نظر دارند (انگلیش، ۱۳۹۵؛ گوبلو، ۱۳۷۱؛ Lightfoot, 2000; Al-Tikriti, 2002; Magee, 2005; Charbonnier, 2015; Charbonnier and Hopper, 2018; Semsar Yazdi and Labbaf Khaneiki, 2017; Boucharlat, 2017). پژوهش‌های اخیر در ایران، به ارائه فرضیه جدیدی در زمینه ساخت نخستین قنات‌ها در زمانی بسیار قدیمی‌تر از هزاره اول پیش از میلاد منجر شده است (Fattahi, 2015)، اما تأیید آن نیازمند انجام پژوهش‌های بیشتر است.

۲. پیشینه استفاده از قنات در دشت قزوین

از نظر مورفولوژی، دشت استان قزوین تا حد زیادی صاف و هموار است و تنها حدود ۱۰٪ آن را تپه‌ها و اراضی سنگلاخی تشکیل می‌دهد. آب‌های سطحی دشت حاصل بارندگی، ذوب برف، آب چشمه‌ها و جریان‌هایی است که از کوه‌های شمالی، غربی و جنوبی به داخل دشت جریان می‌یابند. بیشتر این رودها در اواخر زمستان و اوایل بهار پرآب و در فصل تابستان کم‌آب و یا به صورت کلی خشک می‌شوند (طاهرخانی، ۱۳۷۸: ۳۵). «خر رود»، «بهر رود» و «حاجی عرب» سه رودخانه مهم دشت قزوین می‌باشند. رودخانه‌های موجود در دشت قزوین فصلی‌اند و در مواقع کم‌آبی بستر آنها خشک یا بسیار کم‌آب می‌شود (بوذری، ۱۳۷۳). در مجموع، دشت قزوین دچار کمبود آب بوده و پیش از توسعه چاه‌ها در منطقه، آب آن از طریق قنات و کاریز تأمین می‌شد (ورجاوند، ۱۳۴۹: ۵).



تصویر شماره ۲. موقعیت استان قزوین و شهرستان‌های آن



تصویر شماره ۳. نقشه پراکندگی مظهر قنات و روستاهای دهه ۴۰ و ۵۰ بر روی مخروط افکنه حاجی عرب، بوئین‌زهرا

در منابع متعدد کم‌وبیش به نظام‌های آبرسانی دشت قزوین پرداخته شده (برای مثال بنگرید به: آل احمد، ۱۳۷۰؛ ورجاوند، ۱۳۴۹)، اما پژوهش مستقل در زمینه ساخت نخستین قنات‌های منطقه بسیار اندک است. از پژوهش‌های انجام‌شده می‌توان دو پایان‌نامه را نام برد (نوری، ۱۳۹۰؛ طهرانفر، ۱۳۹۷) که در بخش‌هایی از آنها به پیشینه استفاده از قنات در دشت قزوین اشاره شده است. راضیه نوری معتقد است تا پیش از سده چهارم قمری استفاده از قنات در قزوین چندان مرسوم نبوده و پس از این زمان است که ساخت قنات در این منطقه رواج یافته است (نوری، ۱۳۹۰: ۳۷). پژوهش‌های سارا طهرانفر نیز نشان داده است که حدود یک‌سوم محوطه‌های عصر آهن III (۸۰۰-۵۵۰ پ.م) منطقه بوئین‌زهرا در نزدیکی قنات‌های امروزی واقع شده‌اند و احتمالاً در زمان خود نیز برای تأمین آب به این فناوری وابسته بودند (طهرانفر، ۱۳۹۷: ۲۶۵-۲۶۷، جدول ۱۰۱). اگرچه در این فرضیه مؤلفه‌های متعددی در نظر گرفته شده، اما برای تأیید ارتباط بین قنات‌های امروزی و محوطه‌های باستانی مجاورشان، تعیین گاه‌نگاری قنات‌ها لازم و ضروری است.

در ادامه تلاش کرده‌ایم با مرور منابع مکتوبی که به دشت قزوین اشاره دارند و شواهد غیرمستقیم باستان‌شناختی، پیشینه استفاده از قنات را در این منطقه جست‌وجو کنیم.

۱-۲. منابع مکتوب

آثار جغرافی‌نویسان و سیاحان دوران اسلامی از مهم‌ترین منابع مکتوب در دسترس می‌باشند. در متون اولیه دوران اسلامی، به مناطق جنوبی دشت قزوین که اطلاعات باستان‌شناختی خوبی از آن در دسترس است، اشاره‌ای نشده و تنها در تعدادی از منابع به ذکر نام برخی از مناطق جنوب دشت قزوین بسنده شده است (بنگرید به: مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۹، ۱۷۳، ۸۴). زین‌العابدین شیروانی در *بستان‌السیاحه* که مربوط به سال ۱۲۴۸ق. است، توصیف روشن‌تری درباره جنوب دشت قزوین دارد. او در شرح بلوک زهراء این‌گونه آورده است که «بلوکی است دلگشا از توابع قزوین و ناحیه‌ایست دلنشین قرب سی پاره قریه در اوست. آبش از قنات و هوایش نیکوست. جمیع قرای آنجا در زمین هموار اتفاق افتاده و سمت جنوبش گرفته و شمالش کشاده...» (شیروانی، [بی‌تا]: ۳۰۳).

در مقابل، شهر قزوین به سبب وسعت و اهمیتش، همواره مورد توجه جغرافی‌نویسان و سیاحان بوده و در منابع مختلفی به کمبود آب و وجود قنات‌هایی در این شهر اشاره‌هایی شده است (برای مثال، بنگرید به: جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۲-۱۴۳ (سده سوم قمری)؛ ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۳ (سده چهارم قمری)؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۷۲ (سده چهارم قمری)؛ قبادیانی مروزی، ۱۳۳۵: ۴ (سده پنجم قمری)).

ابن‌حوقل (۱۳۶۶: ۱۱۳) در شرح قزوین آورده است: «آب جاری قزوین اندک و به اندازه آشامیدن آنهاست و این آب در قناتی واقع در مسجد جامع جاری است...». همچنین اصطخری (۱۳۴۰: ۷۲) به وجود دو کاریز در قزوین اشاره کرده که برای مصرف اهالی شهر بوده است. با توجه به اشاره مستقیم به استفاده از قنات در سده چهارم قمری در شهر قزوین، می‌توان انتظار داشت که در سایر نقاط دشت نیز که فاقد رودهای دائمی بودند (بوذری، ۱۳۷۳)، از قنات‌ها استفاده می‌شد.

براساس منابع مکتوب، می‌توان تاریخ استفاده از قنات را در دشت قزوین تا دوران هخامنشی به عقب برد. پولیبیوس^۱ در شرح لشکرکشی آنتیوخوس سوم (قرن سوم پیش از میلاد) از هگمتانه به سمت پارت، گزارش داده است که ارشک انتظار نداشت که آنتیوخوس سوم با نیروی‌های زیادش به دلیل کمبود آب از صحرایی که در مسیرش وجود داشت گذر کند؛ زیرا در این بخش از کشور هیچ آبی روی سطح ظاهر نمی‌شود؛ اگرچه کانال‌های آب زیرزمینی زیادی که چاه‌هایی در آنها فرو رفته‌اند، در منطقه وجود دارد، اما برای افراد ناآشنا با منطقه، ناشناخته می‌باشند. زمانی که ارشک متوجه شد آنتیوخوس قصد گذر از این منطقه را

1. Polybius

دارد، تصمیم گرفت که این چاه‌ها را ویران کند (Polybius, 1889: 27; Polybius, 2010). در این گزارش آمده است که این سازه‌ها مربوط به دوران هخامنشی بوده‌اند (Ibid). بسیاری از پژوهشگران این سازه‌ها را قنات دانسته‌اند. اگرچه نقدهایی به این تفسیر وارد شده (Briant, 2001; Salesse, 2001)، اما تکیه‌گاه محکمی ندارند. برای مثال، یکی از ابهام‌های مطرح شده این است که منشأ آب این سازه‌ها احتمالاً روان‌آب‌ها، مسیل‌ها، رودهای فصلی و یا منابع آب زیرزمینی کم‌عمق بوده‌اند (Boucharlat, 2017: 295). نخست آنکه بعید به نظر می‌رسد شخصی که ماجرا را برای پولیبیوس گزارش کرده، هرگز موفق به دیدن منشأ آب قنات‌ها شده باشد و دیگر آنکه حفر مادرچاه در نزدیکی بسترهای خشک رودخانه‌ها، امری رایج است. برای مثال، مادرچاه‌های دو قنات «جمال» و «زاغه» در منطقه بوئین‌زهرا در نزدیکی بستر رودخانه «حاجی‌عرب» حفر گردیده و شیوه‌ای برای جذب آب بیشتر از آن بوده است (ده‌پهلوان، ۱۳۹۷). مهم‌ترین نکته در این گزارش توصیف روشن آن در زمینه استفاده از تونل و چاه‌های مرتبط با آن در منطقه به عنوان فناوری تأمین آب است. برخی از پژوهشگران معتقدند که این سازه‌ها احتمالاً در مناطقی از جنوب رشته‌کوه‌های البرز در شرق تهران مشاهده و گزارش شده‌اند (Boucharlat, 2017: 295). راهبرد دفاعی مشابه عمل ارشک را در دوران صفوی به هنگام هجوم عثمانیان به تبریز شاهدیم (روملو، ۱۳۵۷: ۴۲۴). علاوه بر کشف یافته‌های مرتبط با دوران هخامنشی از قره‌تپه سگزاباد (ملک شه‌میرزادی، ۱۳۵۶، ۱۳۷۲)، در بررسی‌های باستان‌شناختی نیز محوطه‌های مربوط به این دوران از جنوب دشت قزوین شناسایی شده است. پژوهش‌ها حاکی از آن است که حدود ۴۰٪ این محوطه‌ها در مناطقی شکل گرفته‌اند که قنات‌های امروزی در آنها واقع شده‌اند و احتمالاً درگذشته نیز آب این محوطه‌ها از طریق قنات تأمین می‌شده است (طهرانفر، ۱۳۹۷: ۲۶۵-۲۶۷، جدول شماره ۱۰۱). در مجموع با توجه به اقلیم، جغرافیا و منابع آب تقریباً مشابه مناطق جنوبی رشته‌کوه البرز و مهم‌تر از این موارد، قرار داشتن تمامی این مناطق در ساتراپی ماد دوران هخامنشی (Traina, 2023: 568)، می‌توان متصور شد که سیاست‌های حاکم در زمینه انتخاب نوع فناوری تأمین آب در منطقه، یکسان بوده و در نتیجه به احتمال زیاد قنات‌ها در دشت قزوین نیز مورد استفاده بوده‌اند.

داشته‌های مکتوب ما در مورد دشت قزوین پیشاهخامنشی، بیشتر بر پایه گزارش‌های لشکرکشی‌های پادشاهان آشور نو به سرزمین ماد است (Luckenbill, 1926, 1927). در منابع آشوری به مناطقی اشاره شده است که برخی از آنها در دشت قزوین جایابی شده‌اند (سعیدیان و فیروزمندی شیره‌جینی، ۱۳۹۵: ۸۵؛ fig3, 1995: 180, 1979: Reade). با وجود این، در این

متون هیچ اشاره‌ای به نظام‌های آبرسانی منطقه نشده و تنها به ذکر نام شهرها، حاکمان و خراج آنها بسنده شده است. البته این موارد نیز می‌توانند اطلاعات غیرمستقیم ارزشمندی در اختیار ما قرار دهند که در ادامه به آنها پرداخته‌ایم.

۲-۲. یافته‌های باستان‌شناختی

پژوهش‌های باستان‌شناختی دشت قزوین بیشتر مربوط به کاوش‌های گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران در جنوب آن است که از سال ۱۳۴۹ در سه محوطه زاغه، قبرستان و قره‌تپه آغاز شد (نگهبان، ۱۳۵۶). از جمله یافته‌های مرتبط با نظام‌های آبرسانی به دست آمده در این کاوش‌ها، می‌توان به بستر یک نهر از تپه زاغه (ملک شهمیرزادی، ۱۳۸۲: ۳۲۳) متعلق به بازه زمانی حدود ۵۳۷۰-۵۰۷۰ تا ۴۶۶۰-۴۲۴۰ پیش از میلاد (فاضلی نشلی و علی‌یاری، ۱۳۸۵) و یک کانال احتمالاً مربوط به عصر آهن (اواخر هزاره دوم و سرآغاز هزاره اول پیش از میلاد) اشاره کرد که در بررسی‌های ژئوفیزیک شرق تپه قبرستان شناسایی شده‌اند (Schmidt and Fazeli, 2007).

اگرچه پژوهش باستان‌شناختی هدفمندی در زمینه قنات‌های دشت قزوین انجام نشده، اما پژوهش‌های اندک انجام‌شده در سایر نقاط ایران می‌تواند راهگشا باشد. قنات «ميام»^۱ در استان خراسان جنوبی دارای گاه‌نگاری مطلق به روش «OSL» است. براساس نتایج گاه‌نگاری، این قنات در حدود ۲۰۰۰ پ.م (Manuel et al, 2018) (حدود ۵۲۰۰-۳۳۰۰۰ پیش از زمان حال با همپوشانی در ۳۶۰۰-۴۳۰۰ پیش از زمان حال) ساخته شده و تا حدود ۱۶۰۰ سال پیش مورد استفاده بوده است (Fattahi, 2015: 62). اگر پژوهش‌های باستان‌شناختی وجود محوطه‌های باستانی همزمان با این گاه‌نگاری را در جوار این قنات تأیید کنند، بدون شک تغییر بزرگی در زمینه تاریخی ساخت نخستین قنات‌ها اتفاق خواهد افتاد. همچنین نتایج پژوهش‌ها حاکی از آن است که حدود ۸۰۰ پیش از میلاد ساکنان تپه یحیی و محوطه‌های هم‌جوارش برای تأمین آب متکی بر قنات بوده‌اند (Magee, 2005, 224-229). برخی پژوهشگران نیز به شواهد غیرمستقیمی درباره استفاده قنات در دوران هخامنشی در سبزوار (فواش و دیگران، ۱۳۸۹) و بم (Boucharlat, 2017: 293) دست یافته‌اند. با وجود این، موارد نام‌برده از لحاظ جغرافیایی فاصله زیادی از دشت قزوین دارند و برای قیاس نامناسب‌اند.

پژوهش‌های انجام‌شده در دشت تهران، شواهدی از تغییر در الگوهای استقرار را از دوران پیش از تاریخ تا دوران اسلامی نشان می‌دهد. پژوهشگران معتقدند که در دوران تاریخی

1. Miam

و اوایل اسلامی سکونتگاه‌ها به سمت مناطقی از دشت گسترش یافتند که پیش از آن اشغال نشده بود و این تغییر می‌بایست تحت تأثیر ظهور فناوری قنات باشد (Manuel, et al, 2014: 57). همچنین محققان معتقدند احتمالاً این فناوری در هزاره اول پیش از میلاد در مناطق شمال فلات مرکزی ایران وجود داشته است (Manuel, et al, 2018; Boucharlat, 2017: 293). با توجه به شواهد موجود و فرضیه مطرح شده براساس الگوی استقرار جوامع عصر آهن III دشت قزوین (طهرانفر، ۱۳۹۷)، می‌توان انتظار داشت که فناوری قنات در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد مورد استفاده جوامع منطقه بوده است. با وجود این، ما به مدارک بیشتری در این زمینه نیازمندیم.

۳. شواهد غیرمستقیم حاصل از منابع مکتوب و یافته‌های باستان‌شناختی

در مجموع، با توجه به شواهد غیرمستقیم باستان‌شناختی به دست آمده از دشت‌های تهران و قزوین و اشاره مستقیم متون تاریخی، به احتمال زیاد جوامع دشت قزوین در دوران هخامنشی از فناوری قنات استفاده می‌کردند. نظر به اینکه پژوهشگران در زمینه نوآوری قنات در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد اجماع نظر دارند و با توجه به طرح احتمال‌هایی مبنی بر استفاده از قنات از حدود سده هشتم پیش از میلاد در دشت قزوین، در ادامه تلاش کرده‌ایم براساس منابع مکتوب و شواهد غیرمستقیم باستان‌شناختی، در زمینه قدم‌های اولیه استفاده از قنات در دشت قزوین دقیق‌تر شویم. برای دستیابی به این هدف شواهد را در دو مبحث مورد ارزیابی قرار داده‌ایم:

الف. ظهور برخی از عوامل زمینه‌ای نظیر تغییرات اقلیمی، افزایش جمعیت و تشدید رقابت‌های سیاسی.

ب. ظهور برخی اهداف اقتصادی و ایدئولوژیکی/سیاسی، نظیر توسعه دامداری و گسترش باغ‌ها و ساخت پردیس‌ها.

ظهور هر یک از این تغییرات و تلاش برای دستیابی به اهداف گفته‌شده در هزاره اول پیش از میلاد می‌توانست انگیزه‌های لازم را برای استفاده از فناوری قنات در منطقه فراهم کند. در ادامه موارد مطرح شده را مورد بررسی و ارزیابی قرار داده‌ایم.

۳-۱. تغییرات اقلیمی، افزایش جمعیت، تشدید رقابت‌های سیاسی

تغییرات اقلیمی همواره به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر در نوآوری قنات مورد توجه پژوهشگران بوده است

Semsar Yazdi and Labbaf Khaneiki, 2017; Magee, 2005; Fouache et al, 2010;)

(Manuel et al, 2018). بدون شک فناوری قنات در مناطق خشک‌تر از دشت قزوین ظهور یافته بود (Magee, 2005) و به احتمال زیاد نخستین قنات‌های دشت قزوین با طرحی از پیش تعیین شده و هدفمند اجرا شده بودند. ظهور شرایط اقلیمی خشک می‌توانست نقش مهمی در ساخت نخستین قنات‌ها در این منطقه داشته باشد؛ زیرا قنات‌ها فناوری مناسب و کارآمد برای مقابله با ظهور شرایط اقلیمی خشک بوده‌اند. امروزه حدود نیمی از سال آب سطحی در دشت قزوین جاری نیست (بوذری، ۱۳۷۳)، اما پرسش این است که این شرایط از چه زمانی در منطقه حاکم بوده است؟

در متون مختلف از خشکی دشت قزوین یاد شده است (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۵۷، قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۰۴، اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۶، ۱۷۲)، اما حمدالله مستوفی (سده هشتم قمری) شرح روشن‌تری درباره روده‌های قزوین دارد. او در *نزهة القلوب* منشأ و طول «خر رود» و «ابهر رود» را بیان کرده و به این نکته اشاره کرده است که هرزآب بهاری آنها به مفازه (بیابان بی‌آب و علف) می‌ریزد؛ البته درباره میزان آب آنها در فصول مختلف سال توصیفی ارائه نکرده است. با وجود این، در شرح روده‌های دیگر نوشته است: «... بوه رود از کوه‌های حدود طالقان برمی‌خیزد و در ولایت قزوین می‌ریزد هرزه‌آبش در بهار در مفازه منتهی می‌شود اما بتابستان پیش ولایت قزوین نتواند آمد. آب قزوین چهار رود است در بهار جاری باشند اگر بقوت بود باغات قزوین را کفاف بود والا بعضی باغات خشک بماند و در تابستان از ضیاع فوقانی بقزوین نتواند رسید آنکه او را هرزه آبی بود نادر باشد...» (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲۱، ۲۲۲).

یعقوبی (سده سوم قمری) در *البلدان* آورده است: «قزوین از جاده بزرگ منحرف است و در پای کوهی هم‌مرز دیلم واقع شده و آن را دو رودخانه است که یکی از آن دو «وادی کبیر» و دیگری «وادی سیرم» گفته می‌شود و در ایام زمستان آب در آن دو جریان دارد و در ایام تابستان قطع می‌شود» (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۴۶).

اگرچه منابع دوران اسلامی شرایطی مشابه شرایط امروزه را برای وضعیت آب دشت قزوین گزارش می‌کنند، اما آیا اقلیم و وضعیت آب دشت قزوین در هزاره اول پیش از میلاد نیز به این شکل بوده است؟ پژوهش‌های باستان‌گیا‌شناسی انجام شده در محوطه‌های زاغه^۱ (بوئین‌زهرا) و خله‌کوه^۲ (تاکستان) حاکی از آن است که در اواخر هزاره ششم و اوایل هزاره پنجم پیش از میلاد گیاهان آب‌دوست فراوانی بیشتری در منطقه داشته‌اند و با گذر زمان از

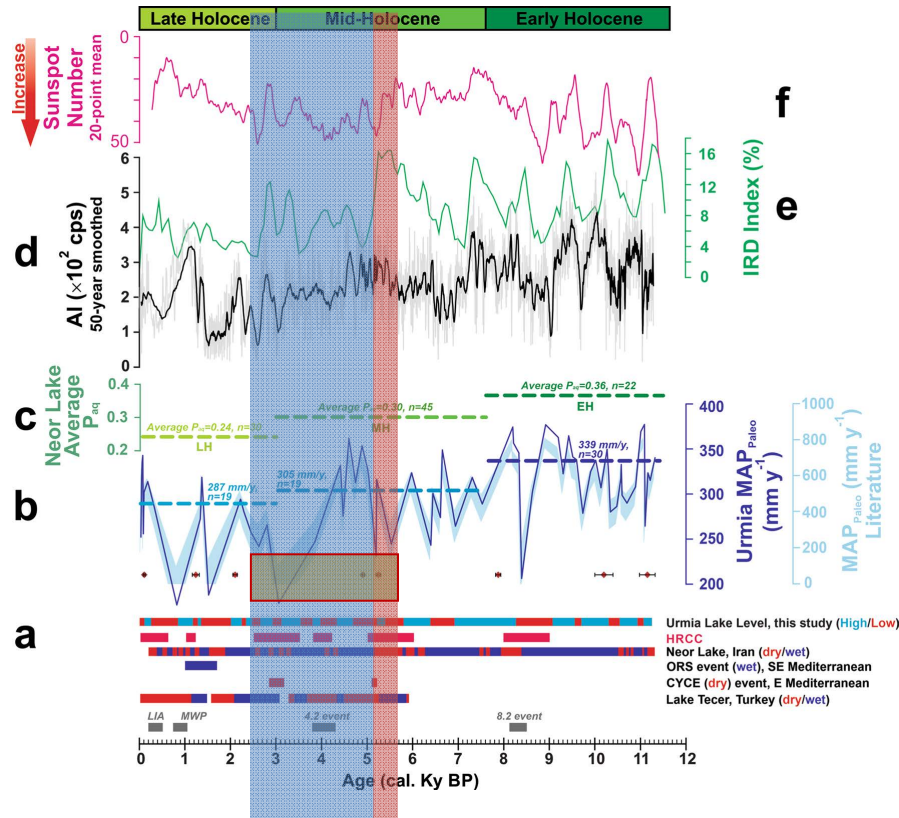
۱. حدود ۵۳۸۰-۴۳۲۰ پیش از میلاد (pollard et al, 2013: 45, Tab.9).

۲. حدود ۵۲۰۰-۴۶۰۰ پیش از میلاد (داودی و دیگران، ۱۳۹۹: ۳۹).

۷۰ / نخستین قنات‌های دشت قزوین (با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب) / ده‌پهلوان و ...

دوران نوسنگی به عصر مفرغ، از فراوانی آنها کاسته شده و گونه‌های استپی (گونه‌های مقاوم به خشکی و شوری) افزایش یافتند (داودی و دیگران، ۱۳۹۹؛ شیرازی و دیگران، ۱۳۸۵). عدم حضور برخی گیاهان آب‌دوست در این دوره، به احتمال زیاد ناشی از تغییرات اقلیمی، خشک‌سالی‌های دوره‌ای و یا فعالیت‌های انسانی بوده است (داودی و دیگران، ۱۳۹۹: ۴۷، ۴۸). داده‌های حاصل از تپه سیلک نیز حاکی از کاهش میزان درختان وابسته به آب و افزایش میزان گیاهان استپی با گذر زمان (عصر نوسنگی به عصر آهن) در اطراف این محوطه است (Shirazi and Tengberg, 2012: 22). همچنین بقایای جانوران وحشی به دست آمده از سگزآباد و ازبکی نیز بر محیط خشک و نیمه‌بیابانی منطقه در عصر آهن تأکید دارند (مشکور و محاسب کریملو، ۱۳۸۹ جلد ۱: ۲۸۶؛ مشکور و دیگران، ۱۳۸۱).

پژوهش‌های دیرین‌اقلیم انجام‌شده در دریاچه‌های ارومیه و نئور، اطلاعات خوبی را درباره شرایط اقلیمی شمال غرب ایران با تفکیک زمانی بالا در اختیار ما قرار داده‌اند. نتایج پژوهش‌های انجام‌شده بر روی داده‌های این دو دریاچه، حاکی از وقوع پدیده‌های اقلیمی خشک در هزاره اول پیش از میلاد در منطقه است (Sharifi et al, 2015; Sharifi et al, 2023). براساس بازسازی انجام‌شده، میانگین بارندگی از دوره هولوسن قدیم تا هولوسن جدید در منطقه کاهش یافته و در مجموع، احتمالاً میانگین بارندگی در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد از میانگین بارندگی در هولوسن پایانی کمتر و حتی در دو‌یست سال گذشته میانگین بارندگی احتمالاً بسیار بیشتر از هزاره اول پیش از میلاد بوده است (تصویر شماره ۳). پژوهش‌های دیرین‌اقلیم نشان می‌دهد که مناطق داخلی غرب آسیا و شرق مدیترانه تحت تأثیر پدیده‌های اقلیمی مشابهی بوده‌اند (Sharifi et al, 2023). مهم‌ترین رودهای دشت قزوین از مناطق غربی آن سرچشمه می‌گیرند. در نتیجه می‌توان متصور شد که میزان بارندگی در حوضه آبریز این رودها نیز مشابه حوضه آبریز دریاچه ارومیه است. مطالعه داده‌های حاصل از دریاچه وان نیز نشان می‌دهد که از حدود ۴۱۰۰ تا ۲۱۰۰ سال پیش، شرایط اقلیمی خشک در حوضه دریاچه وان تشدید شده و پس از این دوره، شرایط اقلیمی مشابه امروز بر منطقه حاکم شده است (Wick et al, 2003: 670, 674).



تصویر شماره ۴. بازسازی میانگین بارش در حوزه آبریز دریاچه ارومیه

(Sharifi et al, 2023: Fig6)

با توجه به شواهد موجود به نظر می‌رسد در آغاز هزاره اول پیش از میلاد که تقریباً همزمان با هولوسن پایانی است، میانگین بارش در منطقه کاهش یافته و احتمالاً میانگین بارش در این بازه زمانی حتی از چندین سده پیش از زمان حال نیز کمتر (تصویر شماره ۳) و به احتمال زیاد در هزاره اول پیش از میلاد وضعیت جریان آب سطحی در دشت قزوین مشابه امروزه بوده است. ظهور چنین شرایطی نیازمند اتخاذ راهبردهای جدیدی برای تأمین آب در منطقه بود. با توجه به ظهور فناوری قنات در این مقطع زمانی، این فناوری می‌توانست یکی از مهم‌ترین گزینه‌ها برای تضمین جریان دائم آب در منطقه باشد.

افزون بر این، باید در نظر داشت که ظهور چنین پدیده‌های اقلیمی خشک، همزمان با افزایش جمعیت در منطقه بوده است. بررسی‌های باستان‌شناختی دشت‌های قزوین و تهران

حاکمی از افزایش تعداد محوطه‌ها و وسعت آنها با آغاز عصر آهن و به‌ویژه در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد است (طلایی، ۱۳۸۹: ۲۰، ۲۱؛ عزیزی خرنانقی و ناصری، ۱۳۹۱: ۸۳؛ ده‌پهلوان، ۱۳۹۵؛ مجیدزاده، ۱۳۸۹: ج ۱). پژوهش‌های باستان‌گیا‌شناسی قره‌تپه سگزآباد، کشت انواع غلات را در این محوطه نشان می‌دهد (خان‌فینی، ۱۴۰۱). از مهم‌ترین پیامدهای وقوع شرایط اقلیمی خشک، اهمیت یافتن کشاورزی مبتنی بر آبیاری است که می‌تواند امنیت غذایی جوامع را تضمین کند. در نتیجه با افزایش جمعیت منطقه و ظهور شرایط اقلیمی نامساعد، فناوری قنات می‌توانست آب مورد نیاز کشاورزی منطقه را در نبود رودخانه‌های دائمی تأمین کند.

اورارتویی‌ها و آشوری‌ها از حکومت‌های معاصر جوامع هزاره اول پیش از میلاد ساکن در فلات مرکزی ایران بودند که نظام‌های آبیاری آنها به خوبی مطالعه شده است. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که اورارتویی‌ها (Çifci and Greaves, 2013: 196) و آشوری‌ها (Grayson and Novotny, 2012: 144, 145) ایجاد نظام‌های آبیاری را بخش مهمی از هویت شاه می‌دانستند و شاهان در کتیبه‌های مختلف ادعا کرده‌اند که موجب حاصلخیزی مناطقی شده‌اند که پیش از آن زیر کشت نبوده؛ و این موضوع احتمالاً ریشه در این نکته داشته است که چه کسی می‌بایست شاه باشد (Hammer, 2022: 293, 294). براساس منابع آشوری، در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد تعداد زیادی خان/نخبه در دشت قزوین و مناطق مجاورش حضور داشتند و پیش از یکپارچه شدن در پادشاهی ماد، در رقابتی شدید با یکدیگر بودند (Fuchs, 2023: 695; Leichty, 2011: 20, no.1: IV 38). در نتیجه، در هزاره اول پیش از میلاد با کاهش بارندگی، از میزان آب و تعداد روزهای آب‌دهی رودهای فصلی دشت کاسته شده بود، جمعیت در حال افزایش بود، اقلیم رو به خشکی و رقابت بین نخبگان بسیار بالا بود. قنات‌ها نه تنها می‌توانستند مازاد مورد نیاز برای رقابت بین واحدهای سیاسی را تضمین کنند، بلکه شأن و به‌پیرو آن مشروعیت و وفاداری بیشتری را برای این نخبگان فراهم می‌کردند؛ مشابه اهدافی که پادشاهان اورارتویی و آشوری در ساخت نظام‌های آبرسانی دنبال می‌کردند (Çifci and Greaves, 2013: 196; Grayson and Novotny, 2012: 144, 145). کاهش منابع آبی و همراهی آن با افزایش جمعیت، می‌توانست تنش‌های حاصل از مشکلات معیشتی را چندین برابر کند. در این زمان، فناوری قنات می‌توانست با تأمین جریان آب دائم مطمئن، مشکلات معیشتی حاصل از تغییرات اقلیمی و افزایش جمعیت را برطرف کند. پژوهش‌ها حاکی از آن است که علاوه بر نخبگان، جوامع روستایی نیز می‌توانستند به صورت گروهی اقدام به ساخت قنات‌ها کنند، اما در این مقطع زمانی با توجه به اینکه این فناوری دستاوردی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۷۳

نو بود، علاوه بر جنبه کاربردی‌اش، می‌توانست شأن و منزلت بالایی را برای سازندگان آن به همراه داشته باشد. در نتیجه معتقدیم که با توجه به ظهور جوامع سلسله‌مراتبی در این دوران در منطقه (بابازاده و دیگران، ۱۴۰۳)، هزینه بالای ساخت قنات (انگلیش، ۱۳۹۵: ۷۳-۷۴) و اشاره‌های فراوان متون اورارتویی و آشوری به نقش پادشاهان و بزرگان در ساخت نظام‌های آبرسانی، نخبگان منطقه نقش اصلی را در ساخت این سازه‌های آبی ایفا می‌کردند (برای مطالعه در زمینه نقش نخبگان در ساخت قنات‌ها در هزاره اول پیش از میلاد، بنگرید به: Wilkinson et al, 2012: 169)؛ زیرا قنات‌ها علاوه بر تضمین مازاد مورد نیاز، منجر به بالا رفتن شأن اجتماعی سازنده قنات می‌شدند. شأن اجتماعی همواره یکی از مهم‌ترین ابزارها در رقابت نخبگان برای دستیابی به جایگاه اجتماعی بالاتر بوده است (Earle, 1997; Johnson and Earle, 2000; Hayden, 1998).

۳-۲. پرورش اسب، گسترش باغ‌ها و ساخت پردیس‌ها

۳-۲-۱. پرورش اسب

تاکنون پژوهشگران متعددی به مطالعه نظام‌های آبیاری اورارتو پرداخته‌اند (Zimansky, 1985: 66-69; Burney, 1972; Garbrecht, 1980; Belli, 1999). نتایج پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که کانال‌های ساخته‌شده به دست پادشاهان و بزرگان اورارتویی، علاوه بر اینکه نقش اساسی در توسعه کشاورزی و تأمین آب مصرفی سرزمین‌های اورارتو داشته‌اند، برخی از آنها با هدف توسعه دامداری در منطقه ایجاد شده بودند (Çifci and Greaves, 2013; Hammer, 2022). ذی‌نفعان این برنامه‌های آبرسانی نه تنها صاحبان گله‌های بز، گوسفند و گاو، بلکه مهم‌تر از آنها پرورش‌دهندگان اسب بودند که هدف اصلی‌شان تأمین اسب مورد نیاز سواره‌نظام و ارباب‌های ارتش اورارتو بود (Hammer, 2022: 293, 297). در شرح لشکرکشی آشوریان به شهر اورارتویی «اولهو»^۱ در اطراف دریاچه ارومیه نیز به روشنی ذکر شده است که پادشاه اورارتویی برای تأمین علوفه اسب‌هایش، مراتع اطراف این شهر را به وسیله کانال‌هایی آبیاری کرده بود (Frame, 2021: 291-293, no 200-293). پژوهش‌ها حاکی از آن است که در اورارتو اسب تحت نظارت حکومت پرورش داده می‌شد و علاوه بر اهمیتش برای ارتش، در حیات اجتماعی-اقتصادی اورارتو نیز نقش مهمی داشت (Işık and Gökce, 2014).

کالاهای مورد علاقه آشوریان در سرزمین ماد لاجورد و مفرغ و مهم‌تر از این دو، اسب و قاطر بود (Fuchs, 2023: 689, 690; Radner, 2003: 45, 54). ارتش آشور وابسته به

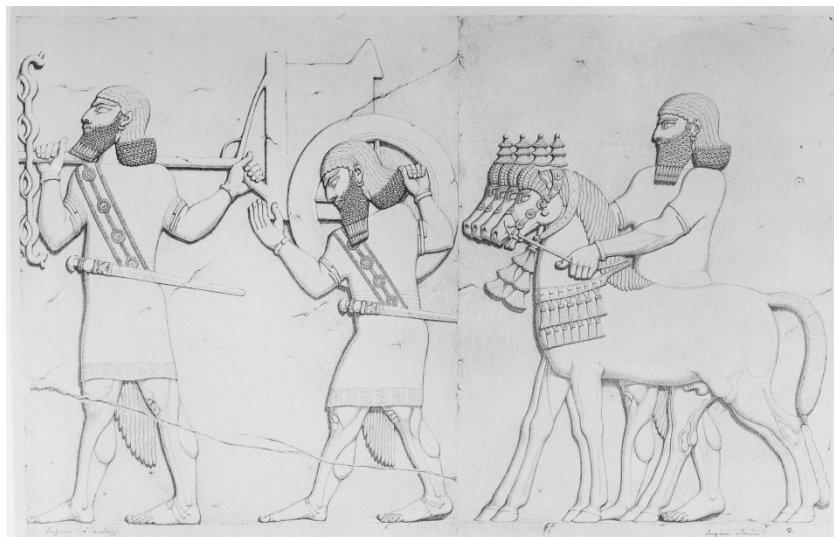
اسب بود و بدون آن ستون فقرات ارتش و ارابه‌ها نمی‌توانستند وجود داشته باشند (Radner, 2003: 45, 54). در شرح لشکرکشی سارگون دوم، اسب تنها خراجی است که او از شهرها و شهرک‌هایی چون «کنزبکنو^۱»، «کرزینو^۲»، «هرزیانو^۳» و «کیتانی^۴» دریافت کرده بود (Frame, 2020: 452-454). این شهرها و شهرک‌ها در حوالی اراک و قزوین مکان‌یابی شده‌اند (سعیدیان و فیروزمندی شیره‌جین، ۱۳۹۵: ۸۵). همچنین سارگون دوم در شرح لشکرکشی هشتم خود به این نکته اشاره کرده است که برخی از سرزمین‌ها برای جلوگیری از هجوم دوباره، به او در «پارسوا» خراج پرداخت کردند. در لیست این شهرها نام «بیت‌کپسی»، «کنزبکنو»، «هرزیانو بریکنو^۵»، «آندرپتینو^۶» و «کرزینو» دیده می‌شود (Frame, 2020: 281). به جز «آندرپتینو» که در نواحی ری، ساوه، قم و کاشان (؟) مکان‌یابی شده است، همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، بقیه شهرها در حوالی قزوین و اراک جایابی شده‌اند (سعیدیان و فیروزمندی شیره‌جین، ۱۳۹۵: ۸۵؛ Reade, 1979: 180, 1995: fig3). خراجی که توسط حاکمان این مناطق به سارگون دوم تقدیم شده بود، شامل اسب‌های تندرو، قاطر، شترهای باختری بومی منطقه، گاو، گوسفند و بز است (Frame, 2020: 281). آنچه از متون برمی‌آید، این است که اسب‌های سرزمین ماد همواره مورد توجه آشور بودند و مهم‌ترین خراج سرزمین‌های مادی به آشور محسوب می‌شدند (Radner, 2003: 45, table 2)؛ همچنین برخی موارد تعداد بالای جنگجویان و ذخیره پایان‌ناپذیر اسب در ماد، آشوری‌ها را تحت تأثیر قرار داده بود (Fuches, 2023: 695).

استرابو نیز در شرح سرزمین ماد بزرگ، به مناطقی اشاره کرده است که برای پرورش اسب مناسب بودند؛ او همچنین از مرغزاری به نام «چراگاه اسب» نام برده و معتقد بوده است افرادی که قصد سفر از پارس و بابل به دروازه‌های کاسپی را داشتند، از آن گذر می‌کردند. در زمان هخامنشیان پنجاه‌هزار اسب که متعلق به شاه بود، در این منطقه نگهداری می‌شد (استرابو، ۱۳۸۲: ۵۱، ۵۲). در منابع دوران اسلامی نیز به شکارگاه و غلفزارهای قزوین و پرورش شتر در آن اشاره شده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۸؛ شاردن، ۱۳۷۲: ۹۰۳/۲). البته پرورش شتر در منطقه، مختص به دوران اسلامی نبود؛ یکی از خراج‌های مادها که در گزارش‌های پادشاهان آشوری به آن اشاره شده، شتر باختری است که در سرزمین ماد پرورش داده می‌شد (Tadmor and Yamada, 2011: 53; Frame, 2021: 281, no.65: 1.42- 50).

1. Ka(n)zabkanu
2. Karzinū
3. Ḥarzianu
4. Kayatani
5. Barikānu
6. Andirpattianu

علاوه بر متون، مدارک باستان‌شناختی نیز حاکی از آن است که دشت قزوین یکی از مراکز پرورش اسب در هزاره اول پیش از میلاد بوده است. یکی از قدیمی‌ترین نمونه‌های اسب اهلی در دشت قزوین از تپه زاغه آبیگ به دست آمده و مربوط به حدود اوایل هزاره چهارم پیش از میلاد است (مقیم، ۱۳۹۷: ۴۱۸). در تپه قبرستان نیز شواهدی از بقایای مربوط به اسب متعلق به نیمه هزاره چهارم پیش از میلاد گزارش شده است (Mashkour et al, 1999; Mashkour, 2003). همچنین حدود ۱۰٪ از بقایای استخوان جانوری به دست آمده از کاوش‌های تپه شیرتل را بقایای استخوانی دو گونه اسب و الاغ تشکیل می‌دهد که احتمالاً متعلق به مفرغ میانی و جدید است (ملابیرامی و دیگران، ۱۴۰۱). شواهد به دست آمده از این محوطه‌ها حاکی از سابقه طولانی نگهداری و پرورش گونه‌های اهلی اسب و الاغ در دشت قزوین است. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که استفاده از اسب‌سانان از دوره نوسنگی تا عصر آهن در دشت قزوین رشد داشته است؛ در تپه زاغه تنها ۱٪ از استخوان‌های جانوری متعلق به اسب‌سانان بوده و تمامی آنها وحشی بودند. در حالی که در سگزآباد (قره‌تپه) این میزان به ۲۴٪ افزایش یافته بود و شامل هر دو گونه وحشی و اهلی است (Mashkour, 2003). در مجموع، مطالعه بقایای جانوری دشت قزوین وجود درصد بالایی از استخوان‌های اسب‌سانان را نسبت به سایر مناطق ایران نشان می‌دهد (Ibid)؛ به گونه‌ای که یافته‌های جانوری به دست آمده از سگزآباد، می‌تواند سهم بالایی در مطالعه گونه اسب اهلی در منطقه داشته باشد (Fages et al, 2019).

استخوان‌های جانوری حاصل از کاوش‌های باستان‌شناختی سال‌های ۱۳۹۳، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ قره‌تپه سگزآباد، حاکی از افزایش میزان بقایای استخوانی گونه اسب در عصر آهن II و III (هزاره اول پیش از میلاد) نسبت به عصر آهن I است (Mollabeyrami et al, 2022). همچنین در کاوش‌های گورستان شرقی قره‌تپه سگزآباد، شواهدی از بقایای استخوان اسب کاسپی به دست آمده است (زهتاب‌ور و دیگران، ۱۴۰۰). اگرچه مطالعه بقایای جانوری گورستان قره‌تپه سگزآباد در حال انجام است، اما یافته‌های این گورستان حاکی از پرورش اسب کاسپی در سده پایانی هزاره دوم پیش از میلاد در جنوب دشت قزوین است (ده‌پهلوان، ۱۴۰۰). به نظر می‌رسد اسب کاسپی یکی از گونه‌های مورد علاقه حکومت‌های جنوب غرب ایران و بین‌النهرین بود. علاوه بر آشوری‌ها، ایلامی‌ها نیز از این نژاد اسب استفاده می‌کردند (Albenda, 2004). پژوهشگران معتقدند نژاد اسب کاسپی از طریق ماد وارد آشور و ایلام شده بود (Ibid).



تصویر شماره ۵. نقش اسب بر دیوار کاخ سارگون (دورشاروکین) (Albenda, 1986: 65, pl. 49)
اسب‌ها احتمالاً از نوع کاسپی و هدیه‌ای از طرف خان مادی بودند (Albenda, 2004: 324)

با توجه به منابع مکتوب آشوری و شواهد باستان‌شناختی، دشت قزوین یکی از مراکز مهم پرورش اسب در هزاره اول پیش از میلاد بود. تأمین علوفه اسب‌ها و حتی سایر دام‌ها می‌توانست یکی از دغدغه‌های بزرگ نخبگان و ساکنان منطقه باشد. اسب‌ها در فصل زمستان نیاز به علوفه داشتند که باید ذخیره می‌شد. از سوی دیگر، دشت قزوین در تابستان تقریباً خشک بود.

با توجه به پژوهش‌های باستان‌گیا‌شناختی، بخشی از این علوفه از طریق کشت جو غلاف‌دار تأمین می‌شد (خان‌فینی، ۱۴۰۱). افزون بر این، دور از ذهن نیست که نخبگان دشت قزوین همچون اورارتویی‌ها با هدف تضمین وجود علوفه در فصل تابستان و افزایش مقدار آن برای ذخیره در زمستان، اقدام به آبیاری مراتع و کشت محصولات مرتبط با خوراک دام می‌کردند. فناوری قنات می‌توانست با تضمین جریان آب دائم در فصول خشک سال، این هدف را برای نخبگان منطقه به آسانی محقق کند. ناگفته نماند که بخش زیادی از علوفه مورد نیاز می‌توانست از طریق افزایش کاه حاصل از گسترش زمین‌های کشاورزی تأمین شود.

۲-۲-۳. گسترش باغ‌ها

نتایج پژوهش‌های باستان‌گیا‌شناسی انجام‌شده در قره‌تپه سگرآباد و گورستان شرقی آن،

شواهدی از فعالیت‌های باغداری را در هزاره اول پیش از میلاد ارائه داده است. بیشترین گونه میوه شناسایی شده در این محوطه انگور است (خان‌فینی، ۱۴۰۱).

اگرچه کشت نمونه‌های اهلی انگور در بازه‌های زمانی متفاوتی در مناطق مختلف آغاز شده، اما براساس شواهد موجود به نظر می‌رسد گونه‌های اهلی آن در هزاره سوم پیش از میلاد در سرتاسر مناطق آسیای غربی گسترش یافته بود (Zohary et al, 2012: 121-130; Janick, 2005: 16-19, Fuller and Stevens, 2019: 266-270). وجود باغ‌های مربوط به هزاره سوم و اوایل هزاره دوم پیش از میلاد در جنوب بین‌النهرین به اثبات رسیده است (Amrhein, 2015: 92) و متون بازمانده از هزاره سوم پیش از میلاد اشاره به کشت میوه انگور در این منطقه دارند (Postgate, 1987: 116). شواهد کشت انگور در هزاره سوم پیش از میلاد، از برخی محوطه‌های ایران (Miller, 2003) به‌ویژه محوطه‌های مناطق جنوب شرقی گزارش شده است (کاوش و دیگران، ۱۳۹۹: ۱۴۴؛ شیرازی، ۱۳۹۸).

از موارد دیگر می‌توان به کشف دانه‌های انگور از لایه‌های عصر مفرغ و آهن تپه دامغانی سبزوار (تنگبرگ و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۵)، قلعه بسطام (هزاره اول پیش از میلاد) (کلایس، ۱۳۸۹) و تپه حسنلو (هزاره اول پیش از میلاد) (Harris, 1989) اشاره کرد. همچنین بقایای انگور برای اولین بار از لایه‌های عصر آهن سیلک به دست آمده است (Shirazi and Tengberg, 2012: 17).

براساس نتایج پژوهش‌های انجام‌شده، شواهد کشت میوه در مناطق جنوب شرق ایران مربوط به عصر مفرغ و مناطق مرکزی و غربی فلات ایران بیشتر مربوط به عصر آهن است. اگرچه پژوهش‌های باستان‌گیاه‌شناسی در ایران ابتدای راه است، اما وجود چنین تفاوتی می‌تواند ریشه در مسیرهای متفاوت توسعه جوامع این دو منطقه در هزاره سوم پیش از میلاد داشته باشد. پژوهش‌ها حاکی از وجود رابطه‌ای مستقیم بین توسعه باغ‌های میوه و شهرنشینی است (Fuller and Stevens, 2019). هزاره سوم پیش از میلاد اوج دوران شکوفایی و گسترش محوطه‌های استقرار در مناطق شرقی ایران است. درحالی‌که در فلات مرکزی ایران پس از دوران شکوفایی عصر مس و سنگ، در هزاره سوم پیش از میلاد تعداد محوطه‌ها کاهش یافت (Matthews and Fazeli Nashli, 2022: 134) و پس از وقفه‌ای حدوداً هزارساله (صحتی و دیگران، ۱۳۹۰)، بار دیگر در عصر آهن شاهد افزایش و گسترش محوطه‌های استقرار و رشد پیچیدگی‌های اجتماعی-سیاسی در فلات مرکزی ایران می‌باشیم؛ رشدی که پیش از آن بی‌سابقه بود (طلایی، ۱۳۸۹). در مجموع، در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد بر اهمیت و گسترش باغ‌های انگور در خاور نزدیک افزوده شده بود (Albenda, 1974: 14).

منابع دوران اسلامی نیز به وجود تاکستان‌ها و کیفیت انگور قزوین اشاره کرده‌اند (برای مثال، بنگرید به: جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۳ (سده سوم قمری)؛ ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۳ (سده چهارم قمری)؛ اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۷۲ (سده چهارم قمری)؛ قزوینی، ۱۳۷۳: ۵۰۷-۵۰۸ (سده هفتم قمری)؛ مستوفی، ۱۳۸۱: ۶۳ (سده هشتم قمری)، اما نکته اینجاست که به استثنای قزوینی (۱۳۷۳: ۵۰۵-۵۰۶) و مستوفی (۱۳۸۱: ۶۳) که معتقد بودند تاکستان‌های قزوین در سال یک بار آبیاری می‌شدند، در سایر موارد، منابع به این نکته اشاره دارند که کشت انگور در قزوین بدون نیاز به آبیاری انجام می‌گرفت. پژوهش‌های سال‌های اخیر نیز حاکی از آن است که منابع زیرزمینی و قنات‌ها آب شهر قزوین را تأمین می‌کردند و سیلاب‌های رودهای فصلی، باغ‌های اطراف شهر را مشروب می‌ساختند (اکبریان و دیگران، ۱۴۰۰: ۳۲).

براساس نتایج یک پژوهش، در بیشتر مناطق دشت قزوین درخت انگور در مراحل مختلف رویشی خود، از نظر بارش و میزان رطوبت با محدودیت‌های شدید تا کم مواجه است (اصغری سرسکانرود و دیگران، ۱۳۹۲: جداول شماره ۹-۱۴).^۱ همچنین بازسازی‌های اقلیمی مناطق مختلف استان قزوین، به خوبی نشان داده است که میزان بارش سال زراعی، رطوبت نسبی و تبخیر نسبی، در مناطق مختلف استان متفاوت است و شهر قزوین در منطقه‌ای از این استان واقع شده که از لحاظ شاخصه‌های گفته‌شده، شرایط بسیار مطلوب‌تری نسبت به بسیاری از مناطق دیگر دارد (هدایتی دزفولی و کاکاوند، ۱۳۹۱). در مجموع، مناطق جنوبی قزوین نسبت به مناطق شمالی آن خشک‌تر و کم‌بارش‌تر است.

همان‌گونه که پیش از این نیز اشاره شد، منابع مکتوب تصویر روشنی از وضعیت باغ‌های مناطق دیگر دشت قزوین ارائه نمی‌دهند، اما گزارش جلال آل‌احمد از مناطق «سگزآباد» و «ابراهیم‌آباد» در بوئین‌زهرا، حاکی از وجود تفاوت‌هایی بین آبیاری باغستان‌های اطراف قزوین و این منطقه است. در جنوب دشت قزوین نیز منبع اصلی آب تاکستان‌ها، هرزآب بهاری رودخانه حاجی‌عرب است. با وجود این، آب دریافتی تاکستان‌ها یکسان نبوده و روستاهای پایین‌دست منطقه از میزان آب کمتری نسبت به روستاهای بالادست بهره می‌بردند و برخی از تاکستان‌ها نیز با توجه به ناهمواری‌های سطح زمین، قابلیت استفاده از هرزآب بهاری حاجی‌عرب را نداشتند؛ در نتیجه بخشی از آب قنات‌ها به سمت باغ‌ها هدایت می‌شد (آل‌احمد، ۱۳۷۰: ۳۴-۴۰). همچنین در منطقه بوئین‌زهرا تعداد زیادی قنات وجود دارد که باغ‌های منطقه را آبیاری می‌کنند (ده‌پهلوان، ۱۳۹۷ و ۱۳۹۹). در شهرستان تاکستان نیز باغ‌های

۱. نتایج این پژوهش براساس داده‌های ایستگاه‌های هواشناسی، در یک بازه زمانی ۳۲ ساله (۱۳۷۰-۱۳۹۲) است (همان، ۱۰).

انگور از نوع آبی می‌باشند و کاهش میزان و کیفیت آب می‌تواند تأثیرات زیان‌باری بر باغ‌های انگور منطقه داشته باشد (طاهرخانی، ۱۳۹۹).

با توجه به شرایط اقلیمی متفاوت بخش‌های مختلف استان قزوین و با توجه به شرایط اقلیمی تقریباً مشابه زمان حال و هزاره اول پیش از میلاد، می‌توان متصور شد که باغ‌های انگور بسیاری از مناطق دشت در هزاره اول پیش از میلاد همچون امروز در فصول گرم سال نیازمند آبیاری بوده‌اند.

۳-۲-۳. ساخت پردیس‌ها

در سده هشتم پیش از میلاد، شکلی از باغ‌ها در سرزمین آشور ظهور کرد که پیش از آن بی‌سابقه بود. اگرچه شواهد کافی برای بازسازی ظاهر و طرح‌بندی باغ‌های اولیه جنوب بین‌النهرین در دسترس نیست، اما مدارکی در زمینه تلاش برای دستیابی به اهداف آیینی و اقتصادی وجود دارد. با ظهور امپراتوری آشور میانه و به دنبال آن آشور نو در شمال بین‌النهرین، اهداف دیگری در احداث باغ‌ها دنبال شد. باغ‌های آشور نو با حفظ کارکردهای آیینی و اقتصادی، ابعاد سیاسی بیشتری نسبت به باغ‌های دوره‌های پیشین خود پیدا کردند. باغ‌های پادشاهان آشوری با هدف بیان ایدئولوژی سلطنتی، به صورت فزاینده‌ای بزرگ‌تر شدند و به چیدمان و طراحی آنها نیز توجه بیشتری گردید (Amrhein, 2015: 92-93). براساس کتیبه‌های سلطنتی، از زمان «تیگلات پیله‌سر اول» پادشاهان آشوری توجه خاصی به ایجاد باغ‌ها داشتند و درختان بسیاری را از سرزمین‌های دوردست به آشور منتقل و باغ‌هایی را در خارج از پایتخت ایجاد می‌کردند (Oppenheim, 1965: 331). اما در زمان سارگون دوم (نیمه دوم سده هشتم پیش از میلاد) باغ‌هایی فراتر از جنبه‌های کاربردی، در آشور ساخته شد. این باغ‌ها در اطراف کاخ‌ها ایجاد می‌شدند و دارای تنوع گیاهی بیشتر و چیدمان متفاوتی نسبت به باغ‌های پیشین بودند. یکی از ویژگی‌های مشترک باغ‌های سارگون دوم و جانشینانش وجود جریان آب دائم در آنها بود (Oppenheim, 1965; Wiseman, 1983). ساخت چنین باغ‌های سلطنتی در اورارتو نیز رواج داشته است (Sevin, 2000). هخامنشیان نیز باغ‌های مشابهی در جوار کاخ‌های خود می‌ساختند (Oppenheim, 1965; Wiseman, 1983; Scheiblecker et al, 2017). اگرچه مدارکی از گونه‌های گیاهی باغ‌های هخامنشی در دسترس نیست، اما شواهد موجود از باغ‌های سلطنتی آشوری حاکی از آن است که انگور از جمله درختان موجود در این باغ‌ها بوده و احتمالاً انگور نه تنها در آشور، بلکه در بسیاری از مناطق خاور نزدیک دارای اهمیت مذهبی بوده است (Albenda, 1974: 14).

با این تفاسیر، بعید به نظر می‌رسد پادشاهی ماد که زمانی بر اورارتو و آشور استیلا یافته بود و بخش مهمی از بدنه پادشاهی هخامنشی نیز بود، از ساخت چنین پردیس‌هایی غافل مانده باشد. اگرچه پژوهش‌های باستان‌گیا‌شناسی دشت قزوین در مراحل اولیه خود قرار دارد، اما نتایج اولیه حاکی از اهمیت ایدئولوژیک میوه انگور در هزاره اول پیش از میلاد است (ده‌پهلوان، ۱۴۰۰) و ممکن است این میوه حاصل باغ‌های مقدس منطقه باشد.

در اینجا پرسش و ابهامی به ذهن متبادر می‌گردد که چنین باغ‌هایی می‌بایست در هگمتانه پایتخت ماد ایجاد شده باشند، نه در سایر سرزمین‌های آن، نظیر دشت قزوین، ساوجبلاغ، تهران، ساوه و غیره؟ مثال نقض این موضوع ساخت کانال، باغ و تفرجگاه توسط «روسا» پادشاه اورارتویی در اوله‌و در شمال غرب ایران، کیلومترها دورتر از پایتخت اورارتو است (Frame, 2021: 291-293, no 200-293). با توجه به اینکه در متون آشوری تنها یک بار از اوله‌و نام برده شده (Kroll, 2012: 11)، احتمالاً پیش از فعالیت‌های پادشاه اورارتو در اوله‌و و پس از ویرانی آن به دست سارگون دوم، اوله‌و هرگز شهر مهمی نبوده است. همچنین یک کاخ هخامنشی و باغ مرتبط با آن، کیلومترها دورتر از قلب سرزمین‌های هخامنشی و در منطقه قفقاز کاوش شده است (Scheiblecker et al, 2017).

باید یادآور شد که حتی ممکن است چنین پردیس‌هایی پیش از انسجام ماد و توسط نخبگان محلی که در برخی موارد به پایتخت آشور نو نیز سفر کرده بودند (Leichty 2011: 20, no.1: IV 38)، در منطقه ساخته شده باشد. تقلید نخبگان مناطق فرعی از نخبگان مناطق اصلی، همواره یکی از راهبردهای افزایش شأن و جایگاه اجتماعی بوده است.

نتیجه‌گیری

به دلیل کمبود پژوهش‌های باستان‌شناختی مستقل در زمینه قنات، اطلاعات ما درباره پیشینه این فناوری ارزشمند بهره‌برداری و مدیریت آب در کشورمان، بسیار اندک است. در مجموع، با توجه به شواهد موجود می‌توان نوآوری فناوری قنات را مربوط به نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد دانست. بر مبنای متون باقیمانده و برخی شواهد باستان‌شناختی، فناوری قنات در دوران هخامنشی مورد استفاده جوامع ساکن در دشت قزوین بوده است. در حال حاضر متن و یافته باستان‌شناختی وجود ندارد که سرخ مستقیمی درباره استفاده از این فناوری توسط ساکنان دوران پیشاهخامنشی منطقه در اختیار ما قرار دهد؛ تنها مدرک موجود قرارگیری برخی محوطه‌های عصر آهن III (۸۰۰-۵۵۰ پ.م) دشت قزوین در نزدیکی قنات‌های امروزی است که می‌تواند به ارائه این فرضیه منجر گردد که ممکن است جوامع ساکن در این محوطه‌ها

همچون جوامع زمان حال از این فناوری تأمین آب بهره می‌بردند.

اگرچه مدرک مستقیمی از قنات‌های دوران پیشاهخامنشی در دشت قزوین وجود ندارد، اما شواهد و مدارک حاکی از وجود انگیزه‌های لازم برای استفاده از این فناوری در منطقه است. با توجه به نتایج پژوهش‌های دیرینه‌اقلیم، به نظر می‌رسد میزان بارش و دوره‌های آب‌دهی رودخانه‌های جاری در دشت، از اواخر هزاره دوم پیش از میلاد تقریباً مشابه امروز بوده و در فصل‌های گرم سال بستر رودها در بخش‌های زیادی از دشت فاقد آب و یا جریان آب بسیار اندک بوده است. افزون بر این، در نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد و همزمان با رشد جمعیت و تشدید رقابت‌های سیاسی، پدیده اقلیمی خشکی به وقوع پیوسته بود که می‌توانست بحران آب را در منطقه تشدید کند. از سوی دیگر، مدارک مکتوب و شواهد باستان‌شناختی حاکی از توسعه پرورش دام، به‌ویژه اسب و گسترش باغ‌های میوه و به احتمال زیاد ساخت پردیس‌ها در هزاره اول پیش از میلاد در منطقه است. اگرچه تقریباً تمامی این شرایط کم‌ویش از اواخر سده نهم پیش از میلاد در منطقه وجود داشت و ممکن بود نخبگان منطقه را به ساخت نخستین قنات‌ها ترغیب کند، اما با احتیاط بسیار می‌توان متصور شد که نخبه/نخبگان دشت قزوین احتمالاً در نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد، به ساخت نخستین قنات‌ها در منطقه مبادرت کرده‌اند. تخمین چنین تاریخی بر سه مبنا استوار است:

۱. پیش از هر مؤلفه‌ای، می‌بایست نکات گاه‌نگارانه را مد نظر قرار داد. در حال حاضر پژوهش‌های انجام‌شده حدوداً تاریخ سده هشتم پیش از میلاد^۱ را به عنوان زمان نوآوری فناوری قنات در نظر گرفته‌اند. باید یادآور شد که فناوری قنات به احتمال زیاد در مناطقی خشک‌تر از دشت قزوین ظهور و تطور یافته بود؛ در نتیجه می‌بایست تاریخ ساخت نخستین قنات‌های دشت قزوین را در سال‌های پس از سده هشتم پیش از میلاد جست‌وجو کرد.

۲. براساس بازسازی‌های دیرینه‌اقلیم، سده هفتم پیش از میلاد اوج دوران پدیده اقلیمی خشک و کاهش بارندگی در منطقه است. این پدیده اقلیمی می‌توانست به وقوع تنش‌های آبی بی‌سابقه‌ای در دشت قزوین در این مقطع زمانی منجر شود.

۳. به احتمال بسیار پادشاهی ماد در نیمه دوم سده هفتم پیش از میلاد و اندکی پیش از سقوط آشور نو، به صورت کامل یکپارچه شده بود. باید یادآور شد که در آستانه یکپارچه شدن و حتی پس از یکپارچه شدن پادشاهی ماد، مرتفع ساختن مشکلات معیشتی-اقتصادی و انجام پروژه‌هایی با اهداف سیاسی-ایدئولوژیک کاملاً از طریق فناوری قنات در دسترس بود و می‌توانست به افزایش شأن و جایگاه اجتماعی نخبه/نخبگان مجری چنین فناوری منجر گردد.

۱. به استثنای قنات میام که تأیید یا عدم تأیید گاه‌نگاری ارائه‌شده برای آن، به پژوهش‌های بیشتری نیازمند است.

۸۲ / نخستین قنات‌های دشت قزوین (با تکیه بر یافته‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب) / ده پهلوان و ...

در پایان باید گفت با وجود آنکه تمامی شواهد غیرمستقیم تأکید بر استفاده از فناوری قنات، دست‌کم از سده هفتم پیش از میلاد در دشت قزوین دارند، اما باید این نتیجه را در قالب یک فرضیه در نظر داشت تا در آینده از طریق کاوش‌های باستان‌شناختی در بوته آزمایش قرار گیرد.

منابع و مأخذ

- ابن حوقل (۱۳۶۶)، *سفرنامه؛ ایران در «صورة الارض»*، ترجمه و توضیح جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- استرابو (۱۳۸۲)، *جغرافیای استرابو: سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان*، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰)، *مسالك و ممالک*، به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اصغری سرسکانرود، صیاد، مهدی بلواسی، بتول زینالی و سعیده صاحبی وایقان (۱۳۹۲)، «پهنه‌بندی توانمندی‌های استان قزوین به منظور کشت انگور»، *جغرافیا و مطالعات محیطی*، سال دوم، شماره ۸، صص ۷-۱۸.
- اکبریان، محمد، آیدا آل هاشمی و عارف نوری (۱۴۰۰)، «منظر آب-محور؛ نقش نظام آبی در شکل‌گیری منظر باغستان سنتی قزوین»، *نشریه علمی منظر*، دوره ۱۳، شماره ۵۵، صص ۳۰-۴۱.
- انگلیش، پاول وارد (۱۳۹۵)، «پیدایش و گسترش قنات در دنیای قدیم»، ترجمه صالح پرگاری، حسین حاتمی‌نژاد و شهرام اردشیریان، *پژوهشنامه تاریخ*، سال یازدهم، شماره ۴۲، صص ۶۹-۹۴.
- آل احمد، جلال (۱۳۷۰)، *تات‌نشین‌های بلوک زهرا*، تهران: امیرکبیر.
- بابازده، سامان، مصطفی ده‌پهلوان و مهرداد ملکزاده (۱۴۰۳)، «شواهدی نویافته از رشد پیچیدگی‌های اجتماعی دشت قزوین در آغاز هزاره اول پیش از میلاد»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، دوره چهاردهم، شماره ۴۰، صص ۵۹-۹۲.
- بوذری، سیما (۱۳۷۳)، «بررسی منابع آب دشت قزوین»، *فصلنامه تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۳۵، صص ۱۳۱-۱۴۸.
- تنگبرگ، مارگارتا، علی‌اکبر وحدتی، آنری پل فرانکفورت و زهره شیرازی (۱۳۸۹)، «گزارش مقدماتی پژوهش‌های باستان‌گیاه‌شناختی در تپه دامغانی سبزوار (بهار ۱۳۸۷)»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال ۲۵، شماره ۴۹، صص ۱۰-۱۶.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸)، *اشکال العالم*، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- خان‌فینی، نرجس (۱۴۰۱)، «مطالعات باستان‌گیاه‌شناسی در محوطه قره‌تپه سگزآباد در عصر آهن II و III، دشت قزوین»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه کاشان.
- داودی، حسین، نیلوفر مقیمی و زهره شیرازی (۱۳۹۹)، «تحولات فرهنگی و اقتصادی نیمه نخست هزاره پنجم پیش از میلاد در دشت قزوین بر پایه نتایج کاوش اضطراری محوطه خله کوه تاکستان»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۲۷، دوره دهم، صص ۲۹-۵۴.
- ده‌پهلوان، مصطفی (مرداد، شهریور و مهر ۱۳۹۵)، *گزارش مقدماتی کاوش آموزشی و پژوهشی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، قره‌تپه سگزآباد* [منتشر نشده].

- (۱۳۹۷)، گزارش مقدماتی پروژه پژوهشی بررسی و شناسایی قنات‌های شهرستان بوئین‌زهرا (فاز نخست)، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان قزوین [چاپ‌نشده].
- (۱۳۹۹)، گزارش مقدماتی پروژه پژوهشی بررسی و شناسایی قنات‌های شهرستان بوئین‌زهرا (فاز دوم)، سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان قزوین [چاپ‌نشده].
- (مرداد و شهریور ۱۴۰۰)، گزارش مقدماتی کاوش آموزشی و پژوهشی گروه باستان‌شناسی دانشگاه تهران، قره‌تپه سگزآباد، چاپ‌نشده.
- روملو، حسن‌بیگ (۱۳۵۷)، احسن التواریخ، به کوشش دکتر عبدالحسین نوائی، تهران: انتشارات بابک.
- زهتاب‌ور، امید، مجید مسعودی‌فرد، مصطفی ده‌پهلوان، مرجان ملایرامی، مرضیه فلیحانی، زکیه حسین‌پور و سارا طاهری (۱۴۰۰)، «تشخیص نمونه استخوان‌های بندهای انگشت یک رأس اسبچه خزر باستانی اکتشاف‌شده در سگزآباد قزوین مربوط به عصر آهن ۲ و ۳»، پنجمین کنگره بهداشت و بیماری‌های اسب، ۲۳ تا ۲۴ آذر، کرمان، ایران.
- ژوبر، پ. آمده (۱۳۴۷)، مسافرت در ارمنستان و ایران؛ به انضمام جزوه‌ای درباره گیلان و مازندران، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- سعیدیان، سعدی و بهمن فیروزمندی شیره‌جین (۱۳۹۵)، «از کوه سیلخزو تا کوه بیکنی؛ جغرافیای تاریخی سرزمین ماد در دوره آشور نو»، فصلنامه مطالعات باستان‌شناسی، دوره هشتم، شماره ۲، صص ۷۱-۸۹.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، سفرنامه شاردن، ترجمه اقبال یغمایی، ج ۱، تهران: نشر توس.
- شیرازی، زهره (۱۳۹۸)، «منابع گیاهی جنوب دشت سیستان در هزاره سوم پیش از میلاد براساس بقایای گیاهی به دست آمده از شهر سوخته»، مجموعه مقالات شهرسوخته ۲، به کوشش سید منصور سید سجادی و انریکو اسکالونه، انتشارات مدید، پیشین پژوه.
- شیرازی، زهره، مارگارتا تنگبرگ، مرجان مشکور و حکمت‌الله ملاصالحی (۱۳۸۵)، «گزارش مقدماتی مطالعات باستان‌گیاه‌شناسی در تپه زاغه؛ تلاش برای بازسازی پوشش گیاهی دشت قزوین در هزاره ششم پیش از میلاد»، باستان‌شناسی، سال دوم، شماره ۴، صص ۱۲۷-۱۳۴.
- شیروانی، زین‌العابدین بن اسکندر [بی‌تا]، بستان‌السیاحه، تهران: کتابخانه سنایی.
- صحبتی، رضا، مرتضی فتاحی، حسن فاضلی‌نشلی، مارک کوئیگلی، آرمین اشمیت، قاسم عزیززی و مهران مقصودی (۱۳۹۰)، «راندگی پنهان چسکین و اثر احتمالی آن بر هزاره گمشده (دشت قزوین)»، مجله فیزیک زمین و فضا، دوره ۳۷، شماره ۲، صص ۱۷-۳۲.
- طاهرخانی، محمد (۱۳۷۸)، «بررسی منابع و مسائل آب دشت قزوین در رابطه با کشاورزی»، پایان‌نامه دوره کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۸۵

- (۱۳۹۹)، «تحلیل اثرات کم‌آبی بر تولید انگور در نواحی روستایی شهرستان تاکستان»، فصلنامه اقتصاد و توسعه روستایی، سال نهم، شماره ۱ (پیاپی ۳۱)، صص ۲۴۱-۲۵۷.
- طلائی، حسن (۱۳۸۹)، عصر آهن ایران، تهران، انتشارات سمت.
- طهرانفر، سارا (۱۳۹۷)، «بررسی محوطه‌های تاریخی شهرستان بوئین‌زهرا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- عزیزی خراقی، محمدحسین و رضا ناصری (۱۳۹۱)، «لایه‌نگاری بخش جنوبی تپه سگزآباد»، پیام باستان‌شناس، سال نهم، شماره ۱۸، صص ۷۷-۹۶.
- فاضلی نشلی، حسن و احمد علی‌یاری (۱۳۸۵)، «گاهنگاری تپه زاغه»، باستان‌شناسی دشت قزوین: از هزاره ششم تا هزاره اول قبل از میلاد، به کوشش حسن فاضلی‌نشلی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۹-۷۸.
- فواش، اریک، پل فرانکفورت، علی‌اکبر وحدتی، خولیو بندزو- سارمیتو و ژوهانا لولیه (۱۳۸۹)، «نقش گسل سبزوار در تأمین منابع آب از عصر مفرغ تا امروز»، مروری بر باستان‌شناسی خراسان (مجموعه مقاله‌های ارائه‌شده در سومین همایش باستان‌شناسان جوان ایران)، به کوشش شهرام زارع، صص ۱۴۹-۱۵۷.
- قبادیانی مروزی، ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو (۱۳۳۵)، سفرنامه ابومعین حمیدالدین ناصر بن خسرو قبادیانی مروزی با حواشی و تعلیقات و فهرس اعلام و لغات، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: چاپ سپهر.
- قزوینی، زکریابن محمد (۱۳۷۳)، آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، تهران: امیرکبیر.
- کاوش، حسین‌علی، زهره شیرازی و رضا ناصری (۱۳۹۹)، «مطالعات گیاه باستان‌شناسی تپه طالب‌خان، سیستان، جنوب شرق ایران (۲۵۰۰-۲۳۰۰ ق.م)»، پژوهش باستان‌سنجی، سال ششم، شماره ۱، صص ۱۳۷-۱۵۴.
- کلایس، ولفرام (۱۳۸۹)، بسطام؛ کاوش‌ها در استحکامات اورارتویی (۱۹۱۷-۱۹۱۸)، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- گوبلو، هانری (۱۳۷۱)، قنات فنی برای دستیابی به آب، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم و محمدحسین پاپلی یزدی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- مجیدزاده، یوسف (۱۳۸۹)، کاوش‌های محوطه باستانی ازبکی (هنر و معماری)، ج ۱، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، نزهة القلوب، به اهتمام و تصحیح گای لیسترانج، تهران: دنیای کتاب.
- مشکور، مرجان و فاطمه آزاده محاسب کریملو (۱۳۸۹)، «شکار و دام‌پروری در دشت ساوجبلاغ از هزاره ششم تا عصر آهن؛ پژوهشی باستان‌جانورشناختی در محوطه ازبکی (تپه‌های جیران، مارال، دوشان و ازبکی)»، کاوش‌های محوطه باستانی ازبکی (هنر و معماری)، ج ۱، تهران: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

- مشکور، مرجان، م. فتوگن و ک. هاتی (۱۳۸۱)، «بررسی تکامل تدریجی حیات اقتصادی در دشت قزوین از دوره نوسنگی تا عصر آهن»، *باستان پژوهشی*، شماره ۹، صص ۱۳-۲۱.
- مقیمی، نیلوفر (۱۳۹۷)، «بازشناسی ساختارهای اجتماعی و اقتصادی جوامع انسانی منطقه تاکستان در هزاره پنجم و چهارم پ.م»، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- ملابیرامی، مرجان، محمدرضا عسگری، امید زهتاب‌ور و سارا طاهری (۱۴۰۱)، «طبقه‌بندی، بررسی و آنالیز بقایای استخوان‌های جانوری محوطه شیرتل (تپه شیره‌پزخانه) دشت قزوین از دوره نوسنگی تا عصر مفرغ»، *پژوهه باستان‌سنجی*، سال هشتم، شماره ۱، صص ۱-۲۰.
- ملک شه‌میرزادی، صادق (۱۳۵۶)، «گزارش مقدماتی فصل اول و دوم حفاری تپه سگ‌آباد (سال‌های ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰)»، *مجله مارلیک*، شماره ۲، صص ۸۱-۹۸.
- (۱۳۷۲)، «انتقال اندیشه: سوسک مصری در دشت قزوین»، *باستان‌شناسی و تاریخ*، سال هفتم، شماره ۱ و ۲ (پیاپی ۱۳ و ۱۴)، صص ۶۶-۷۴.
- (۱۳۸۲)، *ایران در پیش از تاریخ: باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده‌دم* شهرنشینی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- میرجعفری، حسین، فریدون اللهیاری، عبدالکریم بهنیا و زهره چراغی (۱۳۸۸)، «بررسی نظریه خاستگاه قنات در ایران»، *مجله تاریخ اسلام و ایران*، دوره ۱۹، شماره ۲، صص ۷۹-۱۰۲. doi: 10.22051/hii.2014.736
- نگهبان، عزت‌الله (۱۳۵۶)، «حفاری دشت قزوین، فصل‌های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱»، *مجله مارلیک*، شماره ۲، صص ۳۳-۵۲.
- نوری، راضیه (۱۳۹۰)، «بررسی سیستم آبرسانی شهر قزوین در دوره قاجار»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران.
- ورجاوند، پرویز (۱۳۴۹)، *سرزمین قزوین؛ سابقه تاریخی و آثار باستانی و بناهای تاریخی سرزمین قزوین*، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- هدایتی دزفولی، اکرم و رضا کاکاوند (۱۳۹۱)، «پهنه‌بندی اقلیمی استان قزوین»، *مجله علمی و فنی نیوار*، دوره ۳۶، شماره ۷۶ و ۷۷، صص ۵۹-۶۶.
- یعقوبی، احمدبن اسحاق (۱۳۵۶)، *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

منابع لاتین

- Albenda, P. (1974), "Grapevines in Ashurbanipal's Garden", *Bulletin of the American Schools of Oriental Research*, No.215, pp.5-17.
- Albenda, P. (1986), *The Palace of Sargon, King of Assyria : Monumental wall reliefs at Dur-Sharrukin, from original drawings made at the time of their discovery in 1843-1844 by Botta and Flandin*, Paris: Editions Recherche sur les civilisations.
- Albenda, P. (2004), "Horses of Different Breeds: Observations in Assyrian Art", In: C. Nicolle (ed.), *Nomades et sédentaires dans le Proche-Orient ancien. Compte rendu de la XLVIe Rencontre Assyriologique Internationale (Paris, 10-13 juillet 2000)*, Paris, 321-334.

- Al-Tikriti, W. Y. (2002), "The south-east Arabian origin of the falaj system", *Proceedings of the Seminar for Arabian Studies*, vol.32, pp.117-138
- Amrhein, A. (2015), "Neo-Assyrian gardens: a spectrum of artificiality, sacrality and accessibility", *Studies in the History of Gardens & Designed Landscapes*, vol.35, Issue 2, pp.91-114.
- Belli, O. (1999), "Dams, Reservoirs and Irrigation Channels of the Van Plain in the Period of the Urartian Kingdom", *Anatolian Studies*, vol.49, Anatolian Iron Ages 4, Proceedings of the Fourth Anatolian Iron Ages Colloquium Held at Mersin, 19-23 May 1997, pp.11-26.
- Boucharlat, R. (2017), "Qanat and Falaj: Polycentric and Multi-Period Innovations Iran and the United Arab Emirates as Case Studies", *Underground Aqueducts Handbook*, Taylor & Francis Group, pp.279-301.
- Briant, P. (2001), "Polybe X. 28 et les qanāts: le témoignage et ses limites", In *Irrigation et drainage dans l'Antiquité, qanāts et canalisations souterraines en Iran, en Egypte et en Grèce*, ed: P. Briant (Persika 2), Paris, France: Thotm, pp.15-40.
- Burney, Ch. (1972), "Urartian Irrigation Works", *Anatolian Studies*, vol.22, Special Number in Honour of the Seventieth Birthday of Professor Seton Lloyd, pp.179-186.
- Charbonnier, J. (2015), "Groundwater management in Southeast Arabia from the Bronze Age to the Iron Age: a critical reassessment", *Water History*, vol.7, issue 1, pp.39-71.
- Charbonnier, J. & K. Hopper (2018), "The Qanat: a multidisciplinary and diachronic approach to the study of groundwater catchment systems in archaeology Introduction of the Special Issue (The qanat: Archaeology and Environment)", *Water Hist*, vol.10, pp.3-11.
- Çifci, A. & M. A. Greaves (2013), "Urartian Irrigation Systems: A Critical Review", *Ancient Near Eastern Studies*, Vol.50, pp.191-214.
- Earle, T. (1997), *How chiefs come to power: The political economy in prehistory*, Stanford: Stanford University Press.
- Fages, A. & K. Hanghøj & N. Khan & C. Gaunitz & A. Seguin-Orlando & M. Leonardi & C. McCrory Constantz & C. Gamba & K. A. S. Al-Rasheid & S. Albizuri & A. H. Alfarhan & M. Allentoft & S. Alquraishi & D. Anthony & N. Baimukhanov & J. H. Barrett & J. Bayarsaikhan & N. Benecke & E. Bernáldez-Sánchez & L. Berrocal-Rangel & F. Biglari & S. Boessenkool & B. Boldgiv & G. Brem & D. Brown, (2019), "Tracking five millennia of horse management with extensive ancient genome time series", *Cell*, vol.177, pp.1419-1435.
- Fattahi, M. (2015), "OSL dating of the Miam Qanat (KĀRIZ) system in NE Iran", *Journal of Archaeological Science*, vol. 59, pp.54-63.
- Fouache, E. & H. P. Francfort & J. Bendezu-Sarmiento & J. J. Vahdati & J. Lhuillier (2010), "The Horst of Sabzevar and regional water resources from the Bronze Age to the present day (Northeastern Iran)", *Geodinamica Acta*, vol. 23, pp.287-294.
- Frame, G. (2020), "The Royal Inscriptions of Sargon II, King of Assyria (721-705 BC)", *The Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period*, vol.2, Pennsylvania: EISENBRAUNS University Park.
- Frame, G. (2021), *The royal inscriptions of Sargon II, king of Assyria (721-705 BC)*, EISENBRAUNS, University Park, Pennsylvania.
- Fuchs, A. (2023), "The Medes and the Kingdom of Mannea", *The Oxford History of the Ancient Near East*, vol.4, The Age of Assyria, Editors: Karen Radner, Nadine Moeller, and D. T. Potts, pp.674-768.
- Fuller, D. Q. & Ch. j. Stevens (2019), "Between domestication and civilization: the role of agriculture and arboriculture in the emergence of the first urban societies", *Vegetation History and Archaeobotany*, vol.28, pp.263-282.
- Garbrecht, G. (1980), "The Water Supply System at Tuspa (Urartu)", *World Archaeology*, vol.11, No.3, pp.306-312.
- Gökce, B. & K. Işık (2014), "Horses and Horse-Breeding in Urartian Civilization", *Ancient West & East*, vol.13, pp.1-28.
- Grayson, A. K. & J. Novotny (2012), "The royal inscriptions of Sennacherib, king of Assyria (704-681 BC)", Part1, Winona Lake, Indiana EISENBRAUNS.

- Hammer, E. (2022), "Role and Characteristics of Irrigation in the", *Irrigation in Early States: New Directions*, Chicago: Oriental Institute Publications, pp.267-303.
- Harris, M. V. (1989), "Glimpses of an Iron Age Landscape, Plants at Hasanlu", *Expedition*, vol.31, No.2-3, pp.12-23.
- Hayden, B. (1998), "Practical and Prestige Technologies: The Evolution of Material Systems", *Journal of Archaeological Method and Theory*, vol.5, pp.1-55.
- Janick, J. (2005), "The origin of fruits, fruit growing, and fruit breeding", *Plant Breeding Rev*, vol.25, pp.255-320.
- Johnson, A. & T. Earle (2000), *The Evolution of Human Societies: From Foraging Group to Agrarian State*, Stanford: Stanford University Press.
- Kroll, S. (2012), "Sargon II's 8th Campaign: A New View on Old Constructs", In *The Eighth Campaign of Sargon II: Historical, Geographical, Literary, and Ideological Aspects*, ed. O. W. Muscarella and S. Elliyoun, pp.11-17. Philadelphia: The Hasanlu Translation Project, 2006.
- Leichty, E. (2011), "The royal inscriptions of Esarhaddon, king of Assyria (680-669 BC)", *Winona Lake*, Indiana EISENBRAUNS.
- Lightfoot, D. R. (2000), "The Origin and Diffusion of Qanats in Arabia: New Evidence from the Northern and Southern Peninsula", *The Geographical Journal*, Vol.166, No.3, pp.215-226.
- Luckenbill, D. (1926), *Ancient records of Assyria and Babylonia, Historical records of Assyria: from the earliest to Sargon*, vol.1, University of Chicago press.
- Luckenbill, D. (1927), *Ancient records of Assyria and Babylonia, Historical records of Assyria: from the earliest to Sargon*, vol.2, University of Chicago press.
- Magee, P. (2005), "The chronology and environmental background of Iron age settlement in southeastern Iran and the question of the origin of the qanat irrigation system.", *Iran Antiqua*, vol.40, pp.217-231.
- Manuel, M. & R. Coningham & G. Gillmore & H. Fazeli (2014), "Societal Change and Sustainability within the Central Plateau of Iran", *Sustainable Development, An Appraisal from the Gulf Region*, Edited by: Paul Sillitoe, Berghahn Books, pp.38-61.
- Manuel, M. & D. Lightfoot & M. Fattahi (2018), "The sustainability of ancient water control techniques in Iran: an overview", *Water History*, vol.10, pp.13-30.
- Mashkour, M. (2003), "Equids in the Northern Part of the Iranian Central Plateau from the Neolithic to Iron Age: New Zoogeographic Evidence", *Prehistoric Steppe Adaptation and the Horse*, Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research, chapter 10, pp.129-138.
- Mashkour, M. & M. Fontugne and C. Hatté (1999), "Investigations on the evolution of subsistence economy in the Qazvin Plain (Iran) from the Neolithic to the Iron Age", *Antiquity*, vol. 73, Issue 279, pp.65-76.
- Matthews, R. & H. Fazeli Nashli (2022), *The Archaeology of Iran from the Palaeolithic to the Achaemenid Empire*, London: Routledge.
- Miller, N. F. (2003), "Archaeobotany in Iran, Past and Future", In N. F. Miller & K. Abdi (eds) *Yeki bud, yeki nabud, Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*. Monograph, Cotsen Institute of Archaeology, Los Angeles: University of California, pp. 8-15.
- Mollabeyrami, M. & M. Dehpahlavan & O. Zehtabvar (2022), "Categorization, Taxonomy and Analysis of Faunal Remains of Qari Tape of Sagzabad", *Journal of Archaeological Studies*, No.2, vol.14, Serial No. 30.
- Oppenheim, A. L. (Oct 1965), "On Royal Gardens in Mesopotamia", *Journal of Near Eastern Studies*, vol.24, No.4, Erich F. Schmidt Memorial Issue, Part Two, pp.328-333.
- Pollard, A. M. & H. Fazeli Nashli & H. Davoudi & S. Sarlak, & B. Helwing and F. Saeedi Anaraki, (2013), "A new radiocarbon chronology for the north central plateau of Iran from the late Neolithic to the Iron Age", *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan*, Band 45, pp.27-50.
- Polybius (1889), *The Histories of Polybius*, Translated from the Text of F. Hultsch, Translator: Evelyn S. Shuckburgh, vol.II, London and New York: Macmillan.
- Polybius (2010), *The Complete Histories of Polybius*, Translator: W. R. Paton, Digireads.com Publishing.

- Postgate, J. N. (1987), "Notes on fruit in the cuneiform sources", *Bul, Sumerian Agr. III*, Cambridge, pp.115-144.
- Radner, K. (2003), "An Assyrian view on the Medes", *Continuity of empire (?): Assyria, Media, Persia, History of the Ancient Near East Monographs*, Padova, pp.37-64.
- Reade, E. J. (1979), "Hasanlu, Gilzanu, and Related Considerations", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran 8 and 12*, pp.175-182.
- Reade, E. J. (1995), "Iran in the Neo-Assyrian Period", *Neo-Assyrian geography*, Roma: Università di Roma, Dipartimento di scienze storiche, archeologiche e antropologiche dell'Antichità, pp.31-44.
- Salesse, E. (2001), "Du nouveau à propos des galeries de captage émergentes, Quelques réflexions sur les actes duséminaire du Collège de France de mars 2000, Pierre Briant (éd), Irrigation et drainage dans l'Antiquité, Qanâts et canalisations souterraines en Iran, en Egypte et en Grèce (Séminaire du Collège de France)", *Topoi*, vol.11/2, pp.711-736.
- Scheiblecker, M. & J. W. E. Fassbinder & F. Becker & A. Asandulesei & M. Gruber & K. Kaniuth, (2017), "A king and his paradise? A major Achaemenid garden palace in the Southern Caucasus", *12th International Conference of Archaeological Prospection*, Edited by Benjamin Jennings, Christopher Gaffney, Thomas Sparrow and Sue Gaffney, University of Bradford.
- Schmidt, A. & H. Fazeli (2007), "Tepe Ghabristan: A Chalcolithic Tell Buried in Alluvium", *Archaeological Prospection*, vol.14, Issue1, pp.38-46.
- Semsar Yazdi, A. A. & M. Labbaf Khaneiki (2017), *Qanat knowledge: construction and maintenance*, Springer.
- Sevin, V. (2000), "Urtartian Gardens", *Bulleten*, vol.64 - Issue 240, pp.395-406.
- Sharifi, A. & M. Djamali & L. C. Peterson & P. K. Swart & M. Guadalupe Pulido Ávila & M. Esfahaninejad & J. L. de Beaulieu & H. A. K. Lahijani & A. Pourmand (2023), "The rise and demise of Iran's Urmia Lake during the Holocene and the Anthropocene: (what's past is prologue)", *Regional Environmental Change*, vol.23, No.121.
- Sharifi, A. & A. Pourmand & E. Canuel & E. Ferer-Tyler & L. C. Peterson & B. Aichner & S. J. Feakins & T. Daryaee, & M. Djamali & B. Naderi Beni & H. A. K. Lahijani & P. K. Swart (2015), "Abrupt climate variability since the last deglaciation based on a high-resolution, multi-proxy peat record from NW Iran: The hand that rocked the Cradle of Civilization?", *Quaternary Science Reviews*, vol. 123, pp.215-230.
- Shirazi, Z. & M. Tengberg (2012), "Vegetation and Wood Exploitation at Tape Sialk from the Neolithic to the Iron Age", In: S. M. Shahmirzadi, (Ed), *The Villagers of Sialk*, Research Center of Iranian Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization, Tehran, pp.17-26.
- Tadmor, H. & Sh. Yamada (2011), *The Royal Inscriptions of Tiglath-pileser III (744-727BC), and Shalmaneser V (726-722BC), Kings of Assyria*, Eisenbrauns.
- Traina, G. (2023), "The Satrapies of the Persian Empire: Media and Armenia", In *The Oxford History of the Ancient Near East, Volume V: The Age of Persia*, Edited by: Karen Radner, Nadine Moeller, and D. T. Potts, Oxford University Press, pp.556-591.
- Wick, L., G. Lemcke & M. Sturm (2003), "Evidence of Lateglacial and Holocene climatic change and human impact in eastern Anatolia: high-resolution pollen, charcoal, isotopic and geochemical records from the laminated sediments of Lake Van, Turkey", *The Holocene*, vol. 13, pp.665-675.
- Wilkinson, T. J. & R. Boucharlat & M. W. Ertsen & G. Gillmore & D. Kennet & P. Magee & Kh. Rezakhani & T. D. Schacht (2012), "From human niche construction to imperial power: long-term trends in ancient Iranian water systems", *Water Hist*, vol.4, pp.155-176.
- Wiseman, D. J. (1983), "Mesopotamian Gardens", *Anatolian Studies*, vol.33, Special Number in Honour of the Seventy- Fifth Birthday of Dr. Richard Barnett, pp.137-144.
- Zimansky, P. (1985), *Ecology and Empire: The Structure of the Urtartian State*, Publisher: Studies in Ancient Oriental Civilization, Chicago: Oriental Institute.
- Zohary, D. & M. Hopf & E. Weiss (2012), *Domestication of Plants in the Old World The origin and spread of domesticated plants in south-west Asia, Europe, and the Mediterranean Basin*, Fourth Edition, NewYork: Oxford University Press Inc.

List of sources with English handwriting

- Akbaryan, M., Ayda, A., Nuri, A., (2021), "Hydraulic Landscape, The Role of Water System in Shaping the Landscape of Qazvin Traditional Orchards", *Manzar*, Volume 13, Issue 55, pp. 30-41 (In Persian).
- Albenda, P., (1974), "Grapevines in Ashurbanipal's Garden" *Bulletin of the American Schools of Oriental Research* 215, pp. 5-17.
- Albenda, P., (2018), "Neo-Assyrian Views of Foreign Cities: A Brief Survey", *Culture and History of the Ancient Near East*, Editor: Elizabeth Simpson, Vol.94, pp 279-303.
- Al-e Ahmad, J., (1991), *Tāt Nešīnhā-ye Bolūk-e Zahra*, Tehran, Amīr Kabīr Publishers (In Persian).
- Al-Tikriti, W. Y., (2002), "The south-east Arabian origin of the falaj system", *Proceedings of the Seminar for Arabian Studies* 32, pp. 117-138.
- Amrhein, A. (2015), "Neo-Assyrian gardens: a spectrum of artificiality, sacrality and accessibility. *Studies in the History of Gardens & Designed Landscapes*, 35/2, pp. 91-114.
- Asghari Sarsakanroud, Ş., Balvasi, M., Zinali, B., Şāhebī Vāyeqān, S., (2014), "Zoning capabilities of Qazvin province for grape cultivation", *Journal of Geography and Environmental Studies*, Vol 2, Issue 8, pp. 7-18 (In Persian).
- Azizi Karanagī, H., Naseri, R., (2013), "Stratigraphic excavation at south part of Tepe Sagzabad, Qazvin plain", *Payāme Bāstānšenāsī*, Issue 18 Vol. 9, pp 77-96 (In Persian).
- Babazadeh, S., Dehpahlavan, M., Malekzadeh, M., (2024), "New Evidence of Increasing Social Complexities in the Qazvin Plain at the beginning of the first Millennium B.C.", *Pažūhesh-hā-ye Bāstānšenāsī Iran*, 14(40), 59-92. (In Persian).
- Belli, O., (1999), "Dams, Reservoirs and Irrigation Channels of the Van Plain in the Period of the Urartian Kingdom", *Anatolian Studies*, Vol. 49, *Anatolian Iron Ages 4. Proceedings of the Fourth Anatolian Iron Ages Colloquium Held at Mersin, 19-23 May 1997* (1999), pp. 11-26.
- Boucharlat, R., (2017), "Qanat and Falaj: Polycentric and Multi-Period Innovations Iran and the United Arab Emirates as Case Studies", *Underground Aqueducts Handbook*, Taylor & Francis Group, pp. 279-301.
- Briant, P., (2001), *Polybe X. 28 et les qanāts: le témoignage et ses limites. In Irrigation et drainage dans l'Antiquité, qanāts et canalisations souterraines en Iran, en Egypte et en Grèce*, ed. P. Briant (Persika 2), pp. 15-40. Paris, France: Thotm.
- Burney, Ch., (1972), "Urartian Irrigation Works", *Anatolian Studies*, Vol. 22, *Special Number in Honour of the Seventieth Birthday of Professor Seton Lloyd* (1972), pp. 179-186.
- Bouzari, S., (1994), "Investigating the water resources of Qazvin plain", *Geographical Research*, Issue 13, pp. 131- 148 (In Persian).
- Bouzari, S., (1994), "Investigating the water resources of Qazvin plain", *Geographical Research*, Issue 13, pp. 131- 148. (In Persian)
- Charbonnier, J., (2015), "Groundwater management in Southeast Arabia from the Bronze Age to the Iron Age: a critical reassessment", *Water History*, vol. 7, issue 1, pp. 39-71.
- Charbonnier, J., Hopper, K., (2018), "The Qanat: a multidisciplinary and diachronic approach to the study of groundwater catchment systems in archaeology Introduction of the Special Issue "The qanat: Archaeology and Environment"", *Water Hist* 10, pp.3-11.
- Chardin, J., (1993), *Journal du voyage du Chevalier Chardin en perse aux Indes Orientales*, Translated in Persian by Eqbāl Yağmāi, Tehrān, Tūs Book Publisher (In Persian).
- Çifci, A., Alan M. G., (2013), "Urartian Irrigation Systems: A Critical Review.", *Ancient Near Eastern Studies* 50, pp.191-214.
- Davoodi, H., Moqimi, N., Shirazi, Z., (2021), "Cultural and Economic Transformations of the First Half of the Fifth Millennium B.C. in the Qazvin Plain, Based on the Results of Salvage Excavations at Kholah Kouh of Takestan", *Volume 10, Issue 27*, pp. 29-54 (In Persian).
- Dehpahlavan, M., (2016), "Preliminary report of educational and research excavation of the Department of Archeology, University of Tehran; Qara Tepe of Sagzābād", Unpublished

(In Persian).

- Dehpahlavan, M., (2018), Archaeological Survey and documenting of Qanats in the Qazvin Plain (Buein Zahra County) (First Phase), Qazvin Province Cultural Heritage, Crafts and Tourism Organization, Unpublished (In Persian).
- Dehpahlavan, M., (2020), Archaeological Survey and documenting of Qanats in the Qazvin Plain (Buein Zahra County) (Second Phase), Qazvin Province Cultural Heritage, Crafts and Tourism Organization, Unpublished (In Persian).
- Dehpahlavan, M., (2022), " Preliminary report of educational and research excavation of the Department of Archeology, University of Tehran; Qara Tepe of Sāgzabād ", Unpublished. (In Persian)
- Earle, T., (1997), *How chiefs come to power: The political economy in prehistory*, Stanford: Stanford University Press.
- English, P., (2016), "The origin and spread of qanats in the old world", Translated in Persian by Shahram Ardeshtir, Saleh Pargari, Hossein Hatami nezhad, *History Reserch*, Vol 11, Issue 42, pp.69-94.
- Fages, A., Hanghøj, K., Khan, N., Gaunitz, C., Seguin-Orlando, A., Leonardi, M., McCrory Constantz, C., Gamba, C., Al-Rasheid, K. A. S., Albizuri, S., Alfarhan, A. H., Allentoft, M., Alquraishi, S., Anthony, D., Baimukhanov, N., Barrett, J. H., Bayarsaikhan, J., Benecke, N., Bernáldez-Sánchez, E., Berrocal-Rangel, L., Biglari, F., Boessenkool, S., Boldgiv, B., Brem, G., Brown, D., (2019), " Tracking five millennia of horse management with extensive ancient genome time series.", *Cell* 177, 1419-1435.
- Fattahi, M., (2015), "OSL dating of the Miam Qanat (KĀRIZ) system in NE Iran", *Journal of Archaeological Science* 59, pp. 54-63.
- Fazeli Nashli, H., Aliyari, A., (2006), "The chronology of Tepe Zağeh", In: *The Archaeology of Qazvin. From the Sixth to the First Millennium BC*. Tehran: University of Tehran Press (In Persian).
- Fouache, E., Francfort, H. P., Bendezu-Sarmiento, J., Vahdati, J. J., Lhuillier, J., (2010), "The Horst of Sabzevar and regional water resources from the Bronze Age to the present day (Northeastern Iran) ", *Geodinamica Acta* 23/5, PP. 287-294.
- Fouache, E., Francfort, H.-P., Bendezu-Sarmiento, J., Vahdati, A. A. and Lhuillier, J. 2010. 'The Horst of Sabzevar and regional water resources from the Bronze Age to the present day' A review of Khorasan archeology, The third international conference of young archaeologists, Edited by Shahram Zare, pp 149-157 (In Persian).
- Frame, G., (2020), *The Royal Inscriptions of Sargon II, King of Assyria (721–705 BC), The Royal Inscriptions of the Neo-Assyrian Period, Vol.2*, EISENBRAUNS University Park, Pennsylvania.
- Frame, G., (2021), *The royal inscriptions of Sargon II, king of Assyria (721–705 BC)*, EISENBRAUNS, University Park, Pennsylvania.
- Fuchs, A., (2023), "The Medes and the Kingdom of Mannea", *The Oxford History of the Ancient Near East, Volume 4: The Age of Assyria*, Editors: Karen Radner, Nadine Moeller, and D. T. Potts, pp 674-768.
- Fuller, D. Q., Stevens, Ch. j., (2019), "Between domestication and civilization: the role of agriculture and arboriculture in the emergence of the first urban societies", *Vegetation History and Archaeobotany* 28, pp. 263–282.
- Garbrecht, G., (1980), "The Water Supply System at Tuspa (Urartu)", *World Archaeology* 11/3, pp. 306–312.
- Goblot, H., (1992), *Les qanats: une technique d'acquisition de leau*, Translated in Persian by Abolhasane Sarvqad moqadam, Mohammad Hosseine Papoli Yazdī, Āstāne Qodse Ražavī (In Persian).
- Gökce, B., Işık, K., (2014), "Horses and Horse-Breeding in Urartian Civilization", *Ancient West & East* 13, pp.1-28.
- Grayson, A. K., Novotny, J., (2012), *The royal inscriptions of Sennacherib, king of Assyria (704–681 BC), Part1*, Winona Lake, Indiana EISENBRAUNS.
- Hammer, E., (2022), "Role and Characteristics of Irrigation in the", *Irrigation in Early States: New Directions*. Chicago: Oriental Institute Publications, pp. 267-303.
- Harris, M. V., (1989), "Glimpses of an Iron Age Landscape, Plants at Hasanlu" *Expedition*, Vol. 31, No. 2-3, pp.12-23.

- Hayden, B., (1998), " Practical and Prestige Technologies: The Evolution of Material Systems", *Journal of Archaeological Method and Theory*, Vol. 5, pp 1-55.
- Hedayati Dezfoli, A., Kakavand, R., (2012), "Climatic Zoning of Qazvin Province", *Journal of Meteorological Organization*. Vol. 36, 77-76, pp 59-66 (In Persian).
- Ībn Ḥawqal, (1986), (*Sūrat ul-Ard*) Historical geographic of Iran in 4th. Centry A.H., Translated in Persian by Jafar Shear, Tehran, Amīr Kabīr Publishers (In Persian).
- Īstakrī, Abū Īshāq Ebrāhīm, (1961), *Masālik va Mamālik*, Edited by Iraj Afshar, Tehran, B.T.N.K. (In Persian).
- Janick, J., (2005), "The origin of fruits, fruit growing, and fruit breeding", *Plant Breeding Rev*25, pp.255-320.
- ĵayhānī, A., (1389), *Aṣkal ul - 'Ālam*, Translated in Persian by Abdo - Salame Kateb, Behnašr, Āstān Quds Razavi (In Persian).
- Johnson, A., Earle, T. (2000), *The Evolution of Human Societies: From Foraging Group to Agrarian State*. Stanford: Stanford University Press.
- Khan Fini, N., (2023), *Archaeobotanical studies in Qareh tape Sagzabad in Iron age II and III, Qazvin plain*, Master's thesis in the field of Archaeology-Pre historic tendency, University of Kashan (In Persian).
- Kavosh, H. A., Shirazi, Z., Naseri, R., (2020), "The Archaeobotanical Studies of Tepe Taleb Khan, Sistan, Southeast of Iran (2500-2300 BCE)", *Journal of Research on Archaeometry*, Vol 6 - Issue 1, pp 137-154 (In Persian).
- Kleiss, W., (2010), *Bastam, Excavations in Urartian Fortifications 1977-1978*, Translated in Persian by Faramarze Najde samieī, Tehran, Research Institute of Cultural Heritage & Tourism (In Persian).
- Kroll, S., (2012), "Sargon II's 8th Campaign: A New View on Old Constructs", In the Eighth Campaign of Sargon II: Historical, Geographical, Literary, and Ideological Aspects, ed. O. W. Muscarella and S. Elliyoun. Pp. 11-17. Philadelphia: The Hasanlu Translation Project, 2006.
- Leichty, E., (2011), *The royal inscriptions of Esarhaddon, king of Assyria (680–669 BC)*, Winona Lake, Indiana EISENBRAUNS.
- Lightfoot, D. R., (2000), "The Origin and Diffusion of Qanats in Arabia: New Evidence from the Northern and Southern Peninsula", *The Geographical Journal*, Vol. 166, No. 3, pp. 215-226.
- Luckenbill, D. (1926), *Ancient records of Assyria and Babylonia, Historical records of Assyria: from the earliest to Sargon, vol. 1*, The University of Chicago press.
- Luckenbill, D. (1927), *Ancient records of Assyria and Babylonia, Historical records of Assyria: from the earliest to Sargon, vol. 2*, The University of Chicago press.
- Magee, P., (2005), "The chronology and environmental background of Iron age settlement in southeastern Iran and the question of the origin of the qanat irrigation system.", *Iran Antiqua* 60, pp.217-231.
- Majidzadeh, Y., (2010), *Excavations at Ancient Site of Ozbeki, Vol. 1, Art and Architecture, Tehrān*, Publications of the Directorate of Cultural Heritage Organization of Tehran Province (In Persian).
- Malek Shahmirzadi, Š., (1977)," Preliminary report of first and second excavation of Sagzabad mound, 1970-1971", *Marlik2*, Tehran: Tehran university press, pp 81-98 (In Persian)
- Malek Shahmirzādī, Š., (1994), "Conveying of Thoughts: Egyptian scarab in Qazvin Plain, Iran", *Iranian Journal of Archaeology and History*, Vol.7, No. 1 and 2, pp 66-74 (In Persian).
- Malek Shahmirzadi, Š., (2004), *Prehistoric Iran, Iran from the earliest times to the dawn of urbanism*, Tehran, Organization of cultural heritage, tourism and handicrafts (In Persian).
- Manuel, M., Coningham, R., Gillmore, G., Fazeli, H., (2014), "Societal Change and Sustainability within the Central Plateau of Iran", *Sustainable Development, An Appraisal from the Gulf Region*, Edited by Paul Sillitoe, Berghahn Books, pp. 38-61.
- Manuel, M., Lightfoot, D., Fattahi, M., (2018), "The sustainability of ancient water control techniques in Iran: an overview", *Water History*, Vol.10. pp. 13-30.
- Mashkour, M., (2003), "Equids in the Northern Part of the Iranian Central Plateau from the

- Neolithic to Iron Age: New Zoogeographic Evidence”, Prehistoric Steppe Adaptation and the Horse, Cambridge: McDonald Institute for Archaeological Research, chapter 10, pp. 129-138.
- Mashkour, M., Fontugne, M. and Hatte, C. (1999), ‘Investigations on the evolution of subsistence economy in the Qazvin Plain (Iran) from the Neolithic to the Iron Age’. *Antiquity* 73/279, Pp 65–76.
- Mashkour, M., Fontugne, M., Christine., H.,(2002), “Investigations on the evolution of subsistence economy in the Qazvin Plain (Iran) from the Neolithic to the Iron Age”, *Bāstānpažūhi*, vol9, pp13-21 (In Persian).
- Mashkour, M., Mohaseb Karimlu, F., A., (2010), “Hunting and husbandry in the Ozbaki archaeological Zone (Savojbolagh plain) from the 6th millennium until the Iron Age: Archaeozoological study of Jeiran Tepe, Maral Tepe, Doshan Tepe and Tepe Ozbaki”, in: *The archaeological excavation of Ozbaki*, Vol. 1, Art and architecture, Tehrān, Publications of the Directorate of Cultural Heritage Organization of Tehran Province, pp285-300 (In Persian).
- Matthews, R., Fazeli Nashli, H., (2022), *the Archaeology of Iran from the Paleolithic to the Achaemenid Empire*, London: Routledge.
- Miller, N.F. (2003), “Archaeobotany in Iran, Past and Future” In N. F. Miller & K. Abdi (eds.) *Yeki bud, yeki nabud, Essays on the Archaeology of Iran in Honor of William M. Sumner*. Monograph, Cotsen Institute of Archaeology 48: 8–15. Los Angeles: University of California.
- Mirjafari, H., Allāhyāri, F., Behnia, A. A. and Cheraghi, Z. (2009), Investigating the theory of the origin of aqueducts in Iran, *History of Islam and Iran*, 19(2), 79-102. (In Persian).doi: 10.22051/hii.2014.736
- Mollabeyrami, M., Asgari, m., Zehtabvar., O., Taheri, S., “Classification, Study and Analysis of Animal Bones in Shirtel Area in Qazvin Plain from Bronze Age to Mid-Iron Age”, *Journal of Research on Archaeometry*, Vol.8, No.1, pp 1-20 (In Persian).
- Mollabeyrami, M., Dehpahlavan, M., Zehtabvar, O. (2022), " Categorization, Taxonomy and Analysis of Faunal Remains of Qari Tape of Sagzabad", *Journal of Archaeological Studies*, No. 2, Vol. 14, Serial No. 30.
- Moqimi, N., (2018), *Re-identifying the Socioeconomic Organizations of Human Societies in Tākestān Region during the Fifth and Fourth Millennia B.C.*, PhD Thesis, University of Tehran, Unpublished (in Persian).
- Mostūfi, H., (1983), *Nozhat - ul- Qolūb*, Edited by Guy le Strange, Tehran, Donyā-ye Ketāb (In Persian).
- Negahban, Ezatollah (1977), " Excavation of Qazvin plain, 1971-1972", *Marlik2*, Tehran: Tehran university press, pp 33-52 (In Persian).
- Nouri, R., (2011) *Investigating the water supply system of Qazvin city during the Qajar period*, Master's thesis, University of Tehran, Unpublished (In Persian).
- Oppenheim, A. L., (1965), “On Royal Gardens in Mesopotamia”, *Journal of Near Eastern Studies*, Vol. 24, No. 4, Erich F. Schmidt Memorial Issue. Part Two (Oct., 1965), pp. 328-333.
- Pollard, A. M., Fazeli Nashli, H., Davoudi, H., Sarlak, S., Helwing, B. and Saeedi Anaraki, F. (2013), "A new radiocarbon chro-nology for the north central plateau of Iran from the late Neolithic to the Iron Age". *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 45, pp. 27-50.
- Polybius, (1889), *The Histories of Polybius, Vol II*, Translated from the Text of F. Hultsch, Translator: Evelyn S. Shuckburgh, London and New York: Macmillan.
- Polybius, (2010), *The Complete Histories of Polybius*, Translator: *Paton, W. R., Digireads.com Publishing.*
- Postgate, J. N., (1987), Notes on fruit in the cuneiform sources. *Bul. Sumerian Agr.* III, Cambridge, pp.115-144.
- Qazvīnī, Z., (1994), *Āṭār al-belād Va Aḵbār ul-Ībād*, Translated in Persian by Mirza Jahangire Qajar, Tehrān, Amīr Kabīr Publishers (In Persian).
- Qobadiyani Marūzī, A., (1956), *Safarnāme Nāserkosro*, Edited by Mohammad Dabīre Sīyāqī, Tehrān, Sepehr (In Persian).

- Radner, K., (2003), "An Assyrian view on the Medes", Continuity of empire (?): Assyria, Media, Persia, History of the Ancient Near East Monographs 5, Padova 2003, pp. 37-64.
- Reade, E. J., (1979), "Hasanlu, Gilzanu, and Related Considerations", *Archaeologische Mitteilungen aus Iran* 8 and 12, pp. 175-182.
- Reade, E. J., (1995), "Iran in the Neo-Assyrian Period", *Neo-Assyrian geography*, Roma: Università di Roma, Dipartimento di scienze storiche, archeologiche e antropologiche dell'Antichità, pp. 31-44.
- Rümlü, İ., (1978), *Aḥsan l-Tawārīk*, Edited by Abdolḥossein Navāei, Tehran, Babak Publications (In Persian).
- Saeedian, S., Firoozmandi, B., (2017), "From Mount Silhazu to Mount Bikni: Historical Geography of Media in the Neo-Assyrian Period", *Journal of Archaeological Studies*, Volume 8, Issue 2, pp 71-89 (In Persian).
- Salesse, E., (2001), Du nouveau à propos des galeries de captage émergentes. Quelques réflexions sur les actes du séminaire du Collège de France de mars 2000. Pierre Briant (éd.), *Irrigation et drainage dans l'Antiquité. Qanats et canalisations souterraines en Iran, en Égypte et en Grèce (Séminaire du Collège de France, mars 2000)*. *Topoi*, 11, pp. 711-736.
- Scheiblecker, M., Fassbinder, J. W. E., Becker, F., Asandulesei, A., Gruber, M., Kaniuth, K., (2017), "A king and his paradise? A major Achaemenid garden palace in the Southern Caucasus", 12th International Conference of Archaeological Prospection, Edited by Benjamin Jennings, Christopher Gaffney, Thomas Sparrow and Sue Gaffney, University of Bradford
- Schmidt, A., Fazeli, H., (2007), "Tepe Ghabristan: A Chalcolithic Tell Buried in Alluvium", *Archaeological Prospection*, Volume 14, Issue 1, pp. 38-46.
- Semsar Yazdi, A. A., Labbaf Khaneiki, M., (2017), *Qanat knowledge: construction and maintenance*, Springer.
- Sevin, V., (2000), "*Urartian Gardens*", *Bulletin*, Volume 64 - Issue 240, pp. 395-406.
- Sharifi, A., Djamali, M., Peterson, L.C., Swart, P. K., Guadalupe Pulido Ávila, M., Esfahaninejad, M., de Beaulieu, J. L., Lahijani, H. A. K., Pourmand, A., (2023), "The rise and demise of Iran's Urmia Lake during the Holocene and the Anthropocene: "what's past is prologue", *Regional Environmental Change* 23, 121.
- Sharifi, A., Pourmand, A., Canuel, E., Ferer-Tyler, E., Peterson, L.C., Aichner, B., Feakins, S. J., Daryaei, T., Djamali, M., Naderi Beni, B., Lahijani, H. A. K., Swart, P. K., (2015), "Abrupt climate variability since the last deglaciation based on a high-resolution, multi-proxy peat record from NW Iran: The hand that rocked the Cradle of Civilization?", *Quaternary Science Reviews* 123, pp.215-230.
- Shirazi, Z., Tengberg, M., (2012), "Vegetation and Wood Exploitation at Tape Sialk from the Neolithic to the Iron Age", In: Shahmirzadi, S.M. (Ed.), *The Villagers of Sialk*. Research Center of Iranian Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization, Tehran, pp. 17-26.
- Shirazi, Z., (2019), 'Vegetal resources of southern Sistan during the third millennium BC, based on the archaeobotanical evidence at Shahr-i Sokhta', in S.M.S. Sajjadi and E. Ascalone (eds) *A Collection of Papers on Shahr-i Sokhta*. Tehran: Pishinpajouh, pp 285-332 (In Persian).
- Shirazi, Z., Tengberg, M., Maškūr, M., Mollāh Šālleḥi, İ., (2006), "Preliminary report of Archaeobotanical studies in Tepe Zāqeh: an attempt to reconstruct the vegetation of the Qazvin plain in the 6th millennium BC", *Archaeology*, Issue 4, pp. 127-134 (In Persian).
- Shirvani, Z., (without date), *Bostān-O- Sīyaḥa*, Vol.1, Tehran, Sanāie Library (In Persian).
- Sohbati, R., Fattaḥi, Fazeli Nashli, H., Quigley, M., Schmidt, A., Azīzi, ğ., Maqsūdi, M., (2011), "Cheskin blind thrust and its probable effect on the missing millennium (Qazvin plain)", *The Journal of Earth and Space Physics*, Volume 37, Issue 2, pp 17-31 (In Persian).
- Strabo, (2003), *Strabon's Geographik*, Translated in Persian by Homayoun Sanatizadeh, Tehran, Mahmoud Afshar Foundation (In Persian).
- Tadmor, H., Yamada, Sh. (2011), *The Royal Inscriptions of Tiglath-pileser III (744–727BC), and Shalmaneser V (726–722BC), Kings of Assyria*, Eisenbrauns.

- Taher Khani, M., (2020), "Analysis of the effects of water shortage on grape production in the rural areas of Takestan", Volume 9, Issue 31, pp 241-257 (In Persian).
- Talaei, H., (2010), "Iron age of Iran", Tehran: Samt (In Persian).
- Tehrānfār, S., Survey of the Historical sites of Boin Zahra, Master's thesis, University of Tehran, Unpublished (In Persian).
- Tengberg, M., Vahdati, A. A., Ferankfort, A. P., Shirāzi, Z., (2011), "Archaeobotanical Studies at Tepe Damghani, Sabzevar", Iranian Journal of Archaeology and History (IAH), 2011, vol. 25/1, pp. 10-16 (In Persian).
- Traina, G., (2023), "The Satrapies of the Persian Empire: Media and Armenia", In The Oxford History of the Ancient Near East, Volume V: The Age of Persia, Edited by Karen Radner, Nadine Moeller, and D. T. Potts, Oxford University Press, pp.556-591.
- Varjāvand, P., (1970), The land of Qazvin, Tehran, Anjomane Ātār-e mellī (In Persian)
- Wick, L., Lemcke, G., Sturm, M., (2003), "Evidence of Lateglacial and Holocene climatic change and human impact in eastern Anatolia: high-resolution pollen, charcoal, isotopic and geochemical records from the laminated sediments of Lake Van, Turkey", The Holocene 13, pp. 665-675.
- Wilkinson, T. J., Bouchard, R., Ertsen, M. W., Gillmore, G., Kennet, D, Magee, P., Rezakhani, Kh., Schacht, T. D., (2012), "From human niche construction to imperial power: long-term trends in ancient Iranian water systems", Water Hist 4, pp.155-176.
- Wiseman, D. J., (1983), "Mesopotamian Gardens" , Anatolian Studies , Vol. 33, Special Number in Honour of the Seventy- Fifth Birthday of Dr. Richard Barnett (1983), pp. 137-144.
- Ya'qūbī, A., (1977), Al-boldān, Translated in Persian by Moḥammad Ebrahim Ayati, Tehran, B.T.N.K. (In Persian).
- Zimansky, P., (1985), Ecology and Empire: The Structure of the Urartian State, Studies in Ancient Oriental Civilization 41, Chicago: Oriental Institute.
- Zohary, D., Hopf, M., Weiss, E.,(2012), Domestication of Plants in the Old World The origin and spread of domesticated plants in south-west Asia, Europe, and the Mediterranean Basin, Fourth Edition, Oxford University Press Inc., New York.



**The first Qanats of the Qazvin Plain
(Based on Archaeological Findings and Written Sources)¹**

Mostafa Dehpahlavan²
Saman Babazadeh³

Received: 2024/07/20
Accepted: 2025/01/02

Abstract

Qanat is one of the most important human-developed technologies that played a significant role in the growth and development of the communities residing in Iran. Most researchers believe that the first qanats were built in the first half of the first millennium BC. Iran is considered the most important candidate for the emergence, and spread of this valuable technology due to the large number of qanats the advanced construction technology and the culture associated with them. Nevertheless, independent archaeological research on the origins of the earliest qanats in Iran is very limited, and the Qazvin Plain is no exception to this. From the written records and the available archaeological evidence, it can be deduced that this technology was utilized by the communities residing in the Qazvin Plain during the Achaemenid period. Although there is no direct evidence of pre-Achaemenid qanats in the region, factors such as a climatic drought event, population growth, intensified political competition, the expansion of livestock farming (particularly horse breeding), the development of orchards, and the construction of paradises (royal gardens) suggest that the necessary motivations and incentives for the construction of this technology were present in the second half of the 7th century BC in the region.

Keywords: Qanat, Kariz, Qazvin Plain, First millennium BC

1. DOI: 10.22051/hii.2025.47155.2930

2. Associate Professor, Department of Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. (Corresponding Author) Mdehpahlavan@ut.ac.ir

3. PhD in Archaeology, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Babazadeh.saman@gmail.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۹۷-۱۲۰

تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایران از کار زنان (از انقلاب مشروطه تا ۱۳۳۲ش)^۱

حسن رجیبی فرد^۲، کریم سلیمانی دهکردی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۱

چکیده

با انقلاب مشروطه تلاش برای حضور زنان در جامعه و تغییر جایگاه آنان آغاز شد. در آغاز بر این موضوع تأکید می‌شد که با آموزش می‌توان عقب‌ماندگی زنان و دختران را جبران و آنها را آماده پذیرش نقش‌های جدید کرد. در این رویکرد، وظیفه زنان کار در خانه و تربیت فرزندان بود. این رویکرد علی‌رغم تغییر جایگاه زنان، در دوره رضاشاه هم با شدت بیشتری اجرا شد. با سقوط رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ش و آزادی فضای سیاسی، گروه‌ها و فعالان زن به دنبال تغییر نقش و احقاق حقوق زنان برآمدند. یکی از مصادیق تغییر ذهنیت نخبگان جامعه ایرانی، موضوع اشتغال زنان بود. این مقاله با روش کارکردگرایی ساختاری و با تأکید بر مطبوعات، به این پرسش پرداخته است که نخبگان جامعه ایران در آن دوره چه درکی از کار زنان داشتند؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که با وجود تلاش‌های صورت گرفته، گفتار غالب بر کار خانگی زنان و ایفای نقش مادری توسط آنها تأکید داشته و به نقش اقتصادی و اشتغال زنان توجه چندانی نداشته است.

واژه‌های کلیدی: کار خانگی، کار زنانه، حقوق زنان، آموزش زنان، تربیت فرزندان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2025.48503.2974

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
hrf3011@gmail.com

۳. دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
soleimanyk@gmail.com

مقدمه

انقلاب مشروطه نه تنها در عرصه سیاسی، بلکه بنیان‌ها و ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی را دستخوش تحولات گسترده کرد. در نظام جدید، زنان نیز به عنوان یک نیروی جدید اجتماعی ولو به‌طور اندک ظاهر شدند. در دوره‌های پیشین نیز زنان نخبه و نزدیک به هرم قدرت، در ساخت سیاسی سنتی نفوذ و قدرت داشتند، اما نقش‌آفرینی سایر زنان در عرصه اجتماع و سیاست مدرن، با مشروطه آغاز شد.

در ذهنیت منورالفکران و نخبگان ایران، همواره ناآگاهی و حضور نداشتن زنان در عرصه‌های اجتماعی، یکی از دلایل عقب‌ماندگی ایران معرفی می‌شد. از همین رو، مبارزه با این وضع به یکی از اهداف جریان‌های متجدد تبدیل شد. با انقلاب مشروطه، تأسیس مدارس دخترانه گسترش یافت. این مدارس یکی از عوامل اصلی تغییر سیمای اجتماعی ایران به‌خصوص در حوزه زنان بود. بسیاری از فعالان زن از این مدارس رشد کردند و به ارتقای وضع زنان ایران کمک کردند. تصور غالب این بود که افزایش سطح سواد و آگاهی زنان ایرانی می‌تواند به تغییر موقعیت آنها منجر شود. از این منظر فعالان زنان نگاهی تک‌بعدی داشتند و اهمیت ذهنیت سنتی جامعه و استقلال اقتصادی را نادیده می‌گرفتند. آنها درکی از این موضوع نداشتند که نوع نقش اقتصادی زنان می‌تواند به بازتعریف نقش و جایگاه زنان در جامعه کمک کند.

زنان در جامعه نقش دوگانه‌ای ایفا می‌کنند. از یک سو، وظیفه تعلیم و تربیت فرزندان و حفظ امور خانه را دارند و از سوی دیگر، با کار کردن در بیرون از خانه، می‌توانند به چرخ اقتصاد جامعه یاری رسانند. هر یک از این عرصه‌ها به خودی خود اهمیت بسزایی دارد. در عین حال، امکان خلط نقش‌ها و ناکارآمدی نیز وجود دارد. تعارض میان این دو نقش یعنی مادری و نیروی مولد، یکی از مسائلی بود که جامعه ایران همانند همه جوامع نظیر خود، با آن مواجه بود. این مواجهه صرفاً مربوط به عرصه اقتصادی نبود، بلکه عرصه فرهنگ و سیاست را نیز در برمی‌گرفت و در نگاه کلان‌تر عرصه‌ای برای جدال قدیم (سنت) و جدید (تجدد) نیز بود. در واقع، کار زنان را هم باید در چارچوب تغییر مناسبات جامعه ایران و گذار از عصر سنت فهمید. با مواجهه جامع و نخبگان ایران با تمدن غرب، نوع نگاه و ذهنیت آنان به زنان نیز تغییر کرد و کار زنان متأثر از این تحول، دگرگون شد. در این دوره جدال برای حجاب، آموزش زنان، مشارکت سیاسی، حق انتخاب کردن و انتخاب شدن زنان و در مجموع آنچه به عنوان حقوق زنان می‌شناسیم، در سطح جامعه جریان داشت و جریان‌های سیاسی، مذهبی و فرهنگی هر یک برحسب ایدئولوژی و عقاید خو، به بحث درباره آن می‌پرداختند. در واقع، با

فروپاشی نظم اقتصادی کهن و ورود زنان به بازار کار جدید، توجهات به مسئله حقوق زنان جلب شد و اساساً چنین مسئله‌ای موضوعیت پیدا کرد. اشتغال زنان یکی از این عرصه‌های جدال بود. در این مقاله تلاش شده است این بحث، پیشینه و مراحل تحول آن در اندیشه نخبگان جامعه، مورد بررسی قرار گیرد.

آثار منتشرشده درباره زنان کمتر به بحث کار زنان و ذهنیت نخبگان جامعه ایران درباره آن، به‌خصوص در سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ پرداخته‌اند. مرضیه حسینی سیاست‌های جنسیتی دوره رضاشاه و وضعیت اشتغال زنان در این دوره را بررسی کرده است.^۱ سیمین فصیحی به نقش مشروطه در عمومی کردن خواسته‌های زنان و خروج آنان از عرصه‌های خصوصی پرداخته است.^۲ والتین مقدم سعی کرده است جایگاه زنان عامه را در روش تولید و بازآفرینی نظام مردسالاری نشان دهد.^۳ علیّه جوانمردی در رساله دکتری خود با عنوان «تعاملات و مناسبات زنان با دنیای غرب؛ از جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم»^۴ به تلاش زنان نخبه برای مطرح کردن موضوع اشتغال زنان اشاره کرده، اما به زنان کارگر اشاره چندانی نکرده است. در این زمینه بیشتر مطالعات بر روی کار و کارگران مرد انجام شده یا جنبه‌های دیگری از مسائل زنان مورد توجه قرار گرفته است. پرسش اصلی این مقاله ناظر به وضعیت اشتغال زنان ایرانی است. هدف این مقاله فهم زمینه‌ها و کارکردهای اجتماعی اشتغال زنان و تحول ذهنیت جامعه نسبت به این موضوع است.

مبانی نظری شکل‌گیری نخستین تئوری‌ها در مورد کار زنان، پس از تحولاتی بود که در انقلاب صنعتی رخ داد و مسائلی برای آن جوامع ایجاد کرد. به موازات آن، تلاش‌هایی برای رفع تبعیض و تدوین قوانین برای کار زنان صورت گرفت. این روند به این شکل در ایران هیچ‌گاه رخ نداد. با این حال، می‌توان از الگوها و نظریه‌های مرتبط برای فهم و صورت‌بندی بهتر کار زنان در ایران استفاده کرد.

جامعه‌شناسان کلاسیک معتقد بودند زن باید همیشه نقش معینی در درون خانه ایفا کند و با هر نوع کار خارج از خانه مخالف بودند. آنها معتقد بودند وظیفه فطری زن، خانه‌داری و نگهداری و تربیت فرزندان در خانه است (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۲۷۰). در این مقاله با روش

۱. مرضیه حسینی (۱۴۰۱)، وضعیت اشتغال زنان در دوره رضاشاه، تهران: نشر تاریخ ایران.

۲. سیمین فصیحی (زمستان ۱۳۸۹)، «از خلوت‌خانه تا عرصه اجتماع؛ رویارویی زنان با «دوگانگی طبیعت و فرهنگ» از انقلاب مشروطیت تا پایان دوره قاجار»، تاریخ اسلام و ایران، شماره ۸، صص ۱۱۵-۱۳۸.

3. Valentine M. Moghadam (Summer-Autumn 2000) "Hidden from History? Women Workers in Modern Iran", *Iranian Studies*, vol.33, No. 3/, pp. 377-401.

۴. علیّه جوانمردی (۱۴۰۲) «تعاملات و مناسبات زنان با دنیای غرب؛ از جنگ جهانی اول تا جنگ جهانی دوم»، رساله دکتری، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین.

کارکردگرایی ساختاری ۱ و با تأکید بر نظریه تالکوت پارسونز، این موضوع بررسی شده است. در کارکردگرایی، نهادهای اجتماعی براساس پیامدهایی که برای جامعه به دنبال دارند، بررسی می‌شوند. براساس این رویکرد، نهادهای اجتماعی در حفظ ثبات جامعه سهیم‌اند (ادگار و سجویک، ۱۳۹۷: ۴۳). یکی از این نهادها، نهاد خانواده است. در بین جامعه‌شناسان کارکردگرا، تالکوت پارسونز بیشتر از دیگران به نهاد خانواده و نقش‌های جنسیتی زنان و مردان پرداخته است (پارسونز، ۱۳۶۳: ۷۲۵).

از نظر پارسونز، در خانواده هسته‌ای، وظیفه اشتغال و کسب درآمد برعهده مرد است و زن وظیفه خانه‌داری و تربیت کودکان را برعهده دارد. به عقیده پارسونز، این الگو باعث می‌شود تا یک خانواده کارکرد اصلی خود، یعنی جامعه‌پذیری کودکان و تثبیت شخصیت را به درستی انجام دهد. از سوی دیگر، این نقش اقتصادی باعث یکپارچگی خانواده و در نهایت، یکپارچگی اجتماعی می‌شود. براساس این الگو، اشتغال زنان باعث برهم خوردن ساختار طبقاتی و اجتماعی می‌شود و زمانی که زنان به سمت شغل و استقلال اقتصادی بروند، هسته خانواده از هم می‌پاشد (Parsons, 1956). از این رویکرد می‌توان برای فهم ذهنیت و اندیشه غالب نخبگان ایران در آن دوره استفاده کرد.

از این منظر می‌توان موضوع کار زنان را از چند جنبه بررسی کرد: نقش مادری، جدال کار خانگی و کار صنعتی، وضعیت کارمندان زن و وضعیت کودکان و زنان کارگر.

آموزش و مادری، مهم‌ترین مسئولیت زنان در دوره مشروطه

در نظام تقسیم کار سنتی، وظیفه زن اداره امور خانه و تربیت فرزندان بود و مرد وظیفه کار کردن در بیرون از خانه را برعهده داشت. به عبارتی، مهم‌ترین مشغله زنان در دوره قاجار مربوط به زایمان و تربیت فرزندان بود (اتحادیه، ۱۳۸۸: ۳۶؛ عاملی رضایی، ۱۳۸۹: ۱۷۷) و عقیم بودن زن «بزرگ‌ترین مصیبت‌ها» تلقی می‌شد (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۵۳). در ایران مشروطه، مطبوعات زنان به دلیل شرایط اجتماعی همچنان بر اهمیت نهاد خانواده و کار خانگی تأکید داشتند. «نشریه دانش» هدف خود را افزایش دانش خانه‌داری و آموختن «رسم شوهرداری» عنوان می‌کرد (دانش، ۱۳۲۸ق: ۱). «جمعیت نسوان وطنخواه» بر این نکته تأکید می‌کرد که «زینت اصلی زن» خانه‌داری است (جمعیت نسوان وطنخواه، مرداد و شهریور ۱۳۰۳: شماره ۵ و ۶، ص ۵). برخی دیگر «نصف ترقی مملکت را بسته به دانستن زن‌ها» می‌دانستند (باغدار دلگشا، ۱۳۹۵: ۱۵۷). می‌توان گفت نشریات این دوره به هويت سنتی زن حمله نمی‌کردند. آنها

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۰۱

در درون همان نظام معرفتی، بر به کارگیری دو عنصر علم‌گرایی مدرن و عقل تأکید داشتند (ترابی فارسانی، ۱۳۹۵: ۷۴).

صحبت کردن از حقوق زنان در آن دوران، کار آسانی نبوده است. حتی برخی مشروطه‌خواهان به دلیل حساسیت نیروهای سنتی، از طرح این موضوع خودداری می‌کردند (احمدی خراسانی و اردلان، ۱۳۸۲: ۳۷۹). به تعبیری تنها شغلی که حکومت برای زنان در آن دوران به رسمیت می‌شناخت، پیوستن به «صنف فاحشه‌ها» بود (ناطق، ۱۳۵۸: ۴۶). با این حال، برخی از نخبگان و جریان‌های سیاسی به‌طور جسته و گریخته به بحث کار زنان می‌پرداختند. «ایران نو» در مقاله‌ای به انتقاد از مساوی نبودن حقوق کارگران زن و مرد پرداخت و آن را بی‌عدالتی آشکار دانست (ایران نو، ۴ صفر ۱۳۲۹: شماره ۵۸، ص ۴). اوتیس سلطان‌زاده از زنانی یاد کرد که در کشتزارهای برنج و تنباکو روزانه دوازده ساعت کار می‌کردند، اما دستمزدهای اندکی می‌گرفتند (شاکری، [بی‌تا]: ۱۰۵/۴). حزب «اجتماعیون اتحادیون ایران» از ضرورت کار زنان در کنار مردان سخن می‌گفت (اتحادیه، ۱۳۶۱: ۱۶۵). «روزنامه شکوفه» کار کردن را وظیفه مشترک زنان و مردان می‌دانست (شکوفه به انضمام دانش، ۱۳۷۷). ابراهیم مهدوی نیز از ضرورت دخالت زنان در امر کار و تولید سخن گفته و آن را مقدم بر اصلاحات دیگر دانسته است (نامه فرنگستان، نوامبر و دسامبر ۱۹۲۴: شماره ۷ و ۸، صص ۳۵۸-۳۵۹). مجله «نامه فرنگستان» در مقاله‌ای خواستار مساوات زنان و مردان در همه امور اجتماعی و اقتصادی، از جمله انتخاب شغل شده بود (همان، اکتبر ۱۹۲۴: شماره ۶، ص ۲۸۷).

در این دوره، امکان طرح بحث درباره کار زنان به خاطر شرایط ذهنی و عینی جامعه چندان فراهم نبود، بنابراین مهم‌ترین مطالبه زنان در دوران مشروطه، حق آموزش برای زنان بود. در این ذهنیت، چنین تبلیغ می‌شد که جامعه ایران عقب‌مانده است و تنها راه حل آن، سوادآموزی مادران و زنان است تا از این طریق مردان و زنانی آگاه تربیت کنند.

ایفای نقش مادری؛ کارکرد زنان در دوره رضاشاه

با شروع روند نوسازی ایران در دوره رضاشاه، موقعیت اقتصادی زنان ایران تضعیف شد؛ زیرا به دلیل ایجاد صنایع، زنان تا حد زیادی دسترسی به ابزار تولید اقتصاد خانگی را از دست دادند (بهرامی تاش، ۱۳۹۹: ۱۱۳). در دوره رضاشاه نیز گفتار رسمی بر این نکته تأکید داشت که وظیفه زن ایرانی، ایفای نقش مادری است. در این رویکرد، زن ایرانی باید وظایف خود در خانه را انجام می‌داد و فرزندان میهن‌پرست تربیت می‌کرد (بامداد، ۱۳۱۰: ۴۳). این رویکرد در اندیشه نخبگان این دوره به کرات مشاهده می‌شود. نورالهدی منگنه که از مؤسسان «جمعیت

نسوان وطنخواه» بود، در این باره نوشته است: «باید مادران و خانواده‌ها را اصلاح کرد و مادران آزموده تهیه و تحویل جامعه داد» (منگنه، ۱۳۴۴: ۳۱). این جمعیت برخلاف انجمن‌های مشروطه می‌خواست با همه طبقات جامعه در ارتباط باشد، اما در عمل محدود به زنان طبقه‌های بالا بود (خسروپناه، ۱۳۹۷: ۱۷-۱۸). حتی احمد کسروی معتقد بود زنان را به کارهای مردانه نباید راه بدهند (پیمان، فروردین ۱۳۱۳: شماره ۹، ص ۱۶)؛ زیرا هم باعث تباهی زنان می‌شد و هم عرصه را برای مردان تنگ می‌کرد (کسروی، ۱۳۲۴: ۱۸). در دوره رضاشاه نهادهای دولتی بر فعالیت زنان کنترل داشتند که اوج آن در کانون بانوان دیده می‌شود و زنان را از فعالیت سیاسی منع می‌کرد (فتحی، ۱۳۸۳: ۱۳۰). در همین دوره، یکی از زنان در روزنامه اطلاعات نسبت به برنامه آموزشی دختران اعتراض کرده بود و عقیده داشت این برنامه درسی مانع از اشتغال زنان می‌شود (اطلاعات، ۵ دی ۱۳۰۷: شماره ۵۴۹، ص ۲). حتی در کتب درسی آن دوره آمده بود «طبیعت زنانه» اداره امور منزل و تربیت فرزندان را به کار کردن در بیرون ترجیح می‌دهد (بامداد، ۱۳۱۰: ۴۲-۴۳). این رویکرد حتی در نمایش‌های این سازمان مشاهده می‌شد. این سازمان، نمایشی با عنوان «لطیفه‌خانم خانه‌دار» اجرا کرد که در «ستایش وظیفه‌شناسی و خانه‌داری بانوان» بود (ستاری، ۱۳۹۴: ۷۹).

جریان رسمی و دولتی‌ای که در زمینه زنان فعالیت می‌کرد، مبارزات و فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی زنان مستقل را از مسیر طبیعی خود خارج کرد. در واقع، مسائل اصلی زنان ایران با مسائلی که این جریان‌ها تبلیغ می‌کردند، تفاوت داشت. ایران ایرانی در کنگره زنان مسلمان گفت در هیچ دوره‌ای هیچ حکومتی برای رهایی طبقات فرودست از جمله زنان تلاشی نکرده است و «آزادی زن باید به دست خود زن تحصیل شود و تا زمانی که زنان استقلال مالی پیدا نکنند، نمی‌توانند به حقوق خود دست پیدا کنند (سلامی و نجم‌آبادی، ۱۳۸۴: ۱۳۹-۱۴۰). «روزنامه پیکار» به انتقاد از فعالان زن در دوره رضاشاه پرداخت. این روزنامه معتقد بود این فعالان، مسائل زنان را به امور سطحی تقلیل می‌دهند و در نهایت، زن را لایق کُلفتی معرفی می‌کنند (پیکار در برلین، دوره روزنامه پیکار، ۱۳۱۰: ۶۳).

برخی از گروه‌ها و افراد جامعه مخالف این عقیده و خواستار کار زنان در خارج از خانه بودند. جنبش‌ها و جمعیت‌های مرتبط با زنان، طی سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۱۰ش. با جریان‌های کمونیستی ایران ارتباط داشتند. برخی از این جمعیت‌ها خواهان حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و برابری حقوق برای زنان بودند (محمدی، [بی‌تا]: ۴). جعفر پیشه‌وری معتقد بود جنبش زنان در این دوران مطلقاً به موجودیت زنان کارگر و زحمتکش اعتقادی نداشت (پیشه‌وری، ۱۳۷۸: ۱۰-۱۱). «مجله ستاره سرخ» نیز از زنان رنجبر ایرانی خواست با پیوستن به این فرقه،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۰۳

خود را از «طوق بندگی» رها سازند (روزنامه ستاره سرخ، ۱۹۹۲: ۱۵۵).

با روی کار آمدن رضاشاه، امکان ورود زنان به نظام اداری فراهم شد. در نظم جدید که با اصلاح نظام دیوانی ایران نیز همراه بود، برخی از زنان توانستند مشاغلی در ادارات به دست آورند (نقش جهان، ۲۰ تیر ۱۳۲۴: شماره ۲۴۲، ص ۱). از سال ۱۳۱۴ راه برای اشتغال زنان در ادارات دولتی باز شد. ظهور گروهی به نام «زنان کارمند» محصول این دوره است (رجایی، ۱۳۹۶: ۱۶۴/۲). در ذهنیت روشنفکران و توده مردم، نقش اصلی زن در این دوره منحصر به کار خانگی و نهایتاً تربیت فرزندان میهن پرست می شد و اساساً صحبت چندانی از کار زنان به میان نمی آمد.

در این دوره، زنان زیادی پا به پای مردان در صنایع اصفهان کار می کردند. کارخانه وطن در سال ۱۳۱۰ دارای ۵۲ کارگر ۱۱-۱۶ ساله دختر و پسر، ۱۳۵ کارگر زن و ۳۲۰ کارگر مرد بود. بافت فرهنگی و سنتی هر شهر در کنار نیاز به نیروی کار زنان، در استخدام و اشتغال آنها مؤثر بود. برای مثال، در کاشان و در کارخانه های مخملبافی توکلی و علوی و سایر بنگاه های کوچک و بزرگ صنعتی و تجاری، هیچ کارگر زنی وجود نداشت (حسینی، ۱۴۰۱: ۳۶۱). البته دولت به زنان کارگری که حجاب خود را برمی داشتند، امتیازاتی نیز می داد. در صنایع نساجی اصفهان بیشتر زنان در بخش پنبه پاک کنی مشغول به کار بودند. آنها با وجود ساعات کار طولانی و تغذیه نامناسب، هیچ گاه از امکانت بهداشتی نظیر ماسک و دستکش برخوردار نبودند. در عین حال، حاضر به کشف حجاب هم نبودند. تنها هنگامی که زنان کارگر حجاب خود را برداشتند، دستکش و لباس مخصوص به آنها تعلق گرفت (حسینی، همان، ۶۷).

خودآگاهی از وضعیت خود و شکل گیری تشکل حقوقی

به موازات برقراری روابط ایران با غرب و تغییر شرایط سیاسی، زنان ایرانی به عقب ماندگی خود آگاه شدند و درصدد تغییر شرایط برآمدند. در واقع، ابتدا این مسئله در ذهنیت نخبگان و زنان متجدد رخ داد و تا مدت ها عینیت پیدا نکرد. تغییر ذهنیت درباره زنان، مصادیق زیادی داشت: گسترش مدارس، کشف حجاب، توجه به آموزش زنان و تربیت مادران. توجه به حقوق زنان در زمینه ازدواج و مواردی از این دست نشان از تحول در فهم عمومی و ذهنیت جامعه داشت. یکی از مصادیق آن، کار زنان بود که در ادامه به آن اشاره شده است.

پیشه وری از نخستین کسانی بود که نسبت به این وضع اعتراض کرد. وی گفت ایران یکی از کشورهای است که برای تمام کارگران و زحمت کشان هیچ قانونی وضع نشده است (پیشه وری، ۱۳۷۸: ۱۱). «مجله دنیا» وضعیت زنان ایران را محصول «شرایط نظام تولیدی

۱۰۴ / تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایران از کار زنان (از انقلاب مشروطه تا ۱۳۳۲ش) / رجبی فرد و ...

جامعه» می‌دانست (مؤمنی، ۱۳۸۴: ۴۴-۴۵). این مجله معتقد بود تا زمانی که زنان ایران استقلال اقتصادی نداشته باشند، صحبت از آزادی نسوان بیهوده است (دنیا، تیر ۱۳۱۳: شماره ۶، ص ۱۸۵).

در دوره رضاشاه با وجود کشف حجاب و تصویب قوانینی به نفع زنان، یک نوع «فمینیسم دولتی» را شاهدیم (فصیحی و حسینی، ۱۳۹۸: ۳۸). در واقع، برخلاف دوره‌های قبل در این دوره، دولت متولی حرکت زنان شد و آن را از مسیر مستقل و طبیعی خود خارج کرد (خطابه‌های کانون بانوان، ۱۳۱۴: ۱۲). با این حال، تأکید آثار رسمی و گفتار مسلط این دوره، بر این بود که زنان ایرانی وظیفه دارند در خانه کار کنند و با تربیت «فرزندانی میهن‌پرست» به کشور خدمت کنند.

طی سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ش، جامعه و به دنبال آن زنان توانستند فعالیت سیاسی را از سر بگیرند. به تعبیر مریم فیروز، زنان و کارگران به حقوق خود پی بردند و متوجه شدند باید از حق خودشان دفاع کنند (فیروز، ۱۳۷۳: ۱۰۵). زمانی در سال ۱۳۰۰ «یعقوب انوار» وجود طبقه کارگر در ایران حتی در میان مردان را انکار می‌کرد، اما حدود بیست سال بعد، «امان‌الله اردلان» وزیر پیشه و هنر، در قانون کار پیشنهادی خود صحبت از حقوق زنان و کودکان کارگر کرد و دو ماده را به آن اختصاص داد. زنان توانستند در اداره‌ها مشغول به کار شوند و برخی از آنها نظیر «عظمی عدل» رئیس اداره شدند (عدل، [بی‌تا]: ۱۶۳). برخی از زنان در این دوره به درستی متوجه شده بودند که «استقلال اقتصادی زن ضامن شئون اجتماعی اوست» و بر لزوم کار کردن و استقلال اقتصادی تأکید می‌کردند (علوی، [بی‌تا]: ۶۵).

نشریات زنان سعی کردند بازتعریفی از جایگاه و نقش زن ارائه دهند. آنها می‌خواستند مظهر افکار یک زن برجسته ایرانی گردند و زنان را نسبت به مسائل خود آگاه سازند (بانو، آذر ۱۳۲۳: شماره ۴، ص ۱). آنها با انتشار مقاله‌هایی درباره پیشرفت زنان در اروپا، به مقایسه وضعیت زنان این جوامع و ایران می‌پرداختند. آنها به خوانندگان چنین القا می‌کردند که دلیل ترقی این جوامع، استفاده از زنان است. همچنین با معرفی زنان موفق، سعی می‌کردند ذهنیات غلط و تصورات سنتی از زنان و جایگاه آنها را رد کنند (عالم زنان، آبان ۱۳۲۳: شماره ۵، ص ۱۳). عالم زنان در مقاله‌ای نوشت جنگ جهانی دوم نشان داد که زنان می‌توانند علاوه بر انجام کار خانگی خود، در صنایع و محیط خارج از خانه نیز نقش‌آفرینی کنند و زنان بدون تبعیض می‌توانند سایر مشاغل را بهتر از مردان انجام دهند (عالم زنان، شهریور ۱۳۲۳: شماره ۳، ص ۱).^۱

۱. تغییر جایگاه و تغییر نگاه جامعه به کارگران، مختص ایران نبود. در انگلستان نیز پس از دوره‌ای که به کارگران به عنوان موجوداتی زائد نگاه می‌شد، نگاه‌ها تغییر کرد و آنها توانستند جایگاه خود را در جامعه آنجا بهبود

این خودآگاهی از اهمیت زنان کارگر، منحصر به زنان نبود، بلکه مردان هم متوجه اهمیت آن شده بودند. نشریه «بیداری ما» به نقل از یک کارگر مرد نوشت: «اگر زنان ایران با ما همراه بودند، قدرت ما پنج برابر می‌شد. آنهایی که زنان را خانه‌نشین و خرافاتی می‌کنند، می‌دانند که از این راه می‌شود توده ایران را فلج کرد» (بیداری ما، مهر ۱۳۲۴: شماره ۴، ص ۱۴). نشریه «جهان زنان» نوشت لایحه بیمه جدید، بسیاری از زنان کارگر را در برنمی‌گیرد و محدود به برخی کارگران است (جهان زنان، ۴ بهمن ۱۳۳۱: شماره ۳۱، ص ۶). روزنامه «جهان تابان» در بیانیه‌ای از زنان کارگر خواست تا از اعتصاب کارگران خوزستان حمایت کنند (جهان تابان، ۱۹ فروردین ۱۳۲۹: شماره ۲۷، ص ۱). بیداری ما همچنین مباحث زیادی را به «بی‌حقی زنان» اختصاص داد. این مجله از زنان خواست با این «فساد خانمان‌سوز» مبارزه کنند و دستمزد کارگران را معتدل کنند (بیداری ما، تیر ۱۳۲۴: شماره ۱۳، صص ۴-۶). یکی از زنان در نامه‌ای به مجله «جهان زنان» نوشت: «من باور نمی‌کنم که خداوند مرا تنها برای خانه‌داری و بچه‌داری آفریده باشد» (جهان زنان، ۲ اسفند ۱۳۳۰: شماره ۱۵، صص ۱، ۵). زنان به این باور رسیده بودند تا زمانی که استقلال اقتصادی نداشته باشند، نمی‌توانند از حقوق یکسان برخوردار شوند (فیروز، ۱۳۶۰: ۱۱).

بحث درباره کار زنان، یکی از مجموعه بحث‌هایی بود که ذیل حقوق زنان در جامعه در جریان بود. یکی از مظاهر این حقوق، بحث مشارکت سیاسی زنان و حضور آنها در انتخابات بود که از مجرای آن، بحث کار زنان نیز دوباره مطرح شد. صدیقه دولت‌آبادی معتقد بود اگر زنان حق رأی داشتند، هرگز یک فرد مستبد و مرتجع انتخاب نمی‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۱۸۸-۱۸۷/۱). حزب توده در سال ۱۳۲۳ لایحه حق رأی زنان را تقدیم مجلس کرد. دولت در سال ۱۳۳۱ سعی کرد قانون انتخابات را اصلاح کند و به زنان حق رأی دهد. نیروهای سنتی و مذهبی ضمن مخالفت با این کار، خواستار اخراج کارمندان زن از اداره‌ها شدند (باختر امروز، ۱۵ دی ۱۳۳۱: شماره ۹۹۹، ص ۵). مجله «زن مبارز» نوشت وجود زنان تحصیل‌کرده منشأ فساد نمی‌گردد و اخراج بانوان از ادارات دولتی، چاره اصلاح امور ایران نیست (زن مبارز، ۳۰ فروردین ۱۳۳۱: شماره ۲، ص ۱). با این حال، زنان شاغل هیچ‌گاه نتوانستند نقشی اساسی در این احزاب بازی کنند و همچنین نتوانستند خواسته‌های زنان را به کل جامعه منتقل کنند. باور به ایفای نقشی غیر از خانه‌داری و بزرگ کردن فرزند، تحول بزرگی در اندیشه و ذهنیت زن ایرانی بود و زمینه تغییر نقش اقتصادی زنان را فراهم کرد. از این طریق آنها

ببخشند. برای اطلاعات بیشتر ر.ک. به:

Gareth Stedman Jones (1971), *Outcast London: A Study in the Relationship Between Classes in Victorian Society*, Oxford: Clarendon Press, London: University Press.

توانستند گامی در جهت احقاق حقوق خود بردارند. در این دوره نه فقط زنان کارگر، بلکه موقعیت همه کارگران تغییر کرد. آنها به لطف فضای باز سیاسی و تشکلیابی، توانستند در صحنه سیاسی جامعه ایران نقش فعالی ایفا کنند. از این پس کارگران به عنوان یک نیروی اجتماعی فعال در جامعه ظاهر شدند و اعتبار و شخصیت پیدا کردند. بیان این موضوع به معنای اغراق درباره نقش و جایگاه زنان کارگر نیست. زنان شاغل هیچ‌گاه عنصری تعیین‌کننده در جامعه آن روز نبودند، اما در تغییر وضعیت و ذهنیت جامعه و زنان ایرانی نقش داشتند. مرور آمار مشارکت و اشتغال زنان نیز نشان می‌دهد که این موضوع مدت‌ها در کانون بحث بوده و با وجود تغییر ذهنیت، در عرصه عمل تغییر چندانی در وضعیت اشتغال زنان به وجود نیامد. بنابراین با آزادی فضای سیاسی، برخی از زنان نیز درصدد تغییر موقعیت و جایگاه حقوقی خود در جامعه برآمدند که یکی از مصادیق آن بحث اشتغال زنان بود.

جدال میان کار خانگی و کار بیرون از خانه

تضاد میان نقش مادری یا کار خانگی و کار در بیرون، یکی از مسائلی بود که در بطن جامعه ایران آن روز جریان داشت. در یک طیف، نیروهای سنتی و حتی برخی از روشنفکران ایرانی قرار داشتند که وظیفه زنان را تربیت فرزندان معرفی می‌کردند. در سوی دیگر، برخی از زنان متجدد خواهان برابری زن و مرد در اشتغال بودند. روزنامه «زبان زنان» مرام خود را «تربیت مادر» عنوان کرده بود (زبان زنان، آذر ۱۳۲۱: شماره ۱، صص ۱، ۴). برخی مادری را «وظیفه‌ای مقدس» قلمداد می‌کردند که در صورت انجام درست آن، زنان می‌توانند از «حقوق» برخوردار شوند (آزادی زنان، ۱۳۲۳: شماره ۱۴، ص ۲؛ زن امروز، ۱۵ خرداد ۱۳۲۳: شماره ۱، ص ۲). روزنامه زبان زنان طرح مسئله کار زنان در ایران را بی‌مورد می‌دانست؛ زیرا زنان از آغاز خلقت کار می‌کردند. این مجله بهترین کار زن را «مرد کار پروردن» می‌دانست (زبان زنان، شهریور ۱۳۲۳: شماره ۵، صص ۳-۷). «ایران اعلم» رئیس زایشگاه تهران، با وجود آنکه پزشک بود، معتقد بود وظیفه اصلی زنان، کار در خانه، تربیت فرزند و مراقبت از شوهر است و کارهای خارج از محیط خانه فرع بر وظیفه مادری و همسری است (عالم زنان، آذر ۱۳۲۳: شماره ۶، ص ۱۳). نویسنده مردی در پاسخ نوشت زنان توانایی اداره یک حمام را هم ندارند و بهتر است به جای تقاضاهای بی‌مورد، به تربیت فرزندان و خانه‌داری مشغول باشند (مردان روز، ۱۴ شهریور ۱۳۲۴: شماره ۳۴، ص ۵). در مقاله‌ای بر این نکته تأکید شده بود که «کمال زنان در این است که به کارهای درونی منزل بپردازند و وظیفه خاص حمل و شیر دادن به فرزندان و تربیت آنان را انجام دهند» (بانو، اسفند ۱۳۲۴: شماره ۳، ص ۲). «قیام زن» مهم‌ترین وظیفه زن

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۰۷

شوهردار را «خانه‌داری، بچه‌داری، شوهرداری» معرفی کرد (قیام زن، ۱۰ بهمن ۱۳۲۸: شماره ۷، ص ۱۶). این مجله از زنان کارگر و کارمند خواست از خود پرسند «آیا در حقیقت شما برای همین منظور [کار کردن] آفریده شده‌اید و آیا میهن و جامعه این انتظار را از شما دارند؟» (همان، ۱). حتی «شرکت نفت انگلیس و ایران» کلاس‌های خانه‌داری برای زنان و فرزندان کارگران برگزار می‌کرد (اخبار هفته، ۳۰ تیر ۱۳۲۹: شماره ۱۹۳، ص ۹). یکی از نمایندگان اقلیت مجلس در نطق خود، کار زنان در خارج از خانه را در ردیف فحشا قرار داد و خواهان اخراج زنان از ادارات شد (جهان زنان، ۲۹ آذر ۱۳۳۰: شماره ۶، صص ۱، ۲). برخی از کارمندان دولت نیز عریضه‌ای به مجلس نوشتند و در آن مدعی شدند که عده زیادی از مردان ماشین‌نویس بیکار می‌باشند؛ درحالی‌که زنان جای آنها را در ادارات اشغال کرده‌اند و «بودجه کشور» [درآمد خود] را با خرید «اسباب توال» هدر می‌دهند (کمام، ۱۵-۱۰۱۱-۶۴-۱۳/۹-۱۰۸).

از سوی دیگر، این عقیده مخالفانی جدی در سطح جامعه داشت. برخی ضمن تأکید بر حفظ کانون خانواده، خواستار برخورداری زن ایرانی از حقوق انسانی شدند. «گریگور یقیکیان» در اعتراض به اخراج کارمندان زن نوشت: «زن چه گناهی کرده است که باید از شرکت در اداره کشور به کلی محروم گردد؟ اگر زن بتواند هم دارای اولاد بشود و هم امور یک اداره بزرگی را اداره کند بیشتر به وطن خدمت می‌کند» (خسروپناه، ۱۳۹۵: ۲۱۷، ۲۱۸). بیداری ما نوشت در کشور و قانون ما، «زن ایرانی جزو مجانین و اطفال به شمار می‌آید و هیچ‌گونه حق دخالت در اداره و سرنوشت خود ندارد» (بیداری ما، تیر ۱۳۲۴: شماره ۱۳، ص ۱۴). زهرا خانلری در مصاحبه‌ای بر تساوی زن و مرد در مقام اجتماعی تأکید کرد و گفت «زن اگر در منزل بماند و فقط به کار خانه و مادری‌اش برسد، مردها حقش را پایمال خواهند کرد» (عالم زنان، آبان ۱۳۲۳: شماره ۵، ص ۱۳). فاطمه سیاح در پاسخ به کسانی که وظیفه زنان را کار در منزل می‌دانستند، نوشت «در جایی که حقوقی وجود ندارد، وظیفه‌ای نیست» (سیاح، ۱۳۵۴: ۱۴۶). این موضوع بر نکته مهمی اشاره داشت. زنان یا حداقل برخی از زنان نخبه جامعه متوجه شده بودند که باید از حقوق عادلانه‌ای برخوردار باشند تا بتوانند رشد کنند.

این جدل تنها به محافل و مطبوعات تهران محدود نمی‌شد. کشاکش میان کار خارج از خانه و خانه‌داری، به یک مجادله قلمی در مطبوعات اصفهان منجر شد (رجایی، ۱۳۹۶: ۱۶۵/۲). این بحث‌ها تا سال‌ها در محافل مطبوعاتی ادامه یافت (اطلاعات بانوان، ۱۲ فروردین ۱۳۳۶: شماره ۱، ص ۷).

این جدال که به دلیل مشخص نشدن و عدم تعریف نقش‌ها بود، یکی از مسائل مهم زنان

در این عصر بود. کسانی که دل در گرو سنت داشتند، مخالف ایفای نقش اقتصادی زنان بودند. از سوی دیگر، برخی که به دنبال مدرن کردن جامعه ایران بودند، می‌دانستند که بدون تغییر وضعیت اقتصادی زنان، نمی‌توان به هدف رسید.

کودکان و زنان کارگر

مسئله کار زنان تنها به کار در ادارات منحصر نمی‌شد، بلکه زنان و دختران خردسال دیگری نیز بودند که در کارخانه‌ها کار می‌کردند. این کارگران به لحاظ اقتصادی، فرهنگی و بهداشتی وضعیت مناسبی نداشتند. همزمان با رشد صنایع در ایران، استفاده از نیروی کار زنان و کودکان در ایران افزایش یافت. علت این کار، پرداخت درآمد پایین و تبعیت بیشتر آنها بود. همچنین ساعات بیشتری مشغول به کار می‌شدند (زمان نوین، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۱، ش ۱۳، ص ۲؛ طوافچیان و جاسمی، ۱۳۵۸: ۲۹). در اصفهان به ازای هر مرد کارگر، یک زن یا یک کارگر خردسال وجود داشت (باقری، ۱۳۸۱: ۶/۲). در کارخانه چیت‌سازی ری، از بین ۱۵۰۰ کارگر، هشتصد نفر زن بودند (کیهان، ۱۳۵۹: ۱۹). براساس آمارهای رسمی در سال ۱۳۲۶، ۴۰/۶٪ از کارگران نساجی را زنان تشکیل می‌دادند (آمار عملکرد صنایع کشور، ۱۳۲۶: ۱۱۹). کارخانه وطن و کارخانه شهرضا کارگران مرد را اخراج و زنان و کودکان را با حقوق کمتر و ساعت کار بیشتر استخدام می‌کردند (اخگر، ۱ فروردین ۱۳۲۱: شماره ۱۷۳۹، ص ۲). این کارگران بین یک تا دوسوم مردان مزد می‌گرفتند. برخی از احزاب و جریان‌های سیاسی آن دوره، مبارزه برای برابری حقوق را آغاز کردند (ساکما، ۵۷۹۰۴)، اما مخالفت‌های زیادی را برانگیخت. در آن دوره برخی گمان می‌کردند که تساوی حقوق زن و مرد، بنیاد خانواده را ضعیف می‌کند. با این حال، ایجاد فضای باز سیاسی پس از سقوط رضاشاه، باعث شد زنان کارگر نیز به فکر بهبود وضع خود بیفتند. پس از اعتصاب کارگران اصفهان در ۶ اردیبهشت ۱۳۲۲، آنها موافقت‌نامه‌ای با رؤسای کارخانه‌ها امضا کردند که براساس آن، حداقل حقوق کارگران زن ۱۰ ریال تعیین و استخدام دختران زیر ۱۲ سال ممنوع شد (صدری، ۱۳۳۰: ۱۲-۱۴).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۰۹

جدول شماره ۱. مقایسه دستمزد کارگران زن و مرد اصفهان (فلور، ۱۴۰۱: ۱۵۶)

شهریور ۱۳۲۰								کارخانه‌ها
مردان		زنان		دختران		پسران		
حداکثر	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر	حداقل	حداکثر	حداقل	
۹/۵۰	۳/۰۰	۴/۰۰	۲/۵۰	۳/۷۰	۲/۰۰	۴/۰۰	۲/۰۰	نختاب
۱۰/۰۰	۳/۰۰	۴/۰۰	۲/۵۰	۳/۰۰	۱/۵۰	۵/۰۰	۱/۵۰	پشمباف
۱۰/۰۰	۴/۵۰	۴/۵۰	۲/۵۰	۲/۵۰	۱/۵۰	۴/۵۰	۲/۰۰	ریسباف
۱۰/۰۰	۶/۰۰	۴/۰۰	۲/۵۰	۳/۰۰	۲/۰۰	۴/۵۰	۳/۵۰	صنایع پشم
۸/۹۰	۳/۹۰	۴/۳۰	۲/۸۰	۳/۲۰	۲/۰۰	۴/۷۰	۳/۲۰	زاینده‌رود
۱۰/۰۰	۵/۰۰	۳/۵۰	۲/۸۰	۴/۵۰	۳/۵۰	۷/۰۰	۴/۵۰	وطن
۹/۲۰	۴/۲۰	۶/۵۰	۳/۲۰	۳/۰۰	۲/۵۰	۵/۰۰	۲/۵۰	شهرضا
۸/۰۰	۵/۰۰	۴/۵۰	۳/۰۰	۴/۵۰	۳/۰۰	۴/۵۰	۳/۰۰	رحیم‌زاده
۷/۵۰	۳/۲۵	۴/۰۰	۲/۵۰	۵/۰۰	۲/۵۰	۴/۰۰	۲/۲۰	ریسندگی برک

شهربانی رشت هم در تلگرافی از تجمع زنان کارگر در محل حزب توده خبر داد. آنها خواهان نان، بهداشت و رعایت حقوق کارگران بودند (ساکما، ۱۳۰۶). زنان کارخانه‌های ریسندگی اتحادیه منسجمی تشکیل دادند و به تشکیلات دموکراتیک ایران پیوستند (ابراهیم‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۷؛ پیرنیا، ۱۳۷۴: ۱۰۸). حزب زنان، تشکیلات زنان و جبهه آزادی در اعتراض به ایجاد محدودیت برای زنان، دست به ائتلاف زدند و بیانیه مشترکی صادر کردند. یکی از مواد این بیانیه «تهیه طرح مناسب برای تأمین استقلال اقتصادی بانوان و تکمیل شرکت زنان در امور اجتماعی» بود (بیداری ما، مرداد ۱۳۲۴: شماره ۲، ص ۴).

تساوی دستمزد، استفاده نکردن از کودکان خردسال و جلوگیری از تعرض به زنان کارگر، از جمله خواسته‌هایی بود که فعالان زن خواستار تحقق آن بودند و در نطق‌ها و مقالات خود بر آن تأکید می‌کردند. گزارش‌های زیادی درباره تعرض به زنان کارگر در مطبوعات این دوره منتشر شده است (سیاست، ۱۹ تیر ۱۳۲۱: شماره ۱۱۶، ص ۱؛ نامه رهبر، ۸ فروردین ۱۳۲۲: شماره ۴۲، ص ۲). در آن دوران، کارگران زن به محض حامله شدن از کار اخراج می‌شدند. مهرانگیز اسکندری گفته است زنان کارگر با وضع حمل، یک وظیفه اجتماعی مهم را نیز انجام می‌دهند؛ بنابراین نباید آنها را از حق و حقوقشان محروم کرد. وی در پایان، خواستار فراهم کردن زایشگاه‌های متعدد و رایگان برای زنان کارگر نیز شد (بیداری ما، شهریور ۱۳۲۴: شماره

۱۱۰ / تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایران از کار زنان (از انقلاب مشروطه تا ۱۳۳۲ش) / رجیبی فرد و ...

۳، صص ۶-۸).

آمار دقیقی از تعداد کودکان و زنان کارگر در دست نیست، اما در برخی کارخانه‌ها و سال‌ها می‌توان حدود آن را مشخص کرد. جدول زیر تعداد زنان شاغل در برخی کارخانه‌ها را نشان می‌دهد. در برخی کارخانه‌ها بیش از پنجاه درصد از کارگران کارخانه‌ها را زنان و کودکان تشکیل می‌دادند.

جدول شماره ۲. تعداد کودکان و زنان کارگر در سال ۱۳۲۵ (کیهان، ۱۳۵۹: ۲۸)

نام کارخانه	تعداد کل کارگران	تعداد زنان و کودکان	درصد نسبت به کل
بهشهر	۲۵۰۴	۱۳۲۰	۵۲/۷
شاهی	۲۲۹۷	۱۱۶۰	۴۸/۶
چالوس	۱۴۶۵	۹۴۷	۶۴/۶
کاشان	۷۰۳	۳۵۳	۴۸/۳
شاهرضا	۶۸۹	۳۰۱	۴۳/۷
نساجی فارس	۶۶۸	۴۲۹	۶۴/۳
اهواز	۶۱۵	۳۵۸	۵۸/۲
خورشید کرمان	۳۹۶	۲۳۶	۵۹/۵
زاینده‌رود اصفهان	۱۲۳۶	۲۸۶	۲۳/۲
وطن	۹۷۲	۲۲۰	۲۲/۶
پشمباف	۱۳۱۹	۳۱۰	۲۳/۵
ریسباف	۲۰۲۱	۵۸۷	۲۹

یکی از عرصه‌هایی که زنان و دختران کارگر خیلی در آن فعال بودند، قالی‌بافی بود. آمار دقیقی از میزان اشتغال زنان در این سال‌ها در دست نیست. «ستاره سرخ» بافته شدن این قالی‌ها را حاصل رنج کودکان می‌دانست (ستاره سرخ، ۱۹۹۲: ۳۰۴). نراقی نماینده مجلس در نطقی خواستار رسیدگی به اوضاع آسفبار زنان و دختران کارگر قالی‌باف کرمان شد. وی کارگران قالی‌بافی را «بدبخت‌ترین کارگران این مملکت» معرفی کرد (مشروح مذاکرات مجلس ملی، چهارم خرداد ۱۳۲۷).

وضعیت درآمد و دستمزد زنان کارگر به مراتب پایین‌تر از مردان بود. کارگران زن متخصص شرکت دخانیات در رشت، روزانه تنها ۱۶ ریال حقوق می‌گرفتند. این در حالی بود که مزد کارگران مرد بین ۳۲-۳۵ ریال بود (کارگران ایران، ۱۳۲۸: ۳). «جهان زنان» نیز نوشت

رئیس کارخانه کنسروسازی، زنان کارگر را به بیگاری می‌کشد و زنان کارگر را برای مصارف شخصی به بیگاری می‌گیرد (جهان زنان، ۴ بهمن ۱۳۳۰: شماره ۱۱، ص ۷). زنان کوره‌پزخانه‌های تهران علی‌رغم کار برابر با مردان، حقوق بسیار ناچیزی می‌گرفتند (ظفر، ۱۳۲۹: ۱). کارگران زن در کشتارگاه‌ها نیز در «وضعیت آسف‌باری» بودند و ۱۶-۱۸ ساعت به سختی و در وضعیت بد بهداشتی کار می‌کردند (حقوق زنان، ۲۵ مرداد ۱۳۳۲: شماره ۱۲، ص ۴). در مجموع، قانون کار برای زنان ایران هیچ مفهومی نداشت (فیروز، ۱۳۶۰: ۴۲).

این وضعیت باعث شد تا فعالان زن به فکر تدوین قوانینی برای حل این مسائل بیفتند؛ به همین دلیل اجلاس «جمعیت ایرانی حمایت کودک» روز ۲۴ بهمن ۱۳۳۰ در تهران برگزار شد. در این نشست، یکی از سخنرانان اجلاس درخواست کرد تا قانون وزارت کار در مورد زنان و کودکان اجرا شود. وی همچنین خواهان تأسیس شیرخوارگاه، مرخصی زایمان و ساعات کار کمتر برای زنان شد (جهان زنان، ۲ اسفند ۱۳۳۰: شماره ۱۵، صص ۱، ۵). تنها صنایع نفتی در این زمینه به کارگران مرخصی داده و امکانات رفاهی برای آنها در نظر گرفته بودند (موزه و مرکز اسناد نفت، پرونده شماره ۱۷۰۲۰۷).

اساساً در جامعه ایران تا قبل از شهریور ۱۳۲۰، کارگران -چه زن و چه مرد- حقوق خاصی نداشتند. کارگران مرد را «عَمَله» و کارگران زن را «فاحشه» می‌خواندند. این وضع در ازدواج و روابط شخصی کارگران نیز تأثیر داشت. از این زنان با لفظ «دختر کارخانه‌ای» یاد می‌کردند و تنها مردان کارگر حاضر به وصلت با چنین زنانی بودند. «عزت‌الله باقری» کارگر اصفهانی، داستانی در این باره تعریف کرده است که به خوبی نشان از موقعیت و جایگاه دختران کارگر در جامعه اصفهان آن زمان دارد: «عده‌ای به خواستگاری دختری می‌آیند که در کارخانه کار می‌کرد. وقتی صحبت مهریه به میان می‌آید، «صاحب دختر» هزار تومان مهریه خواست. خواستگار با شنیدن این عدد عصبانی می‌شود و با عصبانیت می‌گوید چه خبر است؟ مگر یک دختر کارخانه‌ای چه ارزشی دارد که هزار تومان مهریه‌اش باشد؟ در آخر نیز با دوست تومان مهریه با ازدواج موافقت می‌شود» (باقری، ۱۳۸۱: ۱۸۹/۲-۱۹۰). بعدها با شکل گرفتن جنبش کارگری و قدرت یافتن اتحادیه‌های کارگری، موقعیت کارگران تغییر کرد. آنها به لطف مشارکت در مبارزات سیاسی و اجتماعی، صاحب نفوذ شدند. این تحول، در عرصه کار زنان نیز رخ داد و کارگران زن نیز صاحب شخصیت در جامعه شدند.

نتیجه‌گیری

هدف مقاله حاضر بررسی تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایرانی از موقعیت زنان از مجرای بحث

اشتغال بود. اشتغال زنان یکی از مظاهر جدال بر سر حقوق زنان در جامعه ایران بود. مدت‌ها منورالفکران ایرانی این تصور را القا می‌کردند که با آموزش زنان و تحصیل آنان می‌توان نقش‌شان در اجتماع را گسترش داد و ذهنیت جامعه را درباره آنان تغییر داد. با گذشت زمان مشخص شد که ذهنیت انباشتی جامعه به سادگی و با گسترش آگاهی و سواد جامعه تغییر نمی‌کند، بلکه نوع نقش اقتصادی زنان می‌تواند به بازتعریف نقش و جایگاه زنان در جامعه کمک کند. بیان این مسئله به معنی تقلیل وضعیت زنان به نقش اقتصادی و انکار نقش آموزش، سنت و قوانین حقوقی برای تغییر جایگاه زنان نیست، بلکه هدف تأکید بر بخشی است که در مطالعات تاریخی کمتر به آن توجه شده است. برخلاف دوران مشروطه و رضاشاه که بر آموزش زنان و کار آنان در خانه تأکید می‌شد، طی سال‌های ۱۳۲۰-۱۳۳۲ش. به تدریج لزوم کار خارج از خانه مورد تأکید قرار گرفت. کار زنان در ادارات، محل بحث و جدال زیادی شد و آنها به سختی توانستند موقعیت خود را حفظ کنند. البته زنان کارگر کمتر مورد توجه نخبگان و گروه‌های سیاسی بودند. با این حال، توانستند برخی از حقوق اولیه و رفاهی را به دست آورند. در واقع، می‌توان گفت در این دوران جایگاه زنان شاغل تغییر کرد و شخصیت حقوقی پیدا کردند. البته باید به این نکته اشاره کرد که زنان کارگر در جامعه آن روز، هیچ‌گاه عنصری تعیین‌کننده نبودند، اما در تغییر وضعیت و ذهنیت جامعه و زنان ایرانی نقش داشتند.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- آمار عملکرد صنایع کشور (۱۳۲۶)، تهران: اداره آمار و بررسی های فنی.
- ابراهیم زاده، رضیه (۱۳۸۱)، *خاطرات یک زن توده‌ای*، به کوشش بهرام چوبینه، تهران: نشر دادار.
- اتحادیه، منصوره (۱۳۶۱)، *مراومه‌ها و نظام‌نامه‌های احزاب سیاسی ایران در دوره دوم مجلس شورای ملی*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- (۱۳۸۸)، *زنانی که زیر مئنه کلاه‌داری نمودند*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- احمدی خراسانی، نوشین و پروین اردلان (۱۳۸۲)، *سناتور؛ فعالیت‌های مهرانگیز منوچهریان بر بستر مبارزات حقوقی زنان در ایران*، تهران: نشر توسعه.
- ادگار، اندرو و پیتر سجویک (۱۳۹۷)، *مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی*، ترجمه مهرا مہاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.
- باغدار دلگشا، علی (۱۳۹۵)، *نامه‌های زنان ایرانی*، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- باقری، عزت‌الله (۱۳۸۱)، *از زنان تا وین*، ج ۲، تهران: نشر حنا.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۱۰)، *کتاب اخلاق برای محصلات سال سوم مدارس متوسطه نسوان*، تهران: شرکت مطبوعات.
- بهرامی تاش، رکسانا (۱۳۹۹)، *زنان کارآفرین؛ کسب و کارهای خرد و بخش غیررسمی در ایران*، ترجمه مهشید کریمایی، تهران: شیرازه کتاب ما.
- پیرنیا، منصوره (۱۳۷۴)، *سالار زنان ایران*، مریلند: انتشارات مهر ایران.
- پارسونز، تالکوت (۱۳۶۳)، «ساختار اجتماعی خانواده»، *مبانی و رشد جامعه‌شناسی*، ترجمه حسن پویان، ج ۲، تهران: چاپخش، صص ۷۱۳-۷۳۲.
- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱)، *سفرنامه پولاک؛ ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاووس جهاناداری، تهران: خوارزمی.
- پیشه‌وری، جعفر (۱۳۷۸)، «به بهانه ۸ مارس روز جهانی زن»، *ترجمه ناصر آذر پور*، در کتاب *جنس دوم*، به کوشش نوشین احمدی خراسانی تهران: نشر توسعه، ج ۵، صص ۹-۱۱.
- پیکار در برلین، *دوره روزنامه پیکار* (۱۳۹۵)، به کوشش رضا آذری شهرضایی، تهران: شیرازه.
- ترابی فارسانی، سهیلا (تابستان ۱۳۹۵)، «زنان و تحول گفتمان از خلال نشریات زنان؛ از مشروطه تا پهلوی»، *تاریخ اسلام و ایران*، شماره ۳۰، صص ۶۹-۹۲.
- حسینی، مرضیه (۱۴۰۱)، *وضعیت اشتغال زنان در دوره رضاشاه*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- خسروپناه، محمدحسین (۱۳۹۷)، *جمعیت نسوان وطن‌خواه ایران؛ (سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۱۴ش)*، تهران: خجسته.
- [به کوشش] (۱۳۹۵)، *گریگور یعیکیان گرایشی در سوسیال‌دموکراسی ایران*، تهران: شیرازه کتاب ما.

۱۱۴ / تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایران از کار زنان (از انقلاب مشروطه تا ۱۳۳۲ش) / رجیبی فرد و ...

- خطابه‌های کانون بانوان در سال ۱۳۱۴ (۱۳۱۴)، ش ۱، [بی‌جا]: انتشارات کانون بانوان.
- دولت آبادی، صدیقه (۱۳۷۷)، صدیقه دولت‌آبادی: نامه‌ها، نوشته‌ها و یادها، به کوشش مهدخت صنعتی و افسانه نجم‌آبادی، ج ۱، [بی‌جا]: انتشارات نگرش و نگارش زن.
- رجایی، عبدالمهدی (۱۳۹۶)، برگ‌هایی از تاریخ اجتماعی اصفهان معاصر، ج ۲، اصفهان: جهاد دانشگاهی واحد صنعتی اصفهان.
- روزنامه ستاره سرخ (۱۹۹۲م) به کوشش حمید احمدی، سوئد: نشر باران.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی خانواده، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما).
- ستاری، جلال (۱۳۹۴)، سازمان پرورش افکار و هنرستان هنرپیشگی، تهران: مرکز.
- سلامی، غلامرضا و افسانه نجم‌آبادی (۱۳۸۴)، نهضت نسوان شرق، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- سیاح، فاطمه (۱۳۵۴)، مقاله‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و تقریرات درسی، به کوشش محمد گلبن، تهران: توس.
- شاکری، خسرو [بی‌تا]، اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال-دموکراسی و کمونیستی ایران، ج ۴، تهران: نشر علم.
- شکوفه به انضمام دانش: نخستین روزنامه و مجله زنان در ایران (۱۳۷۷)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.
- صدری، شمس (۱۳۳۰)، در راه وظیفه، اصفهان: چاپخانه خدائی.
- طوافچیان، معصومه و مهوش جاسمی (۱۳۵۸)، وضع زنان در ایران، [بی‌جا]: انتشارات حزب رنجبران ایران.
- عاملی رضایی، مریم (۱۳۸۹)، سفر دانه به گل؛ سیر تحول جایگاه زن در نثر دوره قاجار، تهران: نشر تاریخ ایران.
- عدل، عظمی [بی‌تا]، مرا بشناسید، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- علوی، نجمی [بی‌تا]، ما هم در این خانه حقی داریم؛ خاطرات نجمی علوی، برلین: انجمن مطالعات و تحقیقات تاریخ شفاهی ایران در برلین.
- فتحی، مریم (۱۳۸۳)، کانون بانوان، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- فصیحی، سیمین و مرضیه حسینی (پاییز ۱۳۹۸)، «وجه جنسیتی گفتمان دولت-ملت رضاشاه و تأکید بر ارزشمندی نقش خانگی زنان»، مجله تاریخ اسلام و ایران، شماره ۴۳، صص ۲۹-۵۱.
- فلور، ویلم (۱۴۰۱)، طبقه کارگران و صنعت در ایران ۱۳۲۰-۱۳۲۹، ترجمه رضا آذین، بوشهر: نشر خزه.
- فیروز، مریم (۱۳۶۰)، تاریخچه تشکیلات دموکراتیک زنان ایران، تهران: جهان کتاب.
- (۱۳۷۳)، خاطرات مریم فیروز (فرمانفرماتیان)، تهران: اطلاعات.
- کسروی، احمد (۱۳۲۴)، خواهران و دختران ما، تهران: پیمان.
- کیهان، مهدی (۱۳۵۹)، بررسی علمی شرایط کار و زندگی کارگران نساجی در ایران، ترجمه غ. ن. جویا، تهران: ابوریحان.

- محمدی، ملکه [بی تا]، ارتش عظیم زنان به میدان می آید، [بی جا]: [بی نا].
- مشروح مذاکرات مجلس ملی، مجلس پانزدهم، ۴ خرداد ۱۳۲۷.
- منگنه، نورالهدی (۱۳۴۴)، سرگذشت یک زن ایرانی یا شمه‌ای از خاطرات من، [بی جا]: [بی نا].
- مؤمنی، باقر (۱۳۸۴)، دنیای ایرانی، تهران: انتشارات خجسته.
- ناطق، هما (۱۳۵۸)، کتاب جمعه، ش ۳۰، ۲۳ اسفند، صص ۴۵-۵۴.

ب. اسناد

- کمام، دوره ۱۵-۱۰۱۱، کارتن ۶۴، جزوه دان ۱۳/۹، پوشه ۱۰۸.
- موزه و مرکز اسناد نفت، پرونده شماره ۱۷۰۲۰۷.
- ساکما، ۵۷۹۰۴، ۲ / ۱۲ / ۱۳۲۳.
- ساکما، ۶۱۰۶/س/۴۹۴۹۲، ۷ / ۱۰ / ۱۳۲۲.

پ. روزنامه و نشریات

- /خبر هفته (۳۰ تیر ۱۳۲۹)، شماره ۱۹۳.
- /خگر (فروردین ۱۳۲۱)، سال چهاردهم ۱۴، شماره ۱۷۳۹.
- /اطلاعات بانوان (۱۲ فروردین ۱۳۳۶)، شماره ۱.
- /اطلاعات (۱۳۰۷/۵/۱۰)، شماره ۵۴۹.
- /ایران نو (۴ صفر ۱۳۲۹)، سال دوم، شماره ۵۸.
- /آزادی زنان (۱۳۲۳)، شماره ۱۴.
- /دنیا (تیر ۱۳۱۳)، سال اول، شماره ۶.
- /باختر/امروز (۱۵ دی ۱۳۳۱)، شماره ۹۹۹.
- /بانو (آذر ۱۳۲۳)، شماره ۴.
- (اسفند ۱۳۲۴)، شماره ۳.
- /بیداری ما (تیر ۱۳۲۴)، سال دوم، شماره ۱۳.
- (مرداد ۱۳۲۴)، سال دوم، شماره ۲.
- (شهریور ۱۳۲۴)، سال دوم، شماره ۳.
- (مهر ۱۳۲۴)، سال دوم، شماره ۴.
- /جهان تابان (۱۹ فروردین ۱۳۲۹)، شماره ۲۷.
- /جهان زنان (۲۹ آذر ۱۳۳۰)، شماره ۶.
- (۴ بهمن ۱۳۳۰)، شماره ۱۱.
- (۲ اسفند ۱۳۳۰)، شماره ۱۵.
- (۴ بهمن ۱۳۳۱)، شماره ۳۱.
- /حقوق زنان (۲۵ مرداد ۱۳۳۲)، سال دوم، شماره ۱۲.

۱۱۶ / تحول ذهنیت نخبگان جامعه ایران از کار زنان (از انقلاب مشروطه تا ۱۳۳۲ش) / رجیبی فرد و ...

- زیان زنان (آذر ۱۳۲۱)، شماره ۱.
- (شهریور ۱۳۲۳)، شماره ۵.
- زمان نوین (۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۱)، شماره ۱۳.
- زن امروز (۱۵ خرداد ۱۳۲۳)، سال اول، شماره ۱.
- زن مبارز (۳۰ فروردین ۱۳۳۱)، سال اول، شماره ۲.
- سیاست (۱۹ تیر ۱۳۲۱)، سال بیستم، شماره ۱۱۶.
- ظفر (۱ اردیبهشت ۱۳۲۹)، دوره دوم، شماره ۳.
- عالم زنان (شهریور ۱۳۲۳)، شماره ۳.
- (آبان ۱۳۲۳)، شماره ۵.
- (آذر ۱۳۲۳)، شماره ۶.
- قیام زن (۱۰ بهمن ۱۳۲۸)، شماره ۷.
- کارگران ایران (۲۵ اسفند ۱۳۲۸)، شماره ۸۲.
- جمعیت نسوان وطنخواه (مرداد و شهریور ۱۳۰۳)، سال اول، شماره ۵ و ۶.
- نامه رهبر (۸ فروردین ۱۳۲۲)، شماره ۴۲.
- پیمان (فروردین ۱۳۱۳) سال اول، شماره ۹.
- نامه فرنگستان (اکتبر ۱۹۲۴)، سال اول، شماره ۶.
- (نوامبر و دسامبر ۱۹۲۴)، سال اول، شماره ۷ و ۸.
- نقش جهان (۲۰ تیر ۱۳۲۴)، سال سوم، شماره ۲۴۴.
- مردان روز (۱۴ شهریور ۱۳۲۴)، سال اول، شماره ۳۴.

ج. منابع لاتین

- Jones, Gareth Stedman (1971) *Outcast London: A Study in the Relationship Between Classes in Victorian Society*, Oxford: Clarendon Press, London: University Press.
- Parsons, Talcott (1956), *Family, Socialization and Interaction Process*, London: Routledge & Kegan Paul.

List of sources with English handwriting

- Adl, Ozma (n.d). *Marā Bešnāsīd*. N.p: n.p.
- Ahmadi Khorasani, Noushin and Ardalan Parvin (2012). *Senator; Mehrangiz Manouchehrian's Activities in the Context of Women's Legal Struggles in Iran*. Tehran: Našr -e Tūse'eh. [In Persian]
- Alavi, Najmi (2003). *We also have a right in this house; The memoirs of Najmi Alavi*. Berlin: Anjoman-e Moṭāleāt- va Tahqīqāt-e Tārīk-e Šafāhī-e Iran Dar Berlin.
- Ameli Rezaei, Maryam (2010). *Safar-e Dāneh be gol: The Evolution of Women's Position in Qajar Prose* Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. [In Persian]
- Baghdar Delgusha, Ali (2015). *Letters from Iranian Women*. Tehran: Roušangarān va Muṭāle'āt-e Zanān. [In Persian]
- Bagheri, Ezatulāh (2002). *From Vanan to Vienna*. Vol 2. Tehran: Našr -e Ḥanā. [In Persian]
- Bahramitash, Roksana (2019). *Gender and entrepreneurship in Iran: microenterprise and the informal sector*. Translated by Mahshid Karimaei, Tehran: Šīrāzeh-ye Ketāb-e Mā. [In Persian]
- Bamdad, Baḍr ul-Moluk. (1931). *Ethics Book for Third Year Female High School Students*. Tehran: Šerkat-e Maṭbu'āt. [In Persian]
- Detailed proceedings of the National Assembly, 15th Parliament, June 4, 1948.
- Dolatabadi, Sediqeh (1998). *Sediqhe Dolatabadi: Letters, Writings, and Memories*. Ed. Mahdukht Sanati va Afsaneh Najmabadi, n.p: Entesārāt-e Negareš va Negāreš Zan. [In Persian]
- Ebrahimzadeh, Raziyeh (2002). *Memoirs of a Tudehi Woman*. Ed. Bahram Chubineh. Tehran: Našr-e Dādār. [In Persian]
- Ettahadieh, Mansoureh (1982). *The Principles and Regulations of Iranian Political Parties in the Second Term of the National Assembly*. Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. [In Persian]
- Ettahadieh, Mansoureh (2002). *Zanāni keh zīr-e Maqna'eh kolāhdārī kardand*. Tehran: Našr-e Tārīk-e Irān. [In Persian]
- Fasihi, Simin (2010). *From privacy to the community arena Women's encounter with the "duality of nature and culture" from the Constitutional Revolution to the end of the Qajar period*. Journal of History of Islam and Iran. 8, pp 115-138. [In Persian]
- Fasihi, Simin and Marziyeh Hoseini (2019). " The gender aspect of the discourse of the Reza Shah government and the emphasis on the value of women's role". Journal of History of Islam and Iran, 43, pp 29-51. [In Persian]
- Fathi, Maryam (2004). *Women's Center*. Tehran: Mu'asseseh-ye Moṭāleāt-e Tārīk-e Mo'āser-e Irān. [In Persian]
- Firuz, Maryam (1981). *History of the Democratic Organization of Iranian Women*. Tehran: jāhān-e Ketāb. [In Persian]
- Firuz, Maryam (1994). *Memoirs of Maryam Firuz (Farmānfarmāiān)*. Tehran: Eṭelā'āt. [In Persian]
- Golban, Mohammad (1975). *Naqd va sāhat (Articles, Lectures, Interviews and Lecture Notes by Dr. Fatemeh Sayah)*. Tehran: Tūs. [In Persian]
- Hoseini, Marziyeh (2022). *The Status of Women's Employment in the Reza Shah Period*. Tehran: History of Iran Publication. [In Persian]
- Kasravi, Ahmed (1945). *Our Sisters and Daughters*. Tehran: Peymān. [In Persian]
- Kemām*: Volume 15 – 1011, Carton 64, Pamphlet Dan 9/13, Folder 108.
- Keyhan, Mahdi (1980). *Scientific Investigation of the Working and Living Conditions of Textile Workers in Iran*. Trans. Q.N. Joya. Tehran: Abū Reihān. [In Persian]
- Khosroupanah, Mohammad Hossein (2018). *Jamiat Patriotic Women's Association of Iran; (Years: 1922 - 1935)*. Tehran: kojasteh. [In Persian]
- Mangeneh, Norolhuda (1965). *The Story of an Iranian Woman or a Glimpse of My Memories*. N.p: n.p.
- Mohammadi, Malakeh & Others (n.d). *The Great Army of Women Takes the Field*. N.p: n.p.
- Momeni, Baqer (2005). *Donyā-ye Arāni*. Tehran: Entesārāt-e kojasteh. [In Persian]

- Nateq, Homa (1979). "Ketāb-e jom'eh". sh. 30, 23 Esfand, PP 45-54. [In Persian]
Oil Museum and Documentation Center, File No. 170207.
- Peikār dar Berlīn, dūreh-ye Rūznāmeḥ-ye Peikār (2015). Ed. Reza Azari Shahrezai, Tehran: Šīrāzeh. [In Persian]
- Pirnia, Mansoureh (1995). *Sālār-e Zanān-e Irān*. Miriland: Enteshārāt-e Mehr-e Irān. [In Persian]
- Pishevari, Jafar (1999). "On the Pretext of March 8, International Women's Day,". Translated by Naser Azarpur, in the book Gender II. Ed. Noushin Ahmadi Khorasani. Tehran: Našr-e Tūse'eh.5, pp 9-11. [In Persian]
- Polak, Jakob Eduard. (1982). *Safarnā Persien*. Translated by Keikavus Jahandari, Tehran: kārāzmī. [In Persian]
- Rajaei, Abdul Mahdi (2017). *Pages from the Social History of Contemporary Isfahan*. Vol 1, Esfahan: jahād-e Dānešgāhī vāhed-e san'ati-e Esfahān. [In Persian]
- Sadri, Shams (1951). *On the Road to Duty*. Esfahan: Chāpkāneh-ye kodāei. [In Persian]
- Salami, Gholamreza & Najmābādi, Afsāneh (2005). *Women's Movement of the East*. Tehran: Šīrāzeh. [In Persian]
- Saroukhani, Baqer. (1991). *An Introduction to the Sociology of the Family*, Tehran: Soruš-e Enteshārāt-e Šedā va Šimā. [In Persian]
- Sattari, Jalal (2015). *The organization of mind cultivation and the acting conservatory*. Tehran: Markaz. [In Persian]
- Sāzmān-e Asnād va Ketābkāneh-ye meli-e Irān (sākmā), Id Document 57904, 2/12/1323.
- Sāzmān-e asnād va kitābkāneh-ye meli-e Irān (sākmā), Id Document 6106/S 49492, 7/10/1322.
- Shakri, Khosrou (n.d.). *Asnā Historical Documents: The Labor Movement, Social Democracy and Communism of Iran*. Vol 4, Tehran: Našr-e 'Elam. [In Persian]
- Šokoūfeh be Enzēmām-e Dāneš: *Nokostīn Rūznāmeḥ va Majāleh-ye Zanān dar Irān* (1998). Tehran: Sāzman-e asnād va kitābkāneh-ye meli Jumhuri-e Islāmi-ye Irān. [In Persian]
- Statistics on the Performance of the Nation's Industries (1946), Tehran: Department of Statistics and Technical Surveys. [In Persian]
- Talcott Parsons (1984). "The Social Structure of the Family", in Abraham, J. H., *Foundations and Development of Sociology*, trans. Ḥasan Poyan, vol. 2, Tehran: Čāpkaš, pp. 713-732. [In Persian]
- Tavafchian, Masoumeh & Jasemi, Mahvash (1979). *The Status of Women in Iran*. N.p.: Enteshārāt-e Hezb-e Ranjbarān-e Irān. [In Persian]
- Torabi Farsani, Soheila (2015). "Women And Discourse Change Through Women Newspapers (From The Constitutional Movement Upto Pahlavi Era)", *Journal of History of Islam and Iran*, 3, pp 69-92. [In Persian]
- Willem, Floor (2022). *Labor industry in Iran, 1850-1941*, trans. Reza Azin, Bushehr: Našr-e Kazeh. [In Persian]
- Yeghikian, Gregory (2016). *Gregor Yeghikian: A Tendency in Iranian Social Democracy*. Ed. Mohammad Hossein Khosroupanah. Tehran: Šīrāzeh-ye Ketāb-e Mā. [In Persian]

Magazines and Press

- Azādi-ye Zanān*, no. 14, 1323 (1944)[In Persian]
- Setāreh-ye sorq*, Be kushesh-e Hamid Ahmadi, Sweden: Nashr-e Bāran, 1993. [In Persian]
- Zafar*, Doreh-ye 2, no. 3, 1 Ordibehesht 1329 (21 April 195), 1. [In Persian]
- Irān-e Nū*, no. 58, 4 Safar 1329 (4 February 1911), 4. [In Persian]
- Zabān-e Zanān*, no. 23, 12 Sha'ban 1338 (1 May 1920), 1; no. 1, Āzar 1321 (December 1942), 2; no. 5, Shahrivar 1323 (September 1944), 3-7. [In Persian]
- Nāmeḥ-ye Farangestān*, no. 6, October 1924, 287; no. 7-8, November-December 1924, 358-359. [In Persian]
- Eṭelā'āt*, no. 549, 1 Aban 1307, (23 October 1928), 2. [In Persian]
- Peymān*, s 1, no. 9, Farvardin 1313 (April 1934), 16. [In Persian]
- Donyā*, no. 6, Tir 1313 (July 1934), 185. [In Persian]
- Akḡar*, no. 1739, 10 Farvardin 1321 (10 march 1942). [In Persian]
- Sīāsāt*, no. 116, 19 Tir 1321 (10 July 1942), 1. [In Persian]

- Nāmeḥ-ye Rahbar*, no. 42, 8 Farvardin 1322 (29 March 1943), 2. [In Persian]
Zan-e Emrūz, no. 1, 15 Khordād 1323 (5 June 1944). [In Persian]
Ālam-e Zanān, no. 3, Shahrivar 1323 (September 6, 1944), 13; no. 5, Āban 1323 (November 1944), 1; no. 6, Āzar 1323 (December 6, 1944) 1944, 3. [In Persian]
Bānū, Esfand 1323 (March 1945); no. 4 Āzar 1323 (December 1944), 1; no. 1, Dey 1323 (January 1945), no. 2; 2. Esfand 1324 (March 1946), 2. [In Persian]
Naqš-e jāhān; no. 244, 20 Tir 1324 (11 July 1945), 1. [In Persian]
Mardān-e Rūz, no. 34, 14 Shahrivar 1324 (5 September 1945) [In Persian]
Qīyām-e Zan, no. 7, 10 Bahman 1328 (30 January 1950), 8. [In Persian]
Kārgarān-e Irān, no. 82, 25 Esfand 1328 (16 March 1950), 3. [In Persian]
jāhān-e Tābān, no. 27, 19 Farvardin 1329 (8 April 1950), 1. [In Persian]
Akbār-e Haftēh, no 193, 30 Tir 1329 (21 July 1950). [In Persian]
jāhān-e Zanān, no. 6, 29 Āzar 1330 (21 December 1951), 1-2; no. 11, 4 Bahman 1331 (24 January 1953), 6; no. 13, 18 Bahman 1951; no. 15, 2 Esfand 1330 (22 February 1952), 1-5. [In Persian]
Zan-e Mobārez, no. 2, 30 Farvardin 1331 (19 April 1952), 1. [In Persian]
Zamān-e Nūvīn, no. 13, 16 Ordibehesht 1331, (6 May 1952), 2. [In Persian]
Bāktar-e Emruz, no. 999, 15 Dey 1331 (January 1953), 5. [In Persian]
Hoqoq Zanān, no. 12, 25 Mordād 1332 (16 August 1953), 4. [In Persian]
Eṭelā'āt-e Bānuvān, no. 1, 12 Farvardin 1336 (1 April 1957), 7. [In Persian]
Bīdārī-ye Mā, no. 13, Tir 1324 (July 1945), 4-6.; no. 2, Mordād 1324 (August 1945), 4; no. 3, Shrivar 1324 (September 1945), 6- 8.; no. 4, Mehr 1324 (October 1945), 14; no. 6, Āban 1325 (November 1946). [In Persian]
jam tāt-e Nesvān-e Vatānkāh, s 1, no 5-6, Mordād va Shahrivar 1303 (August September 1924), 5. [In Persian]
Parsons et al, Talcott (1956), Family, Socialization and Interaction Process. London: Routledge & Kegan Paul, 1956.
Jones, Gareth Stedman (1971) Outcast London: A Study in the Relationship Between Classes in Victorian Society. Clarendon Press, Oxford, University Press, London.
Moghadam Valentine. M (2000) Hidden from History? Women Workers in Modern Iran, Iranian Studies, Vol. 33, No. 3/4 Summer - Autumn, pp. 377-401.



The Change in the Mentality of the Iranian society's elites about Women's Employment (From the Constitutional Revolution to 1332 AH)¹

Hassan Rajabi Fard²
Karim Soleimany Dehkordi³

Received: 2024/10/24
Accepted: 2025/01/30

Abstract

This article attempts to show the prevailing understanding of women's employment in Iranian society. Efforts to change the position of women in Iranian society began with the constitutionalism movement. The main focus was on compensating for the cultural backwardness of girls and women through education. This approach continued until Reza Shah of the Pahlavi dynasty, when women were assigned the task of working at home and raising children. After the fall of Reza Shah, women activists campaigned to change the role of women and have their rights recognized and restored. One example of such changes in the mentality of Iranian society was the issue of women's employment. This article addresses the question of how the elites of Iranian society understood women's work during this period, using the method of structural functionalism and paying special attention to the press. Of course, despite all efforts, the prevailing argument that women work at home and take the role of mother was not considered and, their economic role and employment was not emphasized.

Keywords: Housework, Women's work, Women's rights, Women's education, Child raising

1. DOI: 10.22051/hii.2025.48503.2974.

2. PhD Candidate, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. (Corresponding Author), hfr3011@gmail.com

3. Associate Professor of History, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran. soleimanyk@gmail.com.

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۴۵-۱۲۱

بررسی شکل‌گیری دیوان اهل حق در دوره سلطان اسحاق برزنجی و آثار آن^۱

منصور رستمی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۳

چکیده

با توجه به اینکه منابع آیینی اهل حق رمزواره بیان شده، تاریخ پیدایش آن در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است. با رمزگشایی از متون اهل حق درمی‌یابیم که یارسانیان ظهور و بروز آن را به عصر حضرت علی (ع) برگردانده‌اند. مهد پیدایش اهل حق در قرن دوم قمری در کرمانشاه و لرستان بوده است. با ظهور سلطان اسحاق برزنجی در قرن هفتم و هشتم، تشکیلات آیین‌یاری (اهل حق) در اورامانات کرمانشاه شکل گرفت. در مقاله حاضر به این پرسش پاسخ داده شده است که شکل‌گیری تشکیلات آیین اهل حق در «پردیور» چه نتایجی به دنبال داشت؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که با حضور کاکه‌ای‌های برزنجی از توابع استان سلیمانیه عراق، یارسانیان غرب ایران و اشخاصی که از بلاد مختلف راهی پردیور شده بودند، دیوان یاری سامان یافت. در این دوره، قوانین و احکام آیینی آن توسط سلطان اسحاق و برخی از یارانش بیان گردید که فصل تازه‌ای در حیات اجتماعی، فرهنگی و آیینی این طایفه را به دنبال داشت و جغرافیای زیستی اهل حق فراتر از ایران و عراق گسترش پیدا کرد.

این مقاله با رویکردی توصیفی-تحلیلی، با تکیه بر متون اصلی آیینی و بهره‌برداری از آثار عالمان این طایفه، به تبیین و بررسی کیفیت شکل‌گیری تشکیلات (دیوان) آیین یارسان در پردیور پرداخته است. چگونگی توسعه و تقنین این آیین در عصر سلطان اسحاق، از دیگر اهداف این مقاله است.

واژه‌های کلیدی: سلطان اسحاق، دیوان یاری، آیین اهل حق، آیین یارسان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2024.47295.2937

۲. مدرس مرکز آموزش عالی حوزوی علامه طباطبایی کرمانشاه، کرمانشاه، ایران.
mansourrostami97@yahoo.com

مقدمه

با وجود آنکه آیین اهل حق پیشینه‌ای قابل تأمل دارد، اما تاریخی نانوشته دارد (کلام، ۱۳۹۴: مقدمهٔ سید امرالله شاه‌ابراهیمی، ۱). آیین اهل حق از اسلام انشعاب یافته است (پارسا و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۵؛ شیخ امیر، [بی‌تا]: ۱۲۸). با وجود این، برخی باورها و عقاید ادیان باستانی در مجموعه عقاید آیین اهل حق قابل رصد است (سورانی، [بی‌تا]: ۲۲۵؛ پارسا و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۵). فاعلیت بالتجلی خداوند، منبای بنیادین و زیربنای جهان‌بینی این آیین است (پارسا و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۲۸؛ بانپارانی، [بی‌تا]: ۴) که شبیه به عرفان نظری دیده می‌شود (پارسا و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۴). باطن‌گرایی، شکل‌گیری سرّی، رمزواره بودن منابع آیینی و رازورزی پیروانش، از جمله دلایل ابهام‌آمیز بودن پیدایش تاریخی این آیین است و به همین سبب پژوهشگران نتوانسته‌اند تاریخ پیدایش اهل حق را کشف کنند. البته با رمزگشایی از متون اصلی آیینی اهل حق و تحلیل محتوا، می‌توان تاریخ پیدایش این آیین را کشف کرد.

با توجه به اینکه فلسفهٔ پیدایش این آیین مبتنی بر تجلی ذات و صفات خداوند در انسان است، هرگاه ذات خداوند در انسان جلوه نماید و تعداد چهار یا هفت تن از فرشتگان (صفات حق) در انسان‌ها تجلی کنند، یک دورهٔ ظهور ذات شکل می‌گیرد. در این نگرش، نخستین بار ذات در جامهٔ حضرت علی(ع) پرتو افکند (شیخ امیر، [بی‌تا]: ۱). بر این اساس، سرآغاز این جریان به عصر حضرت علی(ع) برمی‌گردد (همو، همان، ۱) از این رو، ظهور و بروز اهل حق بعد از ظهور شریعت اسلام بوده است (القاصی، ۱۳۵۸: ۷). براساس متون یارسان، در قرن دوم قمری اشخاصی مانند «بهلول ماهی کرمانشاهی» (قرن دوم قمری) و یارانش به عنوان نخستین پیشگامان ترویج این اندیشه گزارش شده‌اند (صفی‌زاده، [بی‌تا]: ۱۷). برخی نویسندگان خاستگاه اهل حق را لرستان دانسته‌اند (طاهری، ۲۰۱۳: ۳۵)؛ زیرا برخی مقامات آیینی عصر بهلول، مانند «بابا لره» و «بابا رجب» لرستانی بوده‌اند (صفی‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۸).

در قرون بعدی نیز اشخاصی مانند «بابا سرهنگ» (قرن چهارم قمری)، «شاه خوشین» (قرن پنجم قمری) و «بابا ناوس» (قرن ششم قمری) از پیشوایان و مروّجان این آیین بوده‌اند. شاه خوشین نیز از دیار لرستان برخاسته بود (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: مقدمه مکرّی، پنج؛ دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۳۰۵-۳۳۰).

در قرن هفتم و هشتم که به عصر سلطان اسحاق و دورهٔ پردیور موسوم است (کلام برزنجی، [بی‌تا]: بند ۸۵)، با طرح و تلاش سلطان اسحاق و یارانش، این آیین توسعه یافت و حیاتی جدید را تجربه کرد. از این رو، این آیین با نام سلطان اسحاق برزنجی پیوند خورده است.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۲۳

می‌توان کرمانشاه و لرستان را جغرافیای پیدایش یارسان دانست (طاهری، ۲۰۱۳: ۳۵). یارسانیان مجموعه عقاید و باورهای خود را «آیین یاری» و «دین یاری» و «آیین یارسان» و «اهل حق» و «کاکه‌ای» نامیده‌اند (عابدین، ۱۳۹۳: ۶۰؛ دیوان گوره، ۱۳۸۲: ۵۱). منابع آیین اهل حق منظوم می‌باشد که به «کلام» موسوم است. مقامات آیینی اغلب آن را رمزواره سروده‌اند (رستمی، ۱۴۰۳: ۱۲۹). کلام این آیین، رمزواره و با بیانی پیچیده سروده شده (رستمی، همان، همان‌جا) و در طول تاریخ از تحریف و تحذیف مصون نمانده است. موضوع شکل‌گیری دیوان آیین یارسان، در متون آیینی به‌ویژه کلام برزنجه (قرن هفتم قمری) و دیوان گوره (قرن هفتم و هشتم قمری) به صورت پراکنده آمده است. با وجود آنکه نویسندگان داخلی مانند محمد مکرری، صدیق صفی‌زاده و نیز بعضی از کلام‌دانان این آیین، مانند مجید القاصی، سید محمد حسینی و برخی مستشرقان مانند ولادیمیر مینورسکی درباره اهل حق آثاری تألیف و منتشر کرده و اشاره‌ای گذرا به عصر پردیور و فاعلیت‌های سلطان اسحاق داشته‌اند، اما به گونه‌ای مستوفی درباره کیفیت شکل‌گیری دیوان یاری و اوضاع اجتماعی و فرهنگی یارسان در عصر سلطان اسحاق بحث نکرده‌اند. آثار مورد بحث اغلب کلی‌گویی، سطحی و تکراری است، یا مستند نیست. از دیگر سو، اثری مستقل که به شکل‌گیری دیوان اهل حق در پردیور پرداخته باشد، نمی‌یابیم. این مقاله به این سؤال پاسخ داده است که شکل‌گیری تشکیلات (دیوان) آیین اهل حق در پردیور، چه نتایجی به دنبال داشت؟

یارسانیان تا قرن هفتم قمری، در غرب ایران به صورت پراکنده زندگی می‌کردند (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: مقدمه مکرری، پنج). گروهی دیگر از جامعه اهل حق در شهر برزنجه - از توابع استان سلیمانیه عراق - موسوم به «کاکه‌ای» (یارسان) می‌زیسته‌اند که بنا بر منابع آیینی یاری، باورها و عقاید این دو طایفه همسان بوده است. به بیانی دیگر، یارسانیان (اهل حق) در عراق کاکه‌ای نامیده می‌شوند (عابدین، ۱۳۹۳: ۶۰)

بر پایه منابع آیینی، در تاریخ اهل حق، سه دوره پرماجرا وجود داشته است: نخست دوره شاه خوشین است که دارای سپاه موسوم به «نهصد نهصد» توصیف شده است (حسینی، ۱۳۹۵: ۲۵/۱). دوم دوره بابا نوس است که اهل حق به شدت به انحطاط و انزوا گراییده بودند (دیوان گوره، ۱۳۸۲: ۵۰). دوره سوم، عصر سلطان اسحاق است که اهل حق وارد مرحله جدیدی شدند و به سبب آن، فراتر از جغرافیای زیستی در آن عصر گسترش یافتند.

سلطان اسحاق فرزند شیخ عیسی برزنجه‌ای بود. وی به دلایلی از زادگاهش به سمت اورامانات در غرب ایران مهاجرت کرد و در روستای شیخان در منطقه اورامانات در نزدیکی

مرز کنونی ایران و عراق، ساکن شد (صفی‌زاده، [بی‌تا]: ۱۶) و به تدریج یارانش از برزنجه و اطراف آن دیار، راهی روستای شیخان شدند.

افزون بر یاران برزنجه‌ای سلطان اسحاق، تعدادی از مردم ایلات، عشایر و طوایف منطقه، در شیخان به جمع یاران سلطان ملحق شدند. همچنین اشخاصی از شهرها و دیگر مناطق دور و نزدیک به جمع یارانش پیوستند. وی به همت یارانش که از اطراف و اکناف راهی پردیور شده بودند، به تشکیل «دیوان» (تشکیلات) اهل حق اقدام کرد. روح‌توا در کلام برزنجه خطاب به سلطان اسحاق گفته است:

بنیره دیوان و حُسن و رضا دسگای پردیور حقیقت جزا

(کلام برزنجه، [بی‌تا]: ۲۴۶)

ترجمه: با نیکی و رضایتمندی، دیوان حقیقت را برقرار کن.

با وجود آنکه در دورهٔ بابا نوس، دیوان یاری وجود داشته است (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶)، اما «دیوان» یارسان در پردیور با رودیکردی متفاوت از دورهٔ بابا نوس سامان یافت و فعالیت وی و خواص از یارانش تحولی بنیادین در ساختار «دیوان» یارسان ایجاد کرد (کلام برزنجه، [بی‌تا]: بند ۸۵) که به سبب آن، یارسان حیات جدیدی را تجربه کرد و از نظر ساختار فکری و عقیدتی، با دوره‌های قبل تفاوت بنیادین یافته است.

نظر به اینکه دربارهٔ عقاید و آموزه‌های اهل حق و نیز ساختار و ماهیت تشکیلات دیوان یارسان، جز منابع آیینی این قوم، مدارک و اسنادی معتبر و متقن نمی‌یابیم و از طرفی تاکنون کیفیت شکل‌گیری و ساختار دیوان اهل حق در پردیور و آثار آن در جامعهٔ اهل حق مورد مطالعه و بررسی قرار نگرفته، نوشتار حاضر با تکیه بر منابع اصلی و اولیهٔ این آیین که اغلب خطی است (کلام دورهٔ بابانوس، [بی‌تا]: بند ۳۷)، به سرانجام رسیده است. در حقیقت، معیار اهل حق‌شناسی «دیوان‌گوره» است. البته کلام برزنجه داستان شکل‌گیری دیوان یاری را به گونه‌ای پراکنده در خود دارد. دیگر کلام‌ها در مرحلهٔ بعد قرار دارند. علاوه بر آن، آثار کلام‌دانان برجستهٔ اهل حق نیز قابل توجه است؛ زیرا تاریخ در این باره سکوت اختیار کرده و شکل‌گیری مخفی، حیات سرّی، متون رمزی و رازورزی پیروان این طایفه، باعث شده است که اندیشهٔ آنان برای دانشمندان ادیان و مذاهب و متکلمان فرق کلامی آشکار نباشد؛ به همین دلیل کتاب‌های تاریخ، ملل و نحل، فرق و مذاهب و آثار کلامی، عاری از مبحث اهل حق (آیین یارسان) است. در نهایت، تنها منبع مورد استناد، متون اصلی و اولیهٔ اهل حق است؛ زیرا تاریخ این آیین سینه به سینه از علمای روحانی آیینی سلف، به خواص از خلف رسیده است (کلام، ۱۳۹۴: مقدمهٔ سید امرالله شاه‌ابراهیمی، ۱). از این رو، گفت‌وگوی علمی با عالمان

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۲۵

یارسان که موسوم به «کلام‌دان» و «علمای دفتر» می‌باشند (کلام نوروز، [بی‌تا]: ۲۱۵)، در راستای انجام تحقیق و پژوهش در حوزه اهل حق‌شناسی، ضرورتی انکارناپذیر است.

۱. سلطان اسحاق برزنجی

با وجود آنکه قرن‌ها پیش از سلطان اسحاق، شخصیت‌های آیینی یارسان مروج آیین اهل حق بوده‌اند، اما نام سلطان اسحاق با اهل حق پیوند خورده است. از این رو، اشاره‌ای گذرا به زندگی سلطان اسحاق لازم است.

۱-۱. شرح حال سلطان اسحاق

سلطان اسحاق (متولد قرن هفتم قمری) فرزند شیخ (سید) عیسی برزنجی و مادرش خاتون دایراک (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۱۲-۱۳) دختر حسین‌بگ جلد است. شیخ عیسی پدر سلطان اسحاق از علمای اهل سنت و مایل به سلسله طریقت قادریه بوده است.

درباره تولد سلطان اسحاق نظرات متفاوتی بیان شده است. بعضی از کلام‌دانان تولد وی را سال ۵۸۰ق. بیان کرده‌اند (افضلی، ۲۰۱۱: ۷۵/۱). برخی تولد وی را سال ۶۱۲ق (صفی‌زاده، [بی‌تا]: مقدمه، ۲۵) و برخی ۶۷۱ق (مینورسکی، ۱۳۷۸: ۵۱) دانسته‌اند. برخی نیز گفته‌اند که در سال ۶۷۵ق. متولد شده است (حسینی، ۱۳۹۵: ۴۶۵/۱). علت اختلاف آرا این است که منبع اصلی اهل حق، کلام منظوم است و به صراحت به سال تولد سلطان اشاره نشده است.

درباره مذهب وی نیز آرا و نظرات نویسندگان متفاوت است. اغلب بر این باورند که وی در یک خانواده اهل سنت شافعی نشو و نما یافته است (صفی‌زاده، ۱۳۶۳: ۱۵) اما کلام عابدین نشان می‌دهد که برخی از مخالفان سلطان اسحاق تصریح کرده‌اند که سلطان اسحاق ایرانی‌الاصل و شیعه‌مذهب بوده است.

گری شیخ عیسی شیعی ایرانیه خدا له سری بی خبرانه

(عابدین، ۱۳۹۳: ۶۰)

ترجمه: [سلطان اسحاق] پسر شیخ عیسی ایرانی‌الاصل است. خداوند در عالم اسرار است و کسی از او خبر ندارد!

عابدین در پاسخ به مخالفان سلطان اسحاق بیان کرده که وی عقایدی غیر از شیعه و اهل سنت داشته است:

نه که شیعه و سنی بی که باقی هفتاد دو دین آیوه ملین بو بدی یاران ذم و کاکیبانی
(عابدین، ۱۳۹۳: ۱۲۴)

ترجمه: سلطان اسحاق نه شیعه و نه سنی است، بلکه از باقی هفتاد و دو دین است. شما از یاران بدگویی و کاکه‌ای‌ها را مذمت می‌کنید. شاید مراد از باقی هفتاد و دو دین، آیین یاری (یا کاکه‌ای) باشد؛ زیرا عابدین به این موضوع تصریح دارد.

نَه هَفْتَاذُ دُو دَیْنِ دَیْنِمَانِ بَرِ کَرْدِنِ وَ دَیْنِ یَارِی سَرِمِ سِپَرْدِنِ

(شیخ امیر، [بی‌تا]: ۷۱)

ترجمه: ما از میان هفتاد و دو دین، دینم (آیین یاری) را برگزیدم و به آیین یاری سرسپردم. به نظر می‌رسد مسئلهٔ هفتاد و دو دین، در کلام یاری ناظر به هفتاد و دو یا هفتاد و سه مذهب منشعب از اسلام است که در حدیث نبوی آمده است. پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ أُمَّةَ مُوسَى إِفْتَرَقَا بَعْدَهُ عَلَى أَحَدٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِفْتَرَقَتْ أُمَّةَ عِيسَى بَعْدَهُ إِثْنَتَيْنِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِحْدَى وَ سَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ إِنَّ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، فِرْقَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَ إِثْنَتَانِ وَ سَبْعِينَ مِنْهَا فِي النَّارِ»^۱ (شیخ صدوق، ۱۳۶۲: ۳۷۲/۲).

بنا بر منابع یاری، سلطان در برزنج از توابع استان امروزی سلیمانیهٔ عراق نزد ملا الیاس شهرزوری، در خانقاه تلمذ کرد (عابدین، ۱۳۹۳: ۱۰۲؛ صفی‌زاده، [بی‌تا]: ۲۸). شهر برزنج در آن عصر از مراکز تعلیم و دانش فقه، اصول، ادبیات، تفسیر و مانند آن بوده است (صفی‌زاده، همان، مقدمه مترجم، ۱۶). سپس وی راهی بغداد شد تا تحصیلاتش را کمال ببخشد و پس از مدتی راه شام (سوریهٔ کنونی) را در پیش گرفت تا از علمای آن دیار کسب دانش نماید. منبعی که به‌طور قطع نوشته باشد که سلطان با چه شخصیت‌ها و پیروان چه فرق و مذاهبی ملاقات و مباحثه داشته است، یافت نشد. در نهایت، به زادگاهش برگشت. البته پس از بازگشت به زادگاهش، بین وی برادران و خویشاوندانش ناسازگاری فکری روی داد (صفی‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۵)

۲-۱. تحول فکری سلطان اسحاق

یکی از مهم‌ترین رخدادهای تاریخ اهل حق، درگیری فکری-اعتقادی سلطان اسحاق با

۱. پیروان حضرت موسی(ع) بعد از آن حضرت به هفتاد و یک فرقه انشعاب یافتند؛ یک فرقه از آنان نجات یافتند و هفتاد فرقه از آنان در آتش‌اند. امت عیسی(ع) به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند که یکی از آنها نجات یافته و هفتاد و یک فرقه گرفتار آتش شدند و امت من به هفتاد و سه فرقه انشعاب خواهد یافت که یک فرقه از آنان نجات می‌یابد و هفتاد و دو فرقه از آنها در جهنم خواهند بود.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۲۷

برادرانش است (صفی زاده، [بی تا]: ۲۵). دو مسئله مهم در این باره قابل طرح است. نخست موضوع ارث و دوم تحول فکری و تغییر مذهب سلطان اسحاق از مذهب شافعی به کاکه‌ای (اهل حق؛ یارسان) است.

پس از درگذشت شیخ عیسی، بین سلطان اسحاق و برادرانش نزاع درگرفت. این احتمال بعید نیست که تغییر مذهب سلطان اسحاق و روی آوردن وی به گروه کاکه‌ای، زمینه و بستر را برای نزاع بین سلطان و برادرانش فراهم کرد؛ چون آنان این موضوع را برنتابیدند و به همین دلیل تصمیم گرفتند سلطان را از ارث محروم کنند.

بررسی کلام برزنجه و پردیور نشان می‌دهد که عوامل مختلفی در تحولات فکری-فرهنگی و مذهبی وی مؤثر بوده است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

الف. آشنایی سلطان اسحاق با کاکه‌ای‌ها: در برزنجه زادگاه سلطان اسحاق، جماعت کاکه‌ای‌ها (یارسانیان) سکونت داشتند (صفی زاده، ۱۳۶۱: مقدمه، ۱۶). افزون بر آن، در دیگر شهرهای عراق، مانند شهرزور در استان سلیمانیه کاکه‌ای‌ها حضور داشته‌اند (عابدین، ۱۳۹۳: ۵۹).

ب. اهمیت شهرزور در زمینه‌های فرهنگی، مذهبی و علمی: در این شهر پیروان مذاهب و نحله‌های مختلف فکری مانند صوفیه حضور داشتند (صفی زاده، ۱۳۶۱: مقدمه، ۱۶). در این شهر، افزون بر اهل سنت شافعی مذهب، گروهی از فرقه نصریه و دروزی‌ها و کاکه‌ای زندگی می‌کرده‌اند (صفی زاده، ۱۳۶۱: مقدمه، ۱۶) و قاطبه ساکنان این شهر اهل سنت شافعی مذهب بوده‌اند (صفی زاده، ۱۳۶۱: مقدمه، ۱۶).

ج. سلطان به بغداد سفر کرد و در نظامیه به تحصیل پرداخت. سپس راهی شام شد تا تحصیلات خود را تکمیل کند و از علمای آن دیار بهره ببرد (صفی زاده، [بی تا]: مقدمه، ۲۸). به نظر می‌رسد سلطان اسحاق در برزنجه با فرق و آیین‌های مختلف مانند کاکه‌ای‌ها، دروزی‌ها و نصیریه که در برزنجه بوده‌اند، آشنایی پیدا کرد؛ به همین دلیل سلطان اسحاق از مذهب شافعی عدول کرد و به کاکه‌ای‌ها که شیعه‌تبارند، روی آورد.

وقتی که سلطان اسحاق در برزنجه ایده‌اش را اظهار کرد، با دو جبهه مختلف مواجه شد. یک جبهه کاکه‌ای‌ها بودند که موافق وی بودند و جبهه دوم برادران و تعدادی دیگر از مردم برزنجه بودند که جبهه مخالف وی را تشکیل می‌دادند! (عابدین، ۱۳۹۳: ۶۹، ۷۶، ۷۹). بعد از اینکه سلطان و سه تن از یارانش از برزنجه به سمت اورامانات در غرب ایران مهاجرت کردند (القاصی، ۱۳۵۸: ۲۳؛ صفی زاده، [بی تا]: مقدمه: ۲۹) و در نزدیکی روستای شیخان مجاور رودخانه سیروان اقامت گزیدند تا خود را به جغرافیای زیستی یارسانیان ایران نزدیک کنند و

بتوانند طرح‌شان را تحقق ببخشند (القاصی، ۱۳۵۸: ۲۶)، به تدریج طرفدارانش از برزنجه به سوی شیخان آمدند و به وی ملحق شدند. محل استقرار سلطان و یارانش پردیور [نام محلی است] نامیده شد (القاصی، همان، همان‌جا).

۲. جایگاه دیوان اهل حق

با توجه به اینکه در فرهنگ آیین اهل حق، واژه «دیوان» معانی و مصادیق مختلفی دارد، لازم است که ابتدا به بررسی مفهوم و مصادیق دیوان پرداخته شود تا معلوم شود ماهیت دیوانی که سلطان در پردیور برقرار کرد و باعث تحولی نوین در تاریخ اهل حق شد، چیست؟

۲-۱. مفهوم‌شناسی دیوان در فرهنگ اهل حق

واژه «دیوان» به مجموعه‌ای از شعر یک شاعر را دیوان می‌گویند؛ مانند دیوان حافظ. در لغت به معانی مختلفی مانند دفترخانه، دفتر محاسبه، دولت و خزانه‌داری دولت آمده است (معین، ۱۳۷۱: ۱۵۹۹/۲). در فرهنگ اهل حق، «دیوان» به معانی و مصادیق مختلفی اطلاق می‌شود که عبارت است از:

الف. دیوان کلام: سروده‌های آیینی که به صورت یک مجموعه تدوین شده، به «دیوان» یا «دیوان کلام» موسوم است؛ مانند دیوان کلام شیخ امیر و دیوان خان الماس. البته سلطان اسحاق مجموعه سروده‌های آیینی پردیور را «دیوان‌گوره» نامیده است:

دیوان‌گوره م نام دفترا
بیزار چه کسه بی جوز سرا
(روح‌تو از شاهو تا برزنجه، ۱۳۹۳: ۲۶۸/۱)

ترجمه: نام دفتر من دیوان‌گوره است، از کسانی که سرنسپارند و دارای پیر نباشند، بیزارم.
ب. دیوان یاری: دیوان یا دستگاه به معنی تشکیلات و سازمان خاص آیینی یارسان است که به مدیریت امور آیینی، فرهنگی و سیاسی جامعه یارسان می‌پردازد. برخی کلام‌دانان اهل حق مانند نظری جلالوند، دیوان را به معنی عدالتگاه بزرگ معنا کرده‌اند (نظری جلالوند، [بی‌تا]: ۳).

در نظام فکری اهل حق، این عدالتگاه به دو نوع تقسیم می‌شود که عبارت است از:

۱. **دیوان یاری:** در دوره ظهور ذات، ساختار این دیوان به گونه‌ای هرمی ترسیم شده است که مظهر ذات حقانی در رأس آن قرار دارد و دیگر مقامات در مراتب بعد قرار دارند. در این نوشتار، این نوع دیوان مورد نظر است.

۲. **دیوان قیامت:** این دیوان، بعد از ظهور امام زمان و برپا شدن قیامت شکل می‌گیرد تا به امور و اعمال انسان‌ها رسیدگی کند (کلام دوره بابا نوس، [بی‌تا]: ۲۱).

گفتنی است که این دو نوع دیوان، دو ماهیت متفاوت دارند. دیوان دوره ظهور ذات «دیوان ظاهری» است که به محسوس و به امور آیینی رسیدگی می‌کند، اما «دیوان قیامت» دیوان باطنی است که پس از پایان این دنیا، به اعمال انسان‌ها رسیدگی می‌کند.

۲-۲. پیشینه دیوان اهل حق

با توجه به اینکه هر اندیشه و آیینی به تدریج از حالت ابتدایی به سمت توسعه و بالندگی، ترقی و تکامل حرکت می‌کند، این آیین نیز در دوره‌های اولیه دارای تشکیلات پیچیده سازمانی نبوده و به همین دلیل تشکیلات و مکان خاص آیینی به عنوان مرکز اجتماعات و تشریفات و تصمیمات آیینی وجود نداشته است. همچنین در قدیمی‌ترین اثر آیینی اهل حق، اطلاعاتی در این باره به چشم نمی‌خورد.

مکان دیوان آیینی در پردیور، جمخانه بوده است. سلطان اسحاق با مساعدت یارانش جمخانه پردیور را احداث کرد تا آنان در نشست‌های آیینی به موضوعات گوناگون بپردازند (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۷۲). جمخانه مرکز آیینی اهل حق است (پارسا و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۷). این مکان مرکز راز و نیاز و اجرای برنامه‌های آیینی و تصمیمات پیران و بزرگان یارسان به شمار می‌رود (حسینی و آژنگ، همان، ۶۶) و بر همین اساس، جم و جلسات مقامات آیینی دیوان یاری در جمخانه صورت می‌گرفته است (همان، ۶۶-۶۷).

با اینکه در کلام‌های پیش از پردیور، سخنی از جمخانه مطرح نشده، اما از جم (جمع) آیینی که یکی از برنامه‌ها و تشریفات اهل حق است، در کلام‌های دوره بهلول و بابا ناوس وجود دارد (کلام دوره بابا ناوس، [بی‌تا]: بند ۲۶).

برپایه آنچه که بیان شد، می‌توان دوره‌های قبل از پردیور را از نظر ساختار تشکیلات آیینی به سه نوع تقسیم کرد که عبارت است از:

۱. **عصر بهلول**: جامعه اهل حق در عصر بهلول، ساختار تشکیلاتی (دیوان) نداشته‌اند یا اگر داشته‌اند، کلام این دوره اطلاعات زیادی ارائه نمی‌دهد.

۲. **عصر شاه خوشین**: دوره شاه خوشین، دوره اقتدار و شکوه این آیین معرفی شده است، اما در کلام آن دوره، با اسم دیوان یا دستگاه و تشکیلات آیینی مواجه نمی‌شویم.

۳. **عصر باباناوس**: اهل حق در این دوره دارای «دیوان» آیینی بوده‌اند و طبقات و آمار مقامات آن دوره، مانند هفتن، هفتوانه و دیگر مقامات ذکر شده است. آیین یارسان در برهه‌ای از دوره باباناوس به توسعه دست یافته بود، اما سپس به سستی و انحطاط روی آورد (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۵۰، کلام دوره باباناوس، [بی‌تا]: بند ۱).

۲-۳. ساختار دیوان یاری در پردیور

نظر به اینکه دیوان آیینی در یک دورهٔ ظهور ذاتی سامان می‌گیرد، سامان گرفتن چنین تشکیلاتی مستلزم حضور شخصیت‌های خاص آیینی است. آنچه که از متون اهل حق به دست می‌آید، این است که در هر دوره‌ای یک نفر مجلای ذات حقانی (متجلی از فیض حق) به شمار می‌رفت (شیخ امیر، [بی‌تا]: ۱) و چهار تا هفت نفر متجلی از صفات خدا تلقی می‌شده‌اند. (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۱۲۴). هرگاه این رخداد پدیدار می‌شد، دورهٔ ظهور ذات شکل می‌گرفت. برای مثال، بهلول چهار یار داشته است (صفی‌زاده، ۱۳۶۳: ۲۷). در دورهٔ شاه خوشین، هفتن و هفتوانه حضور داشته‌اند (القاصی، ۱۳۵۸: ۱۸؛ کلام، ۱۳۹۴: ۲۳). در کلام این دوره از «دیوان» و تشکیلات خاص آیینی سخن به میان نیامده است، اما عنوان «دیوان» در کلام بابا ناوس می‌یابیم:

گنای مَوخِشِیم از و پای کردار وشا لَه پا کَس جه دیوان یار

(کلام دورهٔ بابا ناوس، [بی‌تا]: بند ۴۱)

ترجمه: من گناه را به پای کردار می‌بخشم. خوشا به حال کسی که در دیوان یار پاک است. ساختار چینش مقامات آیینی در تشکیلات دیوان یاری به صورت هرمی بوده است (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۳۸). از کلام دورهٔ بابا ناوس استنباط می‌شود که بعد از بابا ناوس، گروه‌های هفتن، هفتوانه، چهل تن و هفتاد و دو پیر قرار گرفته‌اند (کلام دورهٔ بابا ناوس، [بی‌تا]: ۶۷).

در عصر پردیور که اعضای گروه‌های آیینی نسبت به دوره‌های قبل، از جمله بابا ناوس بیشتر بوده‌اند، بنا بر احصا، در حدود چهارده گروه بوده‌اند و با سلطان اسحاق پانزده طبقه می‌شوند. ساختار دیوان به این صورت بوده است که در رأس هرم تشکیلات، سلطان اسحاق قرار داشت (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۳۸). سپس دیگر مقامات قرار داشتند که هر گروهی یک طبقه به شمار می‌رفت. در این ساختار پس از سلطان، هفتن و هفتوانه، سپس چهل تن، چلانیه، هفتاد و دو پیر، شصت و شش غلام کمر رزین، نود و نه پیر شاهو و در دامنهٔ هرم، بیون غلامان، یعنی عامهٔ اهل حق قرار دارند (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۲). بنا بر برخی روایات، پنج گروه هفتن دیگر قرار دارند و یاران قولتاس قبل از بیون غلامان قرار دارند. در این ساختار تشکیلاتی، هر گروهی جایگاه آیینی معین و مسئولیتی خاص دارد. در بعضی از گروه‌ها مانند هفتن که برجسته‌ترین گروه به شمار می‌آید، هر یک از اعضا جایگاه و مسئولیتی ویژه دارند.

در دیوان پردیور، هر یک از اعضای گروه هفتن مسئولیتی یافتند؛ «بنیامین» به عنوان پیر اهل حق؛ «داود» به عنوان دلیل یارسان؛ «پیر موسی» به عنوان کاتب یارسان؛ «داود» مأمور قبض ارواح (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۱۲۴-۱۲۸)؛ «بابا یادگار» به عنوان پیر تخت؛ و «شاه ابراهیم» به

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۳۱

عنوان ستون آیین یاری (همان، ۱۲۵) و خدمت پاک به «خاتون رمز بار» تعلق گرفت (همان، ۱۲۴-۱۲۶)؛ چنان که کلام گفته است:

هر یک یک امور دا و دستشان مهر کرد و اقرار بیا و بستشان

(همان، ۱۲۹)

ترجمه: [سلطان اسحاق] به هر یک از اعضای هفتن مسئولیتی داد و سلطان عهد و پیمان آنان را مهر کرد.

در این نگرش، هر کسی که به آیین اهل حق وارد شود، باید سر بسپارد. سرسپاری برنامه ورود رسمی به آیین یاری است. اجرای این برنامه به پیر و دلیل نیاز دارد (همان، ۴۲). این تشریفات پیش از پردیور نبوده است؛ زیرا سرسپاری در پردیور توسط سلطان اسحاق ابداع و تأسیس شد (همان، ۴۲).

از دیگر امور دیوان، این بود که سلطان اسحاق هفتوانه را به عنوان پیر بعد از پیر بنیامین منصوب کرد. گروه هفتاد و دو پیر را به عنوان دلیل اهل حق برگزید تا پس از داود به عنوان دلیل جامعه اهل حق انجام وظیفه کنند (همان، ۱۲۴). بر همین اساس، مهم‌ترین وظایف بین سه گروه هفتن، هفتوانه و هفتاد و دو پیر است.

سلطان اسحاق از میان دو گروه هفتن و هفتوانه، هفت نفر را به عنوان هفت خاندان حقیقت برگزید تا پس از وی مدیریت امور آیینی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه اهل حق را برعهده داشته باشند. از طرف دیگر، بعد از پیر بنیامین نیز به عنوان پیر اهل حق باشند (همان، ۱۲۴).

به این ترتیب، در عصر سلطان اسحاق، بنیامین و داود به ترتیب، پیر و دلیل اهل حق بودند و بعد از آنان، خاندان‌های هفتوانه و هفتاد و دو پیر و سپس اولاد و اولاد آنان این رسالت را به ترتیب برعهده داشتند (همان، ۳۶). از این رو، می‌توان پیر و دلیل را از عصر پردیور تا عصر حاضر، در سه طبقه قرار داد؛ چنان که هر کس در عصر سلطان سرسپرده شده، پیر وی، پیر بنیامین و دلیلش داود بوده است. بعد از هفتن، کسی که سرسپرده شده، پیرش یکی از هفت خاندان و دلیلش یکی از اولاد هفتاد و دو پیر بوده است. اگر امروزه کسی به آیین اهل حق سر بسپارد، پیر او یکی از سادات خاندان‌های اهل حق و دلیل وی یکی از نسل هفتاد و دو پیر خواهد بود (همان، ۳۶) که در این نوشتار به ترتیب، پیر بنیامین و داود، پیر و دلیل طبقه اول، هفت خاندان و هفتاد و دو پیر، طبقه دوم و اولاد پیر و دلیل طبقه دوم، پیر و دلیل طبقه سوم نامیده شدند. سرسپاری به نوعی زنجیره‌ای از ارتباط میان اهل حق ایجاد می‌کند و به تبع آن احکامی به دنبال دارد (طاهری، ۲۰۱۳: ۱۷۰).

البته دیگر مقامات نیز هر یک رسالتی برعهده دارند که تفصیل آن، موضوعی غیر از این نوشتار می‌طلبد. بنابراین دیوانی که سلطان اسحاق در پردیور بنا نهاد، نسبت به دیوان دورهٔ قبل از نظر ساختار تشکیلات و مراتب مقامات و طبقات آیینی وسیع‌تر و باشکوه‌تر بوده است. از دیگر سو، رسالت مقامات معین گردید و مدیریت آیین براساس همان تکالیفی که برای مقامات معین گردید، برقرار است. دیوان اهل حق در دورهٔ پردیور به صورت یک تشکیلات نظام‌مند پدیدار شد که در تاریخ اهل حق برجسته دیده می‌شود. این دیوان، در مجموع از نظر کمی و کیفی نقش‌آفرین بوده و به همین دلیل در تاریخ جامعهٔ اهل حق از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است.

۳. اقدامات سلطان اسحاق برای تشکیل دیوان یاری

سلطان اسحاق به منظور عملیاتی کردن طرحش، مراحل مختلفی را طی کرد تا توانست به اهدافش برسد. وی ابتدا درصدد اجتماع و وحدت کاکه‌ای‌ها و یارسانیان بود تا بتواند به توسعهٔ اهل حق بپردازد (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۴-۶۶۵)؛ به همین دلیل در نشست‌های مختلف یارانش را در جریان طرح و ایدهٔ خود قرار داد (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: مقدمهٔ مکرری، شش). تشکیل دیوان یاری نیاز به مرکز و مکان معین و مشخصی داشت تا سلطان و یارانش و نیز مراجعان بتوانند در آنجا حضور یابند؛ به همین دلیل سلطان ابتدا کوشک پردیور را احداث کرد. در فرهنگ اهل حق، کوشک به منزلگاه سلطان اسحاق و یارانش اطلاق می‌شود که جمخانه نیز بخشی از آن است (میره‌بیگی، [بی‌تا]: ۵). احداث کوشک زمینه‌ای بود تا سلطان بتواند در ادامهٔ فعالیتش، برای انسجام و استحکام این آیین قدم‌های بعدی را بردارد و سازمان (دیوان) اهل حق را تأسیس کند و سامان دهد.

۳-۱. غلبه بر مخالفان آیین یاری

فعالیت‌های آیینی سلطان برای تأسیس دیوان یاری، با ناهم‌رایی‌های متعدد و بازدارنده مواجه شد؛ از جمله اینکه چند گروه به مخالفت با وی پرداختند که عبارت بودند از:

۱. برادران و اقوام سلطان اسحاق از مخالفانش بودند؛ چنان‌که گفته شد، آنان در زادگاهش به مخالفت با وی پرداختند.

۲. استادش ملا الیاس شهرزوری و دیگر علمای برزنجه بوده‌اند (عابدین، ۱۳۹۳: ۱۰۲) که برخی از آنان سلطان اسحاق را متهم به جادوی شیطانی کرده بودند (همان، ۹۶)؛ از جمله عابدین که از شاگردان ملا الیاس و از مخالفان سلطان اسحاق بوده و سپس در جمع یارانش

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۳۳

قرار گرفت. گفت‌وگو و مناظره بین عابدین و علمای اهل سنت در کلام عابدین مذکور است (همان، ۹۷). در این مجموعه کلامی، عقاید کاکه‌ای‌ها توسط خویشان و هم‌درسی‌های عابدین مطرح شده و مورد نقد و هجو قرار گرفته و در مقابل، عابدین به آنان پاسخ داده است. گاهی وی در جواب مخالفان سخنانی تند بیان کرده است (همان، ۱۰۸).

۳. برخی نسبت به طرح سلطان اسحاق عَلم مخالفت را برداشتند؛ از جمله بعضی از عالمان اهل سنت منطقه اورامانات بوده‌اند که با ایده و طرح سلطان اسحاق و کاکه‌ای‌ها به شدت مخالفت کرده بودند (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۶-۶۶۷).

با وجود آنکه سلطان اسحاق و یارانش از مخالفان اذیت و آزار دیدند، ولی توانستند بر مشکلات فائق آیند و برای در تشکیل دیوان یاری، قدم‌های مهمی یکی بعد از دیگری بردارند.

۲-۳. دعوت از ایلات و عشایر منطقه

سلطان اسحاق پس از تأسیس پایگاه آیینی، اهداف خود را در نشست‌هایی که در جمخانه پردیور برگزار می‌شد، طرح و تبیین می‌کرد. وی در این نشست‌ها ابتدا اتحاد یارسانیان (اهل حق) ایران و کاکه‌ای‌های (یارسانیان) عراق را در شیوه تبلیغ خود قرار داد؛ زیرا وحدت یارسانیان ایران و کاکه‌ای‌های عراق زمینه‌ای بود تا وی بتواند مردم منطقه اورامانات را با خود همراه کند. از این رو، سلطان در یک اقدام مردم روستاها، قبایل و طوایف و شهرهای اطراف را متوجه پردیور کرد و برای آگاهی‌بخشی به مردم آن دیار، به یکی از یارانش به نام «ایوت حشار» مأموریت داد تا به اطراف و اکناف برود و ایلات، عشایر، قبایل و طوایف و شهرهای منطقه اورامانات را به پردیور دعوت کند. سلطان خطاب به ایوت حشار گفته بود:

ایوت حشار ایوت حشار جار یاری دَر ایوت حشار

(دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۴)

ترجمه: ای ایوت حشار بروید و بانگ یاری را سر دهید، ای ایوت حشار.

قبایل و مناطق مورد نظر سلطان عبارت بود از:

شیخان و حورین برزنجه و هاوار هـرُوی شیشمی بیان و تشار
نوسود و پاوه کل ایل و تبار جم بوان نه جمدا چی پردیور شار

(همان، همان‌جا)

ترجمه: به مردم روستای شیخان، حورین، برزنجه، هاوار، هروی و شیشمی اطلاع دهید تا به تشار بیایند.

شهر نوسود، پاوه و همه ایلات و عشایر و قوم و تبار، جملگی جمع شوند و در شهر پردیور گرد هم آیند.

ایوت حشار در پی فرمان سلطان راهی مناطق آن دیار شد و دعوت سلطان اسحاق را به مردم روستاها و شهرهای منطقه ابلاغ کرد. مردم آن منطقه که اهل سنت شافعی‌مذهب بودند، به تدریج جمعیتی قابل توجه به سوی پردیور آمدند. بنا بر کلام اهل حق، در پردیور ۲۱ هزار نفر حضور یافتند.

افزون بر شهرها و روستای مذکور که با اعلان دعوت راه پردیور را در پیش گرفتند، از دیگر مناطق و شهرهای مختلف نیز بدون دعوت قبلی به سوی روستای شیخان آمدند. بنا بر کلام یاری، افرادی از هندوستان تا آفریقا نیز به سمت پردیور راهی شده بودند. برخی از کلام‌دانان علت این مسئله را جاذبه و جذب سلطان دانسته‌اند (پردیور، ۱۳۸۹: مقدمه سید امرالله شاه‌ابراهیمی، ۱). با این وصف، این پرسش بدون پاسخ می‌ماند که چگونه جاذبه سلطان اسحاق موجب شد اشخاصی از کشورهای شرق آسیا، قاره اروپا و آفریقا راهی پردیور شدند (صفی‌زاده، [بی‌تا]: مقدمه، ۱۶)، اما مردم شهرها، روستاها و قبایل اطراف شیخان با جاذبه و جذب سلطان اسحاق به پردیور نیامدند، بلکه با دعوت و اطلاع‌رسانی ایوت حشار راهی پردیور شدند؟! این ابهام همچنان بدون پاسخ است.

بنا بر کلام دوره پردیور، هدف از آمدن مردمان مناطق اطراف به پردیور، آشنایی آنان با آیین اهل حق بوده است تا پس از آشنایی آنان با اهل حق، اگر مایل بودند، به دایره یارسانیان بپیوندند؛ چنان‌که مولا (بشارت) گفته است:

چه پردیورا، چه پردیورا — چه بیای شرط و شون چه پردیورا

(حسینی، ۱۳۹۵: ۴۲۹/۱)

ترجمه: [منظور از مولا، سلطان اسحاق است] در پردیور بیا و بس و شرط و شون یاری را بر پا می‌نمایم.

منظور از «شرط و شون» عهد و پیمان است که در پی آن، تبعیت از مرام و برنامه‌های آیینی اهل حق برای کسب کمالات است.

سلطان اسحاق به افرادی که از اطراف راهی پردیور شده بودند، خاطر نشان کرده بود:

هر که یاریش گرکا بیو و تبار هر که دوشکن دویر نیشو چه یار
تا اول سر نسیپاران نیان او قطار قطار یاری هن و هزار هزار

(دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۴)

ترجمه: هر کس که به آیین یاری مایل است، اسم او در دفتر یاری ثبت شود و در صف قطار یاری قرار بگیرد و هر کسی که به این آیین و برنامه تردید دارد، از یاران اهل حق فاصله بگیرد. آنان که تمایل دارند در صف یاران باشند تا سر نسیپاران، در قطار یاری جایی نخواهند

داشت. بدانید که قطار یاری هزار هزار خواهد بود

۳-۳. ایجاد وحدت بین گروه‌های منطقه‌ای و آیین یاری

سلطان اسحاق به منظور توسعه اهل حق، تلاش کرد تا افزون بر جذب مردمان قبایل اطراف پردیور، مردم دیگر مناطق را نیز به جمع یارسانیان ملحق کند؛ از جمله می‌توان به علویان اشاره کرد. برخی گفته‌اند نهضت علویان در زاگرس فعالیت داشت و اندیشه‌ای که امروزه اهل حق نامیده می‌شود، همان نهضت علویان است که از لرستان برخاسته و در کرمانشاه و کردستان نیز پیروانی داشته است (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱: مقدمه مکرری، شش) و سلطان اسحاق حلقه اتصال آنان بود. علوی و علویان به شاخه‌های مختلفی از شیعیان اطلاق می‌شود که درباره حضرت علی(ع) به غلو گراییده‌اند، اما نکته شایان توجه این است که اثری متقن که اندیشه و نگرش علویان منطقه زاگرس در عصر سلطان اسحاق و قبل از آن را در خود داشته باشد تا بتوان براساس آن، عقاید و باورهای آنان را در آن عصر با متون یارسانیان مقایسه و ارزیابی کرد، در اختیار نیست؛ به همین دلیل سخن در این باره بیش از ظن و گمان نخواهد بود؛ زیرا تنها اثری که در این باره در دسترس است، متون کلامی اهل حق است که در این باره ساکت می‌باشند.

اگر این پیش فرض را بپذیریم که اهل حق امروزی دنباله همان علویان زاگرس می‌باشند، این آثار به دلایلی نمی‌توانند بیان‌کننده تفکر علویان زاگرس باشند؛ زیرا تا عصر پردیور، کلام یاری مکتوب نبوده و آنچه در کلام‌های این دوره بازگو شده است، به‌جز اندیشه پردیوری، مطلبی قابل تأمل و راهگشا ندارد. دوم اینکه برخی از کلام‌های دوره‌های قبل توسط سلطان و یارانش در پردیور بیان گردیده یا بازگو شده است. درواقع، کلام این دوره‌ها بیان‌کننده اندیشه مقامات پردیوری است. افزون بر آن، عقاید و باورهای علویان که در کتاب‌های فرق و مذاهب آمده است، با نگرش یارسانیان تفاوت دارد. بنابراین همه پیروان آیین یاری قبل از سلطان، نمی‌توانند علویان زاگرس باشند؛ جز آنکه بگوییم افزون بر امامیه، ممکن است تعدادی از علویان در زاگرس بوده باشند که به پیروان سلطان اسحاق پیوستند؛ زیرا امروزه بخش وسیعی از منطقه زاگرس در غرب ایران شیعه اثنی عشر (امامیه) می‌باشند. بنابراین بعد از اتحاد یارسانیان غرب ایران و کاکه‌ای‌های عراق، گروهی از اهل سنت به دایره اهل حق پیوستند و ممکن است جماعتی از علویان زاگرس به مجموعه اهل حق افزوده شده باشند.

۳-۴. حضور پیروان ادیان و فرق در پردیور

بنا بر متون کلامی، مردمانی که پس از استقرار سلطان و یارانش به پردیور آمده بودند، محدود

به کاکه‌ای‌های عراق و اهل حق غرب ایران نبوده‌اند، بلکه واردین به پردیور دارای عقایدی متفاوت بوده و از کشورهای مختلف بوده‌اند (صفی‌زاده، [بی‌تا]: ۲۷). شاید به این دلیل است که گفته‌اند: «خیلی از یاران سلطان از اهل چین، هند، بخارا و بلاد دوردست از ایران بوده‌اند» (همان، ۱۶) و این مسئله در شناخت ساختار شکل‌گیری جدید اهل حق در عصر سلطان اسحاق، مهم قلمداد می‌شود. به احتمال جماعتی که خارج از جغرافیای ایران و عراق راه پردیور را در پیش گرفته و باورمند به ادیان و مذاهب مختلف بوده‌اند، عقاید و باورهای آنان ساختار و نظام فکری اهل حق را در آن عصر شکل داده است. بر همین اساس، می‌توان گفت جماعت حاضر در پردیور به چند گروه تقسیم می‌شدند که عبارت بودند از:

الف. گروهی که از عراق -به‌ویژه برزنجه- به روستای شیخان مهاجرت کردند، کاکه‌ای‌ها بودند. کاکه‌ای‌ها عقایدی شبیه به عقاید مردم یارسان داشته‌اند؛ چنان‌که می‌توان آن دو را آیین واحدی دانست که در غرب ایران و شرق عراق تحت دو عنوان شناخته می‌شدند.

ب. گروهی که پیروان «آیین یاری» بوده و در استان‌های لرستان، کرمانشاه و کردستان پراکنده بوده‌اند و راهی پردیور شده بودند.

ج. گروهی که در پی دعوت سلطان اسحاق، از روستاها و شهرهای واقع در منطقهٔ اورامانات به سوی پردیور آمدند، اهل سنت و شافعی‌مذهب بوده‌اند (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۲).

د. گروهی دیگر که از علویان زاگرس بوده‌اند و راه روستای شیخان را در پیش گرفته‌اند و به جمع یاران پیوسته بودند.

هـ. اشخاصی که از شهرهای مختلف ایران مانند اصفهان، تبریز، همدان، تبریز، ساوه و غیره به سمت سلطان اسحاق به پردیور آمده بودند. ممکن است این اشخاص پیرو ادیان یا مذاهب مختلف اسلامی بوده باشند.

و. اشخاصی که از کشورهای مختلف جهان، از هندوستان در شرق آسیا، اروپا و آفریقا راهی پردیور شده بودند.

به این ترتیب، اجتماعی که در پردیور شکل گرفت، جماعتی متشکل از اشخاصی از منطقهٔ کردنشین ایران و عراق و نیز شهرهای مختلف ایران و برخی کشورها بوده‌اند که به نظر می‌رسد از نظر اعتقادی، پیرو ادیان، فرق و مذاهب اسلامی بوده‌اند. به نظر می‌رسد اندیشهٔ آنان در جهان‌بینی اهل حق تأثیرگذار بوده است؛ زیرا رگه‌هایی از باور و عقاید ادیان باستانی در جهان‌بینی این طایفه به چشم می‌خورد. با توجه به اینکه این موضوع مجهول بوده، باعث شده است برخی پژوهشگران دربارهٔ ماهیت اهل حق قضاوت‌های دور از واقع داشته باشند.

سلطان اسحاق با اصحابش توانستند با گذر از مشکلات پیش رو و تلاش مستمر دیوان

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۳۷

یاری را برقرار کنند (کلام بزرنجبه، [بی تا]: بند ۸۵، ۸۶). پس از آنکه جامعه اهل حق پس از مدتی انحطاط و تزلزل، دیوان یاری را برقرار کردند و موقعیت جدیدی به دست آوردند، در کلام گروه چهل تن در وصف آن آمده است:

دیوانمان گرتن حال نه پردیور قاب قدرتی نامیم — اژدر

(کلام چهلتن، [بی تا]: بند ۴)

ترجمه: اکنون که دیوان را در پردیور برقرار کردیم، قاب قدرتی را اژدر نامیدیم. به نظر می‌رسد انسجام پایدار و وحدت بین جماعتی که در پردیور حاضر شده و به آیین یاری سرسپرده شده بودند، ایجاب می‌کرد تا اصول، قوانین و احکامی به آنان آموخته شود و به سبب آن، وحدت خویش را حفظ کنند؛ به همین دلیل سلطان اسحاق مرحله به مرحله و قدم به قدم طرح و اندیشه خود را در جمخانه به عنوان معارف آیین یارسان (اهل حق) به پیروانش آموزش داد.

۴. آثار فرهنگی-آیینی دیوان یاری در پردیور

با سامان یافتن دیوان یاری در پردیور، آیین اهل حق مرحله جدیدی را تجربه کرد و از نظر جغرافیایی و جمعیت توسعه یافت. از دیگر سو، سلطان اسحاق برنامه‌ها و احکام و تشریفات خاصی را وضع کرد که پیش از شکل‌گیری دیوان پردیور، موضوعیت نداشته است. همچنین مبانی معرفتی و باورهای اهل حق توسعه یافت.

۴-۱. تشریفات آیینی و عبادات

در کلام‌های قبل از پردیور، به صورت کوتاه درباره جم آیینی سخن گفته شده، اما اطلاعات قابل تأملی درباره عبادات و تشریفات آیینی به چشم نمی‌خورد. سلطان اسحاق تشریفات مختلف، عبادات، مناسک و تکالیفی را برای اهل حق برقرار و احکام آن را بیان کرد که می‌توان به اموری چون سرسپاری، روزه مرنوبی و قولتاسی (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۳۲۳، ۳۲۷)، عید خاوندکاری و نیاز اشاره کرد.

«سرسپاری» تشریفات ورود به آیین اهل حق است. روزه سه روز است. عید خاوندکاری بعد از روز سوم روزه است (همان، ۳۲۵). نیاز نوعی عبادت خاص آیینی است. هر یک از این تکالیف احکام و مقررات خاص خود را دارد که در کلام پردیور توسط سلطان اسحاق و خواص از یارانش بیان شده است (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۸۰-۶۸۳). از این رو، مردم اهل حق در این دوره مکلف شده بودند مناسک و برنامه‌های عبادی-آیینی را به جای آورند. شاید به همین دلیل سلطان اسحاق مقنن و مجدد اهل حق دانسته شده است (جیحون‌آبادی، ۱۳۶۱:

مقدمهٔ مکرری، شش). در حقیقت، سلطان اسحاق را باید مقنن و احیاکنندهٔ آیین اهل حق دانست.

۴-۱-۱. تشریفات سرسپاری

با توجه به اینکه اتحاد پایدار جماعتی که در پی دعوت سلطان اسحاق به پردیور آمده بودند، مستلزم ایجاد پیوندی معنوی بود و آن پیوند یافتن به آیین یاری بود، سلطان مسئلهٔ سرسپردن اشخاص به آیین و داشتن پیر و دلیل و همچنین پیروی کردن از فرامین آن دو را مطرح و احکام تشریفات سرسپاری را بیان کرد (دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۵؛ حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۴۲) که در اهل حق مسبوق به سابقه نبوده است. وی تشریفات سرسپاری را برای ورود رسمی شخص به آیین یاری ابداع کرد تا علاقه‌مندان به آیین یاری، با انجام آن به‌طور رسمی در ردیف یارسانیان قرار بگیرند تا بتوانند در برنامه‌های آیینی مانند جم (نشست‌های خاص آیینی یارسان) - که شرط حضور در آن، سرسپردن است - شرکت کنند (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۴۸). البته این قانون یارسانیان و افراد تازه‌وارد به پردیور را در برمی‌گرفت؛ به همین دلیل سلطان اسحاق خطاب به مردمان یارسان و کسانی که راهی پردیور شده بودند، خاطر نشان کرد:

هر که یاریش گرکا بیو و طومار هر که دوشکن دویر نیشو چه یار
تا اول سر نسپاران نیان او قطار قطار یاری هن و هزار هزار

(دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۴)

ترجمه: هر کس که به آیین یاری مایل است، نام او در دفتر یاری ثبت شود و در صف قطاری یاری قرار بگیرد و هر کس که به این آیین و برنامه تردید دارد، از یاران اهل حق فاصله بگیرد (و به کناری برود).

آنان که تمایل دارند در صف یاران باشند، تا سر نسپارند در قطار یاری جایی نخواهند داشت. بدانید که قطار یاری هزار هزار خواهد بود.

بدین ترتیب، سلطان اسحاق تأکید کرده بود هر کس که غیر یارسانی است و مایل است به این آیین وارد شود - و حتی یارسانیان - باید سرسپرده شود تا بتواند در صف یارسانیان قرار بگیرد.

تا اول سر نسپاران نیان او قطار قطار یاری هن و هزار هزار
تا سر نسپارو و شرط نامچه یار بشش نمه یان نه جم کوی یار

(دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۵)

ترجمه: اشخاصی که علاقه‌مند به آیین اهل حق‌اند، باید به آیین یاری سر بسپارند. مردم یاری

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۳۹

جمعیتی قابل توجه‌اند و هزار هزار می‌باشند (کنایه از کثرت نفوس یارسان است).
تا افراد به قانون و قرارداد سرسپرده نشوند، از سهم نذورات و قربانی که نواله یا نامچه
نامیده می‌شود، بهره‌مند نمی‌شوند.

از جمله اهداف طرح سرسپاری، عهد و پیمان و بیعت با سلطان اسحاق و تمییز یارسانی از
اغیار است تا علاقه‌مندان به یارسان سر بسپارند و یار یارسانی به شمار آیند و راه و رسم
یارسان را دنبال کنند (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۴۸). سر سپردن موجب محرم شدن شخص به
دایره آیین اهل حق و مجوز شرکت در مراسم و تشریفات آیینی بوده است.

سرشان و شرط نیاوا چی راگه و دینه پیر رستم هر که بی جوزن نین امینه
... باید داوان یار داود گیرو پیر بنیامینه بی شرطان نی جم ماچان ورینه

(دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۵)

ترجمه: سرشان را در راه این طریقت و دین بسپارند. پیر رستم، هر کسی که بی‌جوزن
(سرسپرده نباشد) امین نیست (به تعبیری دیگر، هر کس که سر نسپارد، محرم نیست).

شخص باید دامان یار داود و پیر بنیامین را بگیرد. کسانی که در این جم بدون شرط و
اقرارند، می‌گویند این دین گذشته است؛ به این خاطر این آیین را نمی‌پذیرند.

به این ترتیب، گروه‌ها و افرادی که از قبایل مختلف به پردیور آمده بودند، از میان آنان
کسانی که مایل به طریقت راه و مرام اهل حق بودند، سرسپرده شدند. سلطان در وصف
اشخاص سرسپرده گفته است:

هر کس سرش سپاریان آنه بیتوینه دو ده هزار و یکدا بیان وی وینه

(دیوان‌گوره، ۱۳۸۲: ۶۶۵)

ترجمه: هر کس که سرسپرده آیین یاری شد، او ایمانی قوی دارد. بیست‌هزار نفر به همین
طریق وارد این جمع و جماعت شدند.

سلطان اسحاق افزون بر سرسپاری، یک نشانه ظاهری را برای سرسپردگان مقرر کرد و آن
عبارت از شارب گذاشتن مردان است که نشانه باورمندان به آیین یارسان است (کلام دوره
سیروان، [بی تا]: بند ۱). در این نگرش، کسی که سیل را کوتاه نکرده باشد، می‌گویند سبیلش
مُهر است. کوتاه کردن شارب به شدت نهی و مذموم شمرده شده است (همان، بند ۲).

۴-۱-۲. تشریفات نیاز

نیاز در لغت به معنی احتیاج است. در فرهنگ اهل حق، نیاز به یک برنامه آیینی گفته می‌شود
که مردمان اهل حق طی یک تشریفات خاصی آن را انجام می‌دهند. «نیاز، نیایش مردم یارسان

است» (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۱۳). چیزهایی که به عنوان نیاز تهیه می‌گردد، به جمخانه برده می‌شود (حسینی و آژنگ، ۱۳۹۰: ۲۹۰) و توسط سید دعا داده می‌شود (رستمی، ۱۴۰۱: ۱۱۶). نذری و قربانی نیز جزو برنامه‌هایی است که احکام آن توسط سلطان بیان شده است. اجرای این برنامه‌ها که از عبادات مهم یارسان تلقی می‌شود، در جم انجام می‌گیرد (حسینی و آژنگ، همان، همان‌جا).

عباداتی مانند روزه، نذر و قربانی جزو عبادات شرعی است، اما کیفیت به جا آوردن آنها با احکام فقهی اسلامی تفاوت دارد. تشریفات آیینی به صورت گروهی (جم) صورت می‌گیرد (حسینی و آژنگ، همان، همان‌جا). در مواردی سید و در مواردی پیر و دلیل است (همان، ۴۲).

۴-۱-۳. تأسیس هفت خاندان حقیقت

با توجه به اینکه دیوان یاری یک سازمان تشکیلاتی به شمار می‌رفت، سلطان این تشکیلات را به گونه‌ای طراحی کرد تا مدیریت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و آیینی جامعهٔ اهل حق را تحت پوشش قرار دهد و بعد از سلطان اسحاق نیز جریان یابد؛ به همین دلیل وی هفت نفر از گروه هفتن و هفتوانه را به عنوان خاندان حقیقت برگزید (طاهری، ۲۰۱۳: ۲۳۲) تا بعد از سلطان اسحاق جامعهٔ اهل حق را رهبری و مدیریت کنند. امروزه جامعهٔ اهل حق توسط توسط احفاد این خاندان‌ها مدیریت می‌شوند. این شخصیت‌ها که طبقهٔ سوم پیر به شمار می‌روند، رهبری سرسپردگان را نیز برعهده دارند. پس از پردیور، تا قرن سیزدهم چندین دورهٔ ظهور ذات جلوه‌گر شده که چهار دوره از آنها تشکیل خاندان داده‌اند و امروزه اهل حق یازده خاندان می‌باشند (نامهٔ سرانجام، [بی‌تا]: ۲۴). نظر به اینکه جغرافیای فکری اهل حق ایران یکسان نیست، یارسانیان دارای تفاوت نگرش می‌باشند؛ البته اشتراکات زیادی نیز دارند. بین اهل حق ایران و کاکه‌ای‌های عراق نیز داستان همین‌گونه است.

۴-۲. توسعهٔ اهل حق فراتر از جغرافیای زیستی یارسانیان

پس از اینکه دیوان آیین اهل حق در پردیور قوام یافت، سلطان اسحاق درصدد برآمد تا فراتر از جغرافیای غرب ایران و شرق عراق، به تبلیغ و توسعهٔ اهل حق بپردازد؛ به همین دلیل وی اشخاصی برجسته از میان طبقات آیینی را به کشورهای چون ترکیه، افغانستان و هندوستان اعزام کرد تا آیین یارسان را تبلیغ کنند. افزون بر آن، سلطان اسحاق افرادی را به شهرهای مختلف ایران و عراق گسیل داشت تا این آیین را تبلیغ و توسعه دهند. بر همین اساس، در کشورهای مختلف از جمله فققاز، ترکیه، هندوستان، پاکستان و افغانستان جماعتی از اهل حق

سکونت دارند (طاهری، ۲۰۱۳: ۳۵).

طرح سلطان اسحاق که به شکل‌گیری دیوان یاری در پردیور انجامید، تجدید حیات جریان فکری-مذهبی اهل حق بود که در ایران با عنوان آیین اهل حق (آیین یارسان) و در عراق به کاکه‌ای (آیین یارسان) موسوم است.

نتیجه‌گیری

با بررسی متون کلامی اهل حق درباره شکل‌گیری دیوان یاری در پردیور، این نتایج حاصل شد:

۱. جامعه اهل حق تا قبل از شکل‌گیری دیوان یاری در عصر سلطان اسحاق، در غرب ایران و شرق عراق (استان سلیمانیه) پراکنده بودند و سلطان اسحاق بین آنان وحدت ایجاد کرد. از این زمان به بعد اهل حق توسعه پایدار یافت.

۲. سلطان اسحاق به منظور تبلیغ و توسعه آیین یاری، بعد از وحدت میان جامعه اهل حق، از پیروان مذاهب مانند اهل سنت دعوت کرد تا به دایره اهل حق ملحق شوند. از دیگر سو، از دور و نزدیک نیز شخصیت‌هایی خود را به پردیور رساندند که به احتمال پیرو ادیان و مذاهب مختلف بوده‌اند که باورها و عقاید آنان در جهان‌بینی این آیین نقش‌آفرین بوده است؛ به همین دلیل رد پای باورها و عقاید ادیان باستانی و نحله‌های فکری-معرفتی در آیین اهل حق دیده می‌شود.

۳. بخش مهمی از قوانین، احکام، عبادات و تشریفات آیینی این طایفه، بعد از دیوان یاری توسط سلطان اسحاق به وجود آمد که قبل از عصر پردیور سابقه نداشته است. از این رو، آیین اهل حق با نام سلطان اسحاق گره خورده است.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- افضل‌ی، سید قاسم (۲۰۱۱)، *سیری به سوی خاندان سید محمد گوره سوار*، با مقدمه سید مسعود افضل‌ی، ج ۱، عراق-اربیل: مرکز تحقیق و نشر مکریانی.
- القاصی، مجید (۱۳۵۸)، *آئین یاری اهل حق*، تهران: انتشارات مؤلف.
- پارسا، علیرضا، محمدابراهیم مالمیر، رضا رسولی شربیانی و منصور رستمی (۱۴۰۰)، «تبیین و بررسی تجلی خداوند از نگاه آیین یارسان (اهل حق) و عرفان اسلامی»، *مجله نقد و نظر*، شماره ۱۰۳، صص ۱۱۱-۱۴۷.
- پردیور (۱۳۸۹)، ترجمه سید امرالله شاه‌ابراهیمی، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- جیحون‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۶۱)، *حق‌الحقایق یا شاهنامه حقیقت*، با مقدمه و تصحیح محمد مکرری، تهران: کتابخانه طهوری، چاپ دوم.
- حسینی، سید محمد (۱۳۹۵)، ترجمه و شرح *دیوان گوره*، ج ۱، تهران: انتشارات پرسمان.
- حسینی، سید محمد و حشمت‌آژنگ (۱۳۹۰)، *یار وریا*، عراق (سلیمانیه): انستیتو فرهنگی کرد.
- دیوان‌گوره (۱۳۸۲)، گردآوری سید محمد حسینی، کرمانشاه: انتشارات باغ‌نی.
- رستمی، منصور (۱۴۰۲)، *آیین یارسان (اهل حق)*، قم: انتشارات شاکر.
- (۱۴۰۳)، «بررسی و منزلت امام حسین(ع) در آیین اهل حق»، *مجله نقد و نظر*، شماره ۱۱۳، صص ۱۳۷-۱۷۱.
- (۱۴۰۱)، «ریشه‌یابی منشأ میانی بنیادین آیین یارسان در فرق اسلامی»، *پژوهش‌های ایران‌شناسی*، دوره ۱۲، شماره ۲، صص ۲۶۴-۲۴۷.
- روح‌تاو از برزنجه تا شاهو [بی‌تا]، ترجمه و حواشی سید محمد حسینی، عراق: [بی‌نا].
- شیخ صدوق، محمدبن علی (۱۳۶۲)، *خصال*، ترجمه آیت‌الله کمره‌ای، ج ۲، [بی‌جا]: کتابخانه اسلامی، چاپ چهارم.
- صفی‌زاده، صدیق (۱۳۶۳)، *کلام دوره بهلول*، تهران: کتابخانه طهوری.
- (۱۳۶۱)، *دوره هفتتوانه سرانجام*، با مقدمه و ترجمه صدیق صفی‌زاده بوره‌کهنی، تهران: کتابخانه طهوری.
- [بی‌تا]، *نامه سرانجام*، با مقدمه و ترجمه دکتر صدیق صفی‌زاده.
- طاهری، طیب (۲۰۱۳)، *تاریخ و فلسفه سرانجام*، عراق-اردبیل: خانه موکریانی، چاپ سوم.
- عابدین (۱۳۹۳)، به کوشش سید امرالله شاه‌ابراهیمی، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- کلام (۱۳۹۴)، ترجمه سید امرالله شاه‌ابراهیمی.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ معین*، ج ۲، تهران: امیرکبیر، چاپ هشتم.
- میره‌بیگی، طهمورث [بی‌تا]، *منزل عاشقان*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۷۸)، «اهل حق»، *سه گفتار تحقیقی در آیین اهل حق*، ترجمه محمدعلی سلطانی،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۴۳

تهران: مؤسسه فرهنگی سنها.

- نظری جلالوند، علی [بی تا]، «نگاهی صرفاً تاریخی به پیدایش دین یاری (اهل حق)»، مجله پیام یاری، شماره ۱۰.

ب. نسخ خطی

- بانیارانی، تیمور [بی تا]، دفتر.
- سورانی، نوروزعلی [بی تا]، دفتر، کاتب کردی ۱۳۶۲.
- شیخ امیر [بی تا]، دیوان کلام، به خط سید ایمان خاموشی.
- کلام برزنجه [بی تا]، کاتب: سید ایمان خاموشی.
- کلام دوره سیروان [بی تا]، به خط سید ایمان خاموشی.
- کلام دوره بابا نوس [بی تا].
- کلام چهلتن [بی تا].
- کلام نوروز، [بی تا]، دفتر.

List of sources with English handweiting

- ‘Ābedīn (2014). Translation and explanation: Seyyed Amrollah Shahebrahimi. [In Presian]
- Afzali, Seyyed Qasim (2011). A Journey to the Family of Seyyed Mohammad Gore-Savar. With an Introduction by Seyyed Masoud Afzali (First Edition). [In Presian]
- Al-Qasi, Majid (1979). Ā’in Yārī Ahl-e Ḥaqq (First Edition). Tehran: Publisher: Mūallem. [In Presian]
- Cheraghpouran, Kiyumars (2010). Ḥazrat-e k̄ān Almās: Translation and short commentary on some blessed Kalams (first edition). Tehran: A’yān Publications. [In Presian]
- Daftar Kalam Seyyed Farzi (n.d.). Writer Seyyed Eman Khamushi 1381. Handwritten. [In Presian]
- Dīvān-e Güre (2003). With introduction and footnotes: Seyyed Mohammad Hosseini (first edition). Kermanshah: Bāḡ Ney Publications. [In Presian]
- Dīvān-e Güre (2016). Translation and explanation: Seyyed Mohammad Hosseini (first edition). Iraq - Sulaymaniyah. Kurdish Institute. [In Presian]
- Kalām (1394). Translator: Seyyed Amerollah Shahebrahimi. [In Presian]
- Kalām-e Barzanjeh (n.d.). Scribe of Seyyed Iman Khamoshi. Handwritten. [In Presian]
- Kalām-e Cheheltan (n.d.). Handwritten. [In Presian]
- Kalām-e Doūreh-ye Sīrvān (n.d.). Written by Seyyed Iman Khamoshi. [In Presian]
- Kalām-e Dūreh-ye Bābānāvūs (n.d.). Handwritten. [In Presian]
- Majalleh-ye Payām-e Yārī (n.d.). Unpublished: Issue 10. The article of Siri in the Garden of Kalam, by Narges Kaviani; Deeds and Service, by Rahim Shahoui; Bibliography of Yarsan, by Mansour Saravand; A purely historical look at the emergence of the religion of Yaris (Ahl al-Haqq), by Ali Nazari Jalalvand. [In Presian]
- Mireh Beigi, Tahmoureth (n.d.). Manzel-e ‘ĀṢeqān. (n.p.). [In Presian]
- Moein, Mohammad (1992). Farhang-e Mo‘īn (8th edition). Tehran: Amīr Kabīr. [In Presian]
- Nāme-ye Saranjām (n.d.). With an Introduction and Translation by Dr. Sediq Safizadeh. [In Presian]
- Pardīvar (1990). Translated by Seyyed Amrollah Shahebrahimi. [In Presian]
- Parsa, Alireza; Malmir, Mohammad Ebrahim; Rasouli Sharbayani Reza; Rostami Mansour (1991). An Account and Consideration of God's Manifestation from the Standpoint of the Yārī Denomination (Ahl-i Ḥaqq) and Islamic Mysticism. Issue: 103: pp. 147-111. [In Presian]
- Rostami, Mansour (1999). Āyīn Ahl-e Ḥaqq (Kākeh-ī) - Āyīn Yārsān (First Edition). Qom: Šāker Publications. [In Presian]
- Rūhtāw az Šāhū Tā Barzanjeh (n.d.). Translation and annotations: Seyyed Mohammad Hosseini (first edition). Iraq. [In Presian]
- Šeīk Šadoūq (1983). k̄īšāl (fourth edition). Translator: Ayatollah Kamre’i. Publisher: Islamic Library. [In Presian]
- Sheikh-Amir (n.d.). Dīvān-e Kalām. Handwritten, handwriting of Seyyed Iman Khamoshi [In Presian]
- Soltani, Mohammad Ali (1999). Three research discourses in the religion of the righteous (first edition). Article on the righteous, Hassan Khan Etemad al-Saltanat. Saeed Khan Kurdestani. Article on the sect of the righteous. Minorsky, Vladimir. Article on the righteous. Translated by: Mohammad Ali Soltani. Tehran: Sohā Cultural Institute. [In Presian]
- Taheri, Tayyeb (2013). History and Philosophy of the End (third edition). Iraq - Ardabil. [In Presian]



A Study of the Formation of the Ahl al-Haqq Court during the Period of Sultan Ishaq Barzanji and Its Works¹

Mansour Rostami²

Received: 2024/12/06

Accepted: 2024/10/24

Abstract

Since the religious sources of the Ahl al-Haqq express themselves in cryptic a language, the date of their origin is shrouded in a veil of ambiguity. By deciphering the texts of the Ahl al-Haqq, we find that the Yarsanis have traced its emergence and manifestation to the era of Imam Ali (AS). The cradle of the emergence of the Ahl al-Haqq was in Kermanshah and Lorestan in the second century of the lunar calendar. With the advent of Sultan Ishaq Barzanji in the seventh and eighth centuries, the Ayinyari (Ahl al-Haqq) organization was formed in the Oramanas of Kermanshah. The present article answers the question of what were the results of the formation of the Ahl al-Haqq religious organization in the “Pardivar”? The research findings show that the Divan Yari was organized with the presence of the Kakeis of Barzanjeh from the Sulaymaniyah province of Iraq, the Yarsanis of western Iran, and people who had come to Pardivar from different countries. During this period, its ritual laws and rules were stated by Sultan Ishaq and some of his companions, which led to a new chapter in the social, cultural, and ritual life of this tribe, and the biogeography of the Ahl al-Haqq expanded beyond Iran and Iraq.

This article, with a descriptive-analytical approach, based on the main ritual texts and utilizing the works of the scholars of this tribe, has explained and examined the quality of the formation of the organization (Divan) of the Yarsan religion in Pardivar. The development and codification of this religion in the era of Sultan Ishaq is another aim of this article.

Keywords: Sultan Ishaq, Divan Yari, Ahl al-Haqq religion, Yarsan religion.

1. DOI: 10.22051/hii.2024.47295.2937.

2. Lecturer, Kermanshah Seminary Higher Education Center, Kermanshah, Iran
mansourrostami97@yahoo.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و چهارم، دوره جدید، شماره ۶۲، پیاپی ۱۵۲، تابستان ۱۴۰۳
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۷۵-۱۴۷

مطالبات جامعه شهری کرمانشاهان در عرایض عصر قاجار (از مشروطه تا سقوط قاجار؛ ۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/۱۹۰۶-۱۹۲۵م)^۱

ناهید کشتمند^۲، محمدمیر شیخ نوری^۳، روح‌الله بهرامی^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۱۹
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۱۷

چکیده

عرایض را می‌توان از مهم‌ترین اسناد تاریخی به شمار آورد که با زندگی سیاسی و اجتماعی جامعه ارتباط وثیقی دارند و نمایانگر دغدغه‌ها و مشکلات جامعه‌ای‌اند که عموماً به دنبال عدم حل و فصل مطالباتشان در مجاری رسمی، ناگزیر به نوشتن عریضه بوده‌اند. مقاله حاضر با هدف شناخت دغدغه‌ها و مسائل شهری کرمانشاهان عصر مشروطیت و با تکیه بر اسناد عرایض، به رشته تحریر درآمده است. این پژوهش با روش تحلیل محتوا به خوانش و بررسی عرایض این دوره پرداخته و به این پرسش پاسخ داده است که مردم به عنوان طبقه فرودست، حل و رفع چه مسائلی را در این دوره به واسطه عرایض از مقامات بالادستی می‌خواستند؟ نتایج به دست آمده در بررسی مطالبات جامعه شهری کرمانشاهان در سه مقطع تاریخی در این دوره، نشان می‌دهد که مطالبات مذکور در قالب چهار مقوله اصلی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در پیوند با تحولات در نوسان بوده است. درحالی‌که در دوره اول و دوم مشروطه و جنگ جهانی اول، ساحت سیاسی مطالبات در صدر بوده، اما در دوره سوم

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hii.2025.47236.2933

۲. دانشجوی دکتری گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران.

keshtmandn902@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ، دانشکده ادبیات، دانشگاه الزهراء، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

a.sheikhnoori@alzahra.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

dr.bahrami2009@gmail.com

- مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «مطالبات جامعه شهری کرمانشاهان در عرایض عصر قاجار(از مشروطه تا سقوط قاجار ۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/۱۹۰۶-۱۹۲۵م)» دانشگاه الزهراء(س) در سال ۱۴۰۳ است.

با چرخشی بنیادین و با کاهش چشمگیر مطالبات سیاسی، مقوله اجتماعی با تنوع موضوعی و حجم بالایی از عرایض، در رأس جدول این مطالبات قرار گرفته و مقوله فرهنگی با تحرکی صعودی، در ردیف دوم جدول قرار گرفته است. از بُعد اقتصادی نیز در هر سه مقطع روند یکنواخت این گونه مطالبات را شاهدیم که عمدتاً در رابطه با سیستم مالیات‌گیری شکل گرفته بود.

واژه‌های کلیدی: کرمانشاهان، جامعه شهری، کُنشگران عریضه، مطالبات اجتماعی

مقدمه

عریضه‌نویسی در تاریخ ایران سابقه‌ای دیرینه دارد. قدیمی‌ترین نمونه‌های مکتوب از دوره تیموریان (ططری، ۱۳۸۸: ۴۶۶) و نیز دوره صفوی (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۵۶) در آرشیوها و موزه‌های مهم نگهداری می‌شود. داده‌های تاریخی علاوه بر اینکه تداوم این سنت را در دوره قاجار نشان می‌دهند، از شکوه عارضان به سبب خودکامگی شاهان و عدم رسیدگی به وضعیت مردم حکایت دارند (طلایی، ۱۳۸۳: ۳۹). برخی پژوهشگران عریضه‌نویسی را بازتابی از ناکارآمدی و بی‌عدالتی حکومت می‌دانند که فاقد سیستم قضائی کارآمد و پاسخ بود (رحمانیان و میرکیانی، ۱۳۹۲: ۷۵؛ Schneider, 2006: 21). از این رو، عموماً رسیدگی به شکایت‌ها و دعوای مردم توسط ریش‌سفیدها، کدخداها یا روحانیون محلی صورت می‌گرفت (مستوفی، ۱۳۶۰: ۹۱/۱). در عصر ناصری با تشکیل «مجلس مظالم» و تمرکز بر مکتوب کردن عرایض، بستری برای سهولت طرح دعوی مردم ایجاد شد و کُنش عریضه‌نگاری رُشد کرد (صفایی، ۱۳۴۷: ۳۹؛ آدمیت و ناطق، ۲۵۳۶: ۳۷۸؛ کرمعلی و دیگران، ۱۴۰۱: ۲۴۸). با برقراری حکومت مشروطیت، عریضه‌نویسی و فرایند پاسخ‌گویی به آن دچار تغییرات ساختاری شد. ارسال عرایض به نهادهای مختلف از طریق دفاتر پستی، نمایندگان مجلس و مراجعه مستقیم به ادارات مرتبط مانند مجلس شورای ملی و وزارتخانه‌ها، موجب بروز ناهماهنگی‌هایی شد. در واکنش به این مسئله، مجلس کمیسیونی با عنوان «کمیسیون عرایض» تأسیس کرد تا به شکل سازمان‌یافته و مطابق با قانون، به پاسخ‌گویی و بررسی عرایض بپردازد (مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری مجلس شورای ملی، ۱۳۱۸: ۹۰). این تغییرات نقش عریضه را در ساختار سیاسی و اداری کشور بازتعریف و آن را به عنوان ابزاری قانونی برای طرح مطالبات عمومی نهادینه کرد. در اواخر دوره قاجار، رضاخان برای تثبیت موقعیت خود و جلب اعتماد عمومی، کمیسیون عرایض را تقویت کرد. این کمیسیون با هدف رسیدگی به شکایات مردم، نقش مهمی در بهبود رابطه مردم با دولت ایفا کرد و موجب افزایش اعتبار رضاخان شد.

مقاله حاضر با بازخوانی و تحلیل ۱۴۶ عریضه متعلق به جامعه شهری کرمانشاهان در

دوران مشروطیت (۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/۱۹۰۶-۱۹۴۱م) به روش تحلیل محتوا، مطالبات مردم کرمانشاهان را ذیل چهار مقوله اصلی شناسایی و بررسی کرده است. جامعه آماری در این مقاله، به دلایلی چون ناخوانا یا ناقص بودن برخی اسناد، تکراری بودن عرایض و اشباع برخی موضوعات به ویژه در دوره گذار از قاجار به پهلوی، تمامیت شماری نشده و از تکنیک نمونه گیری هدفمند برای انتخاب اسناد استفاده شده است. اسناد نام برده از آرشیو مرکز اسناد کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سازمان اسناد و کتابخانه ملی و وزارت امور خارجه، روزنامه های مجلس و حبل المتین یومیه، کتاب *ایران و جنگ جهانی اول اسناد وزارت داخله* اثر کاوه بیات، *تاریخ مفصل کرمانشاهان* نوشته محمدعلی سلطانی و نیز از مجموعه اسناد خانوادگی هرمز بیگلری گردآوری شده اند.

تا آنجا که به پیشینه پژوهش حاضر مرتبط است، دو دسته آثار در این رابطه می توان یافت. دسته اول به عریضه های کرمانشاهان درباره اصناف و گروه های خاص، به ویژه وضعیت آشفته اصناف پرداخته اند که می توان به مقاله «بررسی اختلاف در اویش و نقیب سادات سنقر کلیایی بر اساس عریضه های مجلس شورای ملی»^۱ و «اصناف بزاز و کلاه مال سنقر و کلیایی در طی سال های (۱۳۰۳-۱۳۰۵)»^۲ اشاره کرد. دسته دوم به بررسی جایگاه و اهمیت عرایض و نیز کنش عریضه نویسی پرداخته اند که از آن میان می توان به مقاله های «بررسی جایگاه عریضه در پژوهش های اسنادی»^۳ «عرایض رهیافتی به تاریخ فرودستان»^۴ «کالبدشناسی کمیسیون عرایض در جامعه ایران...»^۵ و «تأملی بر ساختار و محتوای اسناد عرایض، بررسی موردی: عرایض اصناف در دوره ششم تا هشتم مجلس شورای ملی»^۶ اشاره کرد. افزون بر آن، نویسندگان مقاله «مسائل و مطالبات مردم طهران در اسناد عرایض عهد ناصری»^۷ و «تحلیل محتوایی عرایض

۱. یزدان فرخی و ابوالفضل مظفری (۱۳۹۵)، «بررسی اختلاف در اویش و نقیب سادات سنقر و کلیایی بر اساس عریضه های مجلس شورای ملی»، *اسناد بهارستان*، دوره جدید، شماره نهم.

۲. نظامعلی دهنوی (۱۳۸۳)، «اصناف بزاز و کلاه مالان سنقر و کلیایی در طی سال های ۱۳۰۳-۱۳۰۵ ش»، گنجینه اسناد، شماره ۵۳.

۳. علی ططری (۱۳۸۸)، «بررسی جایگاه عریضه در پژوهش های اسنادی»، *پیام بهارستان*، سال اول، شماره ۴.

۴. سیاوش شوهانی (۱۳۸۹)، «عرایض، رهیافتی به تاریخ فرودستان (بررسی اسناد عرایض مجلس شورای ملی)»، *فصلنامه گنجینه اسناد*، سال بیستم، دفتر سوم.

۵. فریدون شیرین کام (۱۳۹۳)، «کالبدشناختی کمیسیون عرایض در جامعه ایران؛ با نگاهی به کتاب اسناد مهم در دوره پهلوی اول (مجلس ششم تا دوازدهم)»، *فصلنامه اسناد بهارستان*، دوره جدید، شماره ۴.

۶. زهره شیرین بخش (۱۳۹۸)، «تأملی بر ساختار و محتوای اسناد عرایض (بررسی موردی: عرایض اصناف در دوره ششم تا هشتم مجلس شورای ملی)»، *مطالعات ایران شناسی*، سال پنجم، شماره ۱۵.

۷. مریم نیل قاز، سینا فروزش و رضا شعبانی صمغ آبادی (۱۴۰۰)، «مسائل و مطالبات مردم طهران در اسناد

مردم آذربایجان به ناصرالدین شاه قاجار^۱ به تحلیل عرایض منطقه خاصی در عصر ناصری پرداخته‌اند. همچنین در دو کتاب *اسناد گیلان در دوره مشروطیت (مجلس دوم تا پنجم)*^۲ و *اسناد قم در دوره پهلوی اول (مجلس ۶ تا ۱۲)*^۳ با تکیه بر داده‌های عرایض آن جامعه، به بازتاب اوضاع اجتماعی و سیاسی آن مناطق پرداخته شده است. در مجموع، این آثار با پژوهش حاضر از نظر شکل، گونه و روش متفاوت‌اند؛ زیرا به‌طور مبسوط کرمانشاهان عصر مشروطه را در آینه اسناد عرایض مورد کاوش قرار نداده‌اند. مقاله حاضر با تمرکز بر جامعه شهری کرمانشاهان در عصر مشروطه، تفاوت عمده‌ای نسبت به تحقیقات پیشین دارد که به تفکیک، این موضوع را با توجه به عرایض مورد بررسی قرار داده است. علاوه بر آن، دسته‌بندی اجتماعی ارائه‌شده در این مقاله نیز در پژوهش‌های پیشین دیده نمی‌شود.

عریضه‌نویسی جامعه شهری کرمانشاهان در عصر مشروطه

کرمانشاهان از جمله مناطق سرحدی غرب ایران و دروازه میان‌رودان به شمار می‌رود که در دوره قاجار از شمال به کردستان، از شرق به همدان، از جنوب شرقی به لرستان، از سوی غرب به خاک عثمانی و از طرف جنوب به ایلام و بخشی از خوزستان محدود بود (کلارک و کلارک، ۱۳۹۴: ۷). برخی منابع حدود جغرافیای منطقه کرمانشاهان دوره قاجار را از ابتدای شرق شمالی تا انتهای غرب جنوبی در مرداب‌های خانقین را تقریباً ۴۴ فرسخ و ارض کرمانشاهان از حدود جوان‌رود و کامیاران کردستان تا پشت‌کوه و طرحان لرستان را قریب به سی فرسخ دانسته‌اند (روزنامه فرهنگ، ۳۰ ذی‌قعدة ۱۳۰۲: شماره ۳۲۴، ص ۲).

کرمانشاهان و نواحی توابع آن، طی سده‌ها از ترکیب جمعیتی روستایی، عشایری و شهری برخوردار بود. اگرچه همواره بافت عشایری و دهنشینی بر بافت شهرنشینی آن غلبه داشت، اما با قدرت‌یابی قاجارها و مراوده با کشورهای اروپایی، به تدریج ساختار شهری کرمانشاهان تغییر کرد و در دوره مشروطیت با رشد بطنی شهر، تعداد شهرنشینان بیشتر شد (کلارک و کلارک، همان، ۴۱). در دوره قاجار، سطوح تقسیمات جغرافیای سیاسی منطقه، مسئله متغیری بود که

عرایض عهد ناصری (۱۳۰۱-۱۳۰۳ق)، پژوهش‌نامه تاریخ، سال شانزدهم، شماره ۶۵.
۱. مریم نیل‌قاز، سینا فروزش و رضا شعبانی صمغ‌آبادی (۱۴۰۰). «تحلیل محتوایی عرایض مردم آذربایجان به ناصرالدین شاه قاجار (۱۳۰۱-۱۳۰۳ه.ق)». پژوهش‌نامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، سال دهم، شماره ۱.
۲. عباس پناهی (۱۳۹۸)، *اسناد و عریضه‌های مردم گیلان در مجلس شورای ملی دوره پهلوی اول (مجلس ششم تا سیزدهم شورای ملی)*، گیلان: فرهنگ ایلیا.
۳. محمدحسین محمدی (۱۳۹۲)، *اسناد قم در دوره پهلوی اول (مجلس ششم تا دوازدهم ملی)*، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۵۱

علاوه بر بخش‌های اصلی، تقسیمات فرعی با عناوین قراردادی، نظیر بلوک، قصبه، بخش و غیره نام‌گذاری شده و در بسیاری موارد تعریف واضحی از موقعیت مکانی آنها انجام نگرفته است. برای مثال، قصبه هرسین شامل روستاهایی بود که از لحاظ جغرافیای و فرهنگی به هم نزدیک و از مشخصات مشترک بین زندگی شهری و روستای برخوردار بودند (رابینو، ۱۳۹۱: ۲۷؛ کام، ۱۰/۱۵۱/۸۳/۱/۷۷). از این رو، برای جلوگیری از پراکندگی، با مبنا قرار دادن سه سطح شهر، روستا و عشایر، دیگر عناوین زیرمجموعه این سه سطح قرار می‌گیرند؛ بدین معنا که قصبه در زیرمجموعه شهر و ساکنان آن در ردیف شهرنشین‌ها جای خواهند گرفت. از سوی دیگر، در اوایل دوره قاجار با جابه‌جایی گمرک از همدان به کرمانشاه، این شهر به عنوان گره‌گاه تجاری که شرق را به غرب متصل می‌کرد (سلطانی، ۱۳۷۳: ۵۴۹/۳)، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار شد. نظر به این اهمیت و تغییرات، ۱۴۶ عریضه مرتبط با جامعه شهری کرمانشاهان در بازه زمانی نوزده ساله (۱۳۲۴ تا ۱۳۴۴ق/ ۱۹۰۶ تا ۱۹۲۱م) مورد بررسی قرار گرفت و برای ثبت دقیق تغییرات ظاهری و محتوایی این اسناد، با در نظر گرفتن رویدادهای مهم تاریخی، اسناد در قالب یک دسته‌بندی کرونولوژیک (زمان‌محور) به سه دوره تقسیم شدند: دوره استقرار مشروطه؛ جنگ جهانی اول؛ و دوران گذار. این رویکرد تحلیلی، امکان بررسی دقیق‌تر تأثیرات وقایع کلیدی تاریخی بر ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه را فراهم می‌آورد و درک بهتری از روند پویایی و تغییرات آن دوران را امکان‌پذیر می‌کند.

نمودار شماره ۱. فراوانی عرایض جامعه شهری کرمانشاهان در عصر قاجار (از مشروطه تا پهلوی)

(۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/ ۱۹۰۶-۱۹۲۵م)



افزون بر آن، برای شناسایی و فهم نیازهای جامعه، مسائل و دغدغه‌های مطرح‌شده عرایض، استخراج گردیده و سپس ذیل چهار مقوله اصلی (اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) تنظیم شد؛ تا هر مقوله با رویکرد استقرایی در زیرمقوله‌های کوچک‌تر مورد تحلیل و تجزیه

قرار گیرد.

به‌طور کلی عرایضی که در رفع دغدغه‌ها و حل مسائل اقتصادی کاربرد دارند، جزو مقوله اقتصادی می‌باشند. عرایضی که به حوزه هویت، آموزش و مسائل مربوط به کانون‌های علمی و فرهنگی می‌پردازند و به تقویت هویت و فرهنگ بومی جامعه مربوط‌اند، ذیل مقوله فرهنگی قرار گرفته‌اند. همچنین عرایضی که درباره مسائل کلان جامعه، ارتباطات حکومت محلی و مرکزی‌اند، در مقوله سیاسی و عرایض مرتبط با زندگی روزانه، اقشار و عموم مردم، در مقوله اجتماعی دسته‌بندی شده‌اند.

جدول شماره ۱. مطالبات جامعه شهری کرمانشاهان دوره قاجار (۱۳۲۴ تا ۱۳۴۴ق/۱۹۰۶ تا

۱۹۱۴م) براساس چهار مقوله اصلی

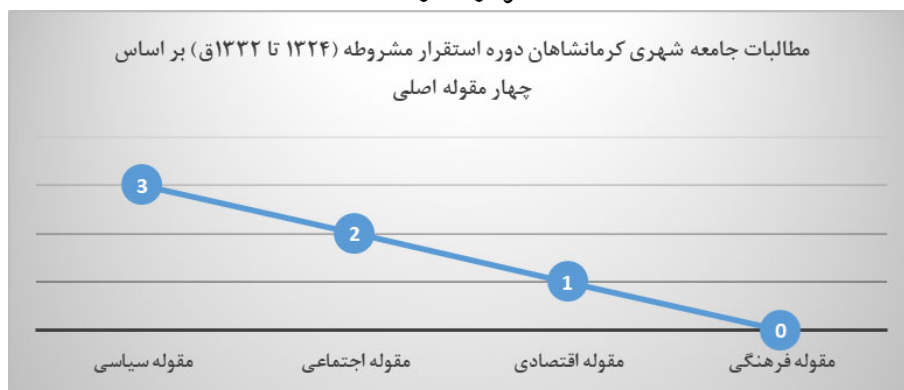
<ul style="list-style-type: none"> • اعلام بیزاری از دولت موقت • اظهار رضایت از صاحب‌منصبان و تقاضای ابقای آنها • شکایت افراد سیاسی محلی و عرایض دیگران درباره آنها • مشارکت در انتخابات 	مطالبات سیاسی
<ul style="list-style-type: none"> • شکایات عموم از اخذ مالیات گوناگون • تقاضای کسبه و پیشه‌وران برای بهبود اوضاع اقتصادی • شکایات کسبه و تجار از نداشتن امکانات دادوستد 	مطالبات اقتصادی
<ul style="list-style-type: none"> • درخواست برای ساخت مدارس و تقاضای تخصیص بودجه به آن • عریضه و شکایات اقلیت‌ها از شرایط خود 	مطالبات فرهنگی
<ul style="list-style-type: none"> • اختلافات شخصی و خانوادگی (اعم از مسئله ارث، تقاضای برقراری مستمری، مسئله قیمومیت) • اختلافات ملکی و مالی: اختلاف مالک و مستأجر • شکایت از ادارات و اقدامات دولت (اعم از شکایت از اقدامات غیرقانونی ادارات دولتی و نیروهای آنها) • مسائل اجتماعی و حقوقی (اعم از شکایت کارمندان از انفصال خدمت و تقاضای بازگشت، شکایت از کمی مواجب، حقوق معوقه، تصرف غدوانی، مسئله سربازگیری، تقاضای اعانه یا حقوق تقاوی، شکایت از رد یا تصویب یک قانون، رشوه‌گیری و ظلم مأموران دولتی، وقف، مهاجرت، راهزنی و قتل) • مسائل زنان (شامل تعدی و تجاوز، حقوق زنان و غیره) 	مطالبات اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۵۳

۱. دوره استقرار مشروطه (۱۳۲۴ تا ۱۳۳۲ق/۱۹۰۶ تا ۱۹۱۴م): این دوره حاوی ۵۷ عریضه معادل ۳۹/۰۴٪ است. در این زمان برای نخستین بار در تاریخ ایران تلاش‌هایی برای محدود کردن قدرت شاه و مشارکت مردم در اداره کشور آغاز شد. عرایض کرمانشاهان در این دوره نقش مهمی در ترسیم ابعاد مختلف فضای سیاسی و اجتماعی دوره مشروطه دارد که علاوه بر انعکاس دغدغه‌های مردمی، تغییرات سیاسی و اجتماعی برای دستیابی به عدالت اجتماعی و حقوق مدنی را نمایان می‌کند.

جدول شماره ۲ نشان می‌دهد که در دوره مشروطه، مقوله سیاسی با ۳ زیرمقوله و ۱۳ عریضه برابر با ۲۳/۸۰٪ در ردیف اول قرار دارد. مقوله اجتماعی هرچند از لحاظ تعداد با ۳۹ مورد، نسبت به دیگر مقولات برتری دارد، اما از لحاظ کمیت زیرمقولات، با دو زیرمقوله در ردیف دوم جای دارد. در ردیف سوم مقوله اقتصادی با یک زیرمقوله و پنج عریضه، معادل ۸/۷۷٪ قرار دارد؛ درحالی‌که مقوله فرهنگی فاقد هرگونه عریضه است.

نمودار شماره ۲



به نظر می‌رسد مقوله فرهنگی به دلیل برتری و اولویت نیازهای مادی، اهمیت امنیتی مردم نسبت به مسائل فرهنگی و کم‌توجهی به آن، مورد توجه قرار نگرفته است. در مقابل، مسائل سیاسی به علت اهمیت ویژه‌ای که در آن دوره داشته‌اند، بیشترین فراوانی را به خود اختصاص داده‌اند. بنابراین مقوله‌ها براساس تعداد زیرمقوله‌ها، از بیشترین به کمترین مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد.

الف. مقوله سیاسی^۱: انقلاب مشروطه واکنش مردم در مقابل بی‌عدالتی و ظلم و ستم

۱. در این مطالعه، مراد از سیاست، علمی است که رابطه میان دولت، قدرت سیاسی و قدرت دولتی از یک سو و جامعه و قدرت اجتماعی (نیروی اجتماعی) از سوی دیگر را مورد بررسی قرار می‌دهد. درواقع، جامعه‌شناسی

حکام محلی و حکومت مرکزی بود که از کاستی‌ها و نارسایی‌های موجود در نظام حکومتی قاجار پرده برداشت. جامعه شهری کرمانشاهان با آگاهی از روش‌های دادخواهی و دادرسی جدید در نظام مشروطه، عرایض متعددی حاوی شکوه از بی‌عدالتی نوشتند که در آنها خواستار تحقق عدالت و اصلاحات بودند. این عریضه‌ها مشتمل بر پیام‌ها و گزاره‌های سیاسی‌اند که در بازه زمانی فوق می‌توان آنها را به سه زیرمقوله تقسیم کرد. در این باره ۱۳ عریضه معادل ۲۳/۸۰٪ وجود دارد.

۱. **ظلم و ستم حکام محلی و خوانین:** این عنوان بیانگر تداوم جریان ظلم و ستم حکام محلی در مقطعی موسوم به استقرار مشروطه است که با استناد به ماهیت آن، بنا بود قانون در محوریت همه امور قرار گیرد و حاکم ظالم باقی نباشد، اما وجود عرایض متعددی با محتوای شکایت از بی‌عدالتی و ظلم و ستم حکام محلی، نشان‌دهنده نارسایی‌های موجود در نظام حکومتی مشروطه است که کُنشگران اجتماعی به آن وسیله اعتراض و درخواست خود را به فرادستان بیان می‌کردند و خواستار تحقق عدالت می‌شدند. شکایت اهالی قصرشیرین از ظلم و تعدی صمصام‌الممالک سرحدار که به زور از مردم چاکرانه^۱ می‌گرفت (روزنامه مجلس، ۱۳۲۵ق: شماره ۱۴۲، صص ۱۱۵-۱۱۶)، در همین رابطه بود. دادخواهی اصناف کرمانشاهی از ظلم کارگزاران دولتی و ضد مشروطه (روزنامه حبل‌المتین یومیه، ۱۳۲۵ق: شماره ۲۵: ۴)، شکایت مأموران دوائر دولتی از تعدیات «کریم‌خان باجلان» حاکم قصر (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۲)، شبکه هیئت کارگران کرمانشاهان از تعدیات نظام‌السلطنه و الغوث الغوث آنان (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۵)، شکایت هادی سنقری تاجر ورشکسته از حسن پاشا نائب‌الحکومه سالارالدوله در سنقر و تقاضای دادرسی (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۶) همگی از این دست موارد می‌باشند. برخلاف برخی منابع رسمی که مدعی ثبات کرمانشاهان و عدم استقبال مردم از انقلاب مشروطه بودند، این‌گونه عرایض وجود رقابت و چالش میان موافقان و مخالفان مشروطه در منطقه و میزان آگاهی کُنشگران اجتماعی در مواجهه با پدیده‌های اجتماعی را نشان می‌دهد.

۲. **بی‌نظمی امور و اغتشاشات محلی:** فراز و فرود حکومت مشروطه در تمام مناطق ایران وجود داشت، اما با توجه به موقعیت جغرافیایی و اهمیت راهبردی کرمانشاهان، گاه جابه‌جایی حکام خلأ سیاسی موجود را بیشتر و فرصت تجاوز و دست‌اندازی رؤسای ایلات را فراهم می‌کرد که در عرایض اهالی قصر (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۲/۷؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۲) و محمدرضا

سیاسی رابطه میان جامعه و دولت را با نگاهی تحلیلی بررسی می‌کند (ر. ک. به: بشیریه، ۱۳۸۹: ۱۸).

۱. از هر محصولی که اصناف و پیشه‌وران در اختیار داشتند، مقداری به حکام تعلق می‌گرفت.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۵۵

نامی از قصر درباره ناآرامی سیاسی و اجتماعی منطقه مشخص است (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱). همچنین شکایت آزادی خواهان کرمانشاه از اعاده تحریکات مستبدان در منطقه و بی ثباتی ناشی از آن نیز حکایت دیگری در این رابطه است (سلطانی، ۱۳۷۳: ۷/۱۸).

۳. مشارکت اجتماعی-سیاسی: به عنوان ابتدایی ترین شکل گُنش در دوره مشروطه وجود داشت. شکایت مردم کرمانشاهان از فساد اداره نظمی در جریان شورش سالارالدوله و درخواست حاکم عادل و مشروطه خواه (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۵)، قدردانی مردم و اعظم الدوله از خدمات سردار یارمحمدخان و تقاضای شغل مناسب برای او (کمام، ۲/۱۴۸/۱۱/۴؛ ساکما، ۸۰۴ و ۴ آ ب ۱-۲۹۰۰۲۸۰۸) و همچنین تقاضای اهالی کنگاور از مجلس برای ارسال نیرو در جریان شورش سالارالدوله، در همین رابطه موضوعیت دارد (ساکما، ۲۹۰۰۰-۵۶/۶۶/۱۴).

ب. مقوله اجتماعی^۱: موضوعات اجتماعی وسیعی نظیر روابط اجتماعی و شاخه های آن، حقوق مدنی و انواع آن را در برمی گیرد که در ارتباط با زندگی همه اقشار مردم بدون وابستگی به قشر یا لایه خاصی است. در این پژوهش، بخشی از عرایض موضوعاتی چون مسائل اجتماعی، حقوقی، اختلافات ملکی، مشکلات و مسائل اداری و شغلی را شامل می شود.

۱. مسائل و مشکلات اداری-حقوقی: نشان دهنده اعتراضات مردم به ناکارآمدی ادارات و نهادهای دولتی است که در عریضه ها شکایت از فساد، رشوه خواری، سوءاستفاده از قدرت، بی توجهی به امور و درخواست رسیدگی را در برمی گیرد. مهم ترین شاخص مناسبات مردم با حکومت، شکایت مردم از ادارات است که در این گونه از اسناد به روشنی قابل مشاهده است؛ از جمله آن موارد، «مطالبه حقوق معوقه و تعرفه حقوقی» است که بیانگر گستره روابط اجتماعی در حوزه رابطه مردم با حکومت است و از علل افزایش عریضه نویسی در کرمانشاهان به شمار می رود. عریضه «میرزا حسین» معاون اداره نظمی، در اعتراض به انفصال خدمت و طلب حقوق معوقه (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴)؛ عریضه حسن و حسین مستخدمان اداره نظمی در اعتراض به حقوق معوقه (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۱۵)؛ عریضه وکیل الرعایا منصب دار سابق حکومتی برای مطالبه حقوق معوقه (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۱)؛ درخواست جواهرخانم برای دریافت ورقه شناسایی (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۳۰) از این دست عرایض برای مطالبه حق و حقوق است.

دسته دیگر از عرایض درباره «کمبود موجب و تقاضای افزایش حقوق» است که عموماً

۱. موضوع تاریخ اجتماعی توده های بزرگ مردم یا به عبارتی جمعیت هاست؛ بنابراین مقوله هایی با ماهیت اجتماعی وجود دارد که جمعیت ها را می سازد. در تاریخ اجتماعی تبیین علی پدیده های تاریخی، نقش اجزا و عناصر مختلف جمعیتی در کنار نقش رهبران جامعه مطرح می شود (فرین، ۱۳۹۴: ۲۱، ۲۸).

توسط کارکنان و مأموران دولتی به صورت انفرادی و جمعی نوشته شده و حاکی از آگاهی و نوید رسیدگی به مشکلات آنان است. در این باره عریضه قورچیان کرمانشاهان به مجلس شورای ملی در اعتراض به کمی حقوق (کمام، ۳/۱/۳/۱/۲/۳)؛ عریضه شجاع‌السلطان باجلان سرحدار قصر برای برقراری حقوق سوارهای امنیه منطقه (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱۰/۲)؛ و همچنین عریضه قورخانچیان کرمانشاه مبنی بر تقاضای بخشش اعضای خود از قانون‌گزیزی و اعتراض به مواجب کم (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱۰/۱۰)، در این دسته قرار می‌گیرد.

مورد دیگر «شکایت از ادارات و کارکنان دولتی» است که علاوه بر منابع مکتوب و رسمی، در عرایض دوره قاجار، به‌ویژه در جامعه شهری نیز انعکاس یافته است. این دسته از شکایات که به عوامل مختلف سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مربوط است (فرجیها و جوادی، ۱۳۹۳: ۳۴۳)، از سوی شرق‌شناسانی چون لرد گرزن و ادوارد پولاک نیز گزارش شده و به نهادینه شدن آن در ادارات حکومتی ایران پیشامشروطه اشاره کرده‌اند (پولاک، ۱۳۶۸: ۱۵۹؛ کرزن، ۱۳۶۷: ۷۵۲-۷۴۷/۲). با پیروزی انقلاب مشروطه، فساد ادارات جرم تلقی شد و قوانینی برای برخورد با مجرمان تصویب گردید. البته با چینش محتوای عرایض در کنار هم، به وضوح تداوم جریان فساد در ادارات و نهادهای حکومتی کرمانشاهان دیده می‌شود. سه فقره عریضه از انجمن ایالتی-ولایتی کرمانشاهان به مجلس شورای ملی درباره حیف و میل کردن بودجه منطقه توسط اداره دوایر ثلاثه (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴)؛ از اداره نظمیّه برای دریافت وجوه اضافی از زوار عتبات (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۹؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴) و همچنین عریضه حسن رزاز از رئیس عدلیه بابت دریافت رشوه (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۹) در همین رابطه است.

مسئله «ناامنی و امنیت» مفهومی دیگر است که از دیدگاه جامعه‌شناسی با اشکال مختلفی در زندگی اجتماعی و فردی نمایان می‌شود و در کرمانشاهان دوره مشروطه از عوامل مهم عریضه‌نویسی شهروندان بود؛ زیرا موقعیت جغرافیایی سرحدی و گذرگاهی کرمانشاهان همواره این منطقه را در معرض ناامنی قرار می‌داد؛ به همین دلیل در حوزه‌های مختلف، عدم امنیت یا تقاضا برای ایجاد امنیت مطرح می‌شد.

در این قسمت، برای انسجام مطالب، عرایضی با محتوای سرقت، قتل، ترور، ناامنی، سلب آرامش و درخواست امنیت ذیل این عنوان قرار می‌گیرد. برای مثال، در سال‌های اولیه برقراری حکومت مشروطه در کرمانشاهان، صف‌آرایی مخالفان و موافقان مشروطه، جامعه را تحت تأثیر قرار داد و به بروز پدیده اجتماعی قتل، به منظور تسویه حساب‌های شخصی و سیاسی منجر شد (همدانی، ۱۳۵۴: ۳۲۷). این رویدادها در عرایض مردمی به‌طور خاص در زمینه سلب

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۵۷

امنیت بازتاب یافته است. قتل پسر قوام‌الرعیایا و تقاضای قصاص قاتلان (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۵؛ ساکما، ۲۹۸/۱۲۳۱۷۶)، قتل حسین‌خان معین‌الرعیایا (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۳۷؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۸)، قتل غلامعلی شوهرخواهر میرزا صراف -تبعه روس - که پای قونسولخانه روسیه را به جریان پرونده کشاند (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۶) و همچنین قتل حسین‌خان دفتردار (همان، ۲/۱۲۹/۳/۲/۵۷) از این موارد است. دسته دیگر عرایض، به نبود امنیت در مسیرهای تجاری و ارتباطی منطقه و نیز غارت اموال کاروانیان اختصاص دارد. اعلام اعتراض تجار از نبود امنیت در جاده‌های منطقه به واسطه مولتور^۱ (ساکما: ۵۰۱ ع ۱۱، ۲۴۰۰۰۱۲۷۲۲۶) و شکایت تجار از غارت اموالشان در نزدیکی ملایر (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۳/۵؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۳/۸) در این باره حائز اهمیت است. در شورش سالارالدوله نیز تأمین امنیت موضوع مهمی بود که شاخص آن را می‌توان درخواست کُنشگران متحصن در قونسولخانه روسیه و انگلستان برای حفظ آبرو و امنیت دانست (سلطانی، ۱۳۷۳: ۴/۶۶۶-۶۶۷). شکایت یارمحمدخان کرمانشاهی از نیروهای دولتی و ضد مشروطه و تقاضای ایجاد امنیت و رفع ظلم (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۲) نیز بیانگر گستردگی ناامنی و تهدید زندگی روزمره مردم از سوی کُنشگران است.

«تصرف غُدوانی» یکی دیگر از دلایل نگارش عرایض است که اگرچه با ناامنی همپوشانی دارد، اما یک مفهوم حقوقی است و جرم محسوب می‌شود؛^۲ به همین دلیل در این قسمت عرایضی که متضمن دعوی رفع تصرف غُدوانی است نیز مورد بررسی قرار می‌گیرند. عریضه محسن میرزا برای رفع تصرف غُدوانی خانه‌اش توسط محمود نامی (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲)؛ سید عمادالدین نامی از تصرف غُدوانی ملکش (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲/۲۱)؛ عریضه بانویی - بدون ذکر نام - از تصرف غُدوانی منزلش توسط نیروهای مجاهد و نیز عریضه میرزا نصرالله طبیب از ضبط هفت قبضه تفنگش توسط نظمی، همگی مؤید این موضوع است (مجموعه اسناد شخصی و خانوادگی هرمز بیگری).

«وقف و اوقاف» کرمانشاهان دوره قاجاریه، پس از آستان قدس رضوی، دومین مرکز ایران اسلامی از لحاظ تعدد و دارایی وقف است (کشاوری، ۱۳۸۲: ۱/۶۶)؛ به همین دلیل عرایض کرمانشاهان به عنوان منابع دست‌اول در حوزه تاریخ اجتماعی، این قابلیت را دارد که درباره وقف اطلاعات بی‌بدیلی به پژوهشگران ارائه دهد. سلسله عرایض «شیخ علی هروی» از قصر

۱. رئیس گمرک غرب بود.

۲. دعوی رفع تصرف غُدوانی مبنی بر دعوی متصرف سابق که دیگری بدون رضایت او مال غیرمنقول را از تصرف وی خارج کرده است (حبیب‌زاده و کوهی اصفهانی، ۱۳۹۱: ۹۷-۹۹).

درباره اجاره دادن موقوفات آنجا (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲/۲۱)؛ عریضه عده‌ای از علمای کرمانشاهان به وزارت اوقاف درباره بی‌اطلاعی آنان از مستأجران جدید موقوفات (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۵۰)؛ عریضه علیخان نامی از ملک‌التجار درباره خرید ملک موقوفی (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۸) و همچنین عریضه وارثان میرزا هادی کارگزار از برادرشان بابت غصب اموال و املاک موقوفی پدرشان (همان، ۲۹۸-۵۸۵۲۸، برگ ۳)، همگی تأییدی بر این امر است.

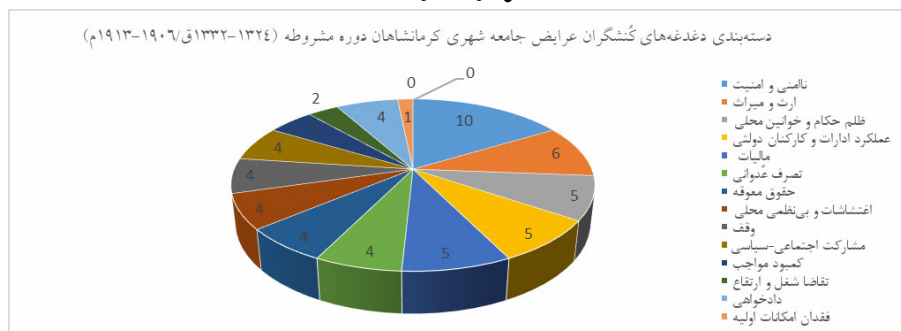
۲. مسائل و مشکلات اجتماعی-حقوقی: وجود این دسته عرایض نشان‌دهنده درخواست مردم برای رسیدگی به بی‌عدالتی‌ها، حل اختلافات و حمایت از حقوق فردی و جمعی است. «فقدان امکانات اولیه زندگی»^۱ یکی از آن موارد است که در عریضه اهالی چنانی به حکومت محلی، درباره نداشتن آب آشامیدنی آمده است (مجموعه اسناد خانوادگی هرمز بیگلری). «تقاضای شغل و ارتقای شغلی» که مولود جامعه مدرن و مطالبات زندگی اجتماعی بود، در جامعه شهری کرمانشاهان پس از برقراری حکومت مشروطه و چالش نظم قدیم و جدید در ادارات حکومتی و نیز انجمن ایالتی و ولایتی دیده می‌شد. تقاضای اعتلاءالدوله کارگزار که تفویض امتیاز و داشتن شغل مناسب در وزارت داخله یا خارجه را داشت (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۶۸) و درخواست محمد آقا عضو انجمن ایالتی و ولایتی برای نیابت انجمن و دریافت مواجب مناسب (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۶۹) در همین رابطه موضوعیت دارد. «ارث و میراث» به عنوان یکی از بارزترین اختلافات خانوادگی، در اسناد عرایض به اشکال مختلفی چون محرومیت از ارث (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۱۷) و همچنین تقاضای برقراری تعرفه ورثه توسط وراث (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۶۹؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۳؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۱؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۱؛ ۲/۱۲۹/۳/۲/۵) انعکاس یافته است.

ج. مقوله اقتصادی: در ارتباط با تولید، توزیع و مصرف کالا، عرایضی صرفاً حاوی پیام اقتصادی و مالی می‌باشند. در این مقطع، تنها یک زیرمقوله با عنوان «مالیات» شناسایی شده است. شکایت میرزا صراف از ارفع‌الممالک به علت مالیات مضاعف از معدن گنج (کمام، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۶)؛ دادخواهی شریف‌العلماء از تعدی ادارات عدلیه و نظمی به دلیل اخذ مالیات اضافی از مردم کلیایی (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۵۳)؛ عریضه عبدالله بیگلربیگی برای پرداخت مالیات به روال سابق (همان، ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۱). دو فقره عریضه از سلیمان میرزا در اعتراض به پرداخت مالیات جنسی (ساکما، ۱۰/۵۷/ت/۲/آ؛ ۲۴۰۰۰۲۳۷۳؛ ۲۴۰۰۰۲۳۷۳؛ ۲۴۰۰۰۲۳۷۳-۲۳۷۳) نیز در این مجموعه جای دارد.

۱. مراد نیازهای جسمانی ضروری انسان مانند غذا، آب، هوا و سرپناه و به عبارتی برخورداری از استانداردهای زندگی است.

در این قسمت گزاره‌های استخراج‌شده، در نمودار زیر نمایش داده شده است.

نمودار شماره ۴

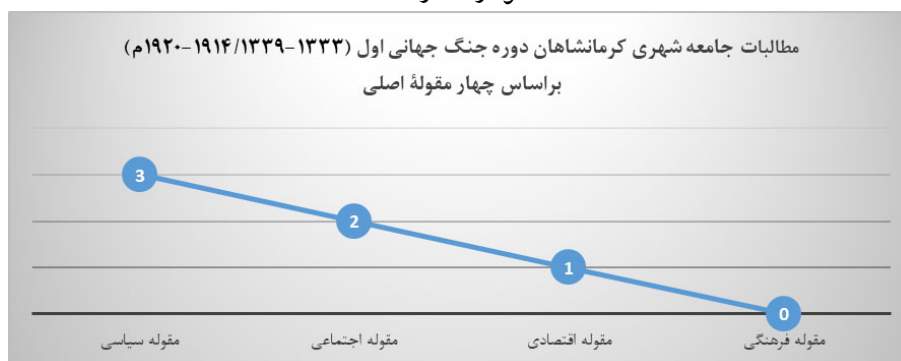


آمار نمودار ۴ نشان می‌دهد که در عرایض شهری کرمانشاهان دوره استقرار مشروطه، مقوله سیاسی، مشارکت سیاسی، نقد استبداد و برقراری حقوق مدنی جایگاه ویژه‌ای دارند که از سویی پیگیری مسائل سیاسی مردم برای تغییرات بنیادین در ساختار سیاسی کشور و از طرفی با توجه به فضا و گفتمان مشروطه‌خواهی، شرایط بحرانی و نبود ساختار قانونی در جامعه را نشان می‌دهد. این در حالیست که مقولات اجتماعی و اقتصادی به‌طور متعادل مطرح و مقوله فرهنگی در سایه تحولات حوزه‌های دیگر، کمتر مورد توجه بوده است.

۲. دوره دوم: مربوط به جنگ جهانی اول و مقارن با سال‌های (۱۳۳۳-۱۳۳۹ق/۱۹۱۵-

۱۹۲۱م) است. از مجموعه ۱۴۶ عریضه، ۱۳ مورد معادل ۸/۹۰٪ به این دوره تعلق دارد. جنگ جهانی اول، کرمانشاهان را به واسطه موقعیت جغرافیایی، مرکز توجهات کشورهای اروپایی و صحنه نبردهای تسلیحاتی کرد که بابت آن خسارات سنگینی پرداخت. منابع این دوره از آشفتنگی، عدم توجه دولت به منطقه، احیای قدرت‌های محلی و همچنین افزایش مشکلات معیشتی مردم حکایت دارد؛ به‌طوری که منطقه تا سال‌ها نتوانست آرامش نسبی، ولو برای مدت کوتاهی را تجربه کند. علاوه بر مشکلاتی با منشأ داخلی، مداخله روزافزون کشورهای استعمارگر را باید به مسائل منطقه افزود که در جریان جنگ جهانی اوج گرفت (استادوخ، س ۱۳۳۵، ک ۳۷، پ ۸۹:۵۳)؛ چنان‌که بخش اصلی قدرت منطقه در انحصار نیروهای بیگانه و خوانین قدیمی قرار گرفت که با تقابل و تضاد منافع خود، منطقه را به کانون آشوب تبدیل کردند (floor, 2018: 44). در این قسمت، گزاره‌های استخراج‌شده از عرایض، ذیل چهار مقوله اصلی و مطابق با جدول شماره ۲ تنظیم و طی نموداری نمایش داده شده است.

نمودار شماره ۵



براساس آمار نمودار شماره ۵، در این دسته‌بندی، مقوله سیاسی با سه زیرمقوله، بیشترین فراوانی را دارد و مقوله اجتماعی با دو زیرمقوله در ردیف دوم، مقوله اقتصادی با یک زیرمقوله در ردیف سوم و مقوله فرهنگی نیز همچنان فاقد عریضه است.

الف. مقوله سیاسی: در این دسته‌بندی، شامل سه زیرمقوله و هفت عریضه، معادل ۵۳/۸۴٪

است.

۱. «تقاضای جبران خسارات»: این مجموعه مربوط به شورش سالارالدوله در منطقه و جنگ جهانی اول است که بارها در اسناد عرایض کرمانشاهان دیده شده است. در این رابطه تجاوزات عثمانی به منطقه کردند و عریضه‌های اهالی آن برای جبران خسارت، اهمیت ویژه دارد که سه فقره از عرایض آن عبارت است از: دادخواهی احتشام‌الممالک و اهالی کردند از تعدیات نیروهای عثمانی (کمام، ۳/۲/۳۲/۱/۱۴)؛ تقاضای دادرسی کارگزار کردند از قتل عام مردم توسط عثمانی (استادوخ، س ۱۳۳۵ق، ک ۳۷، پ ۸۹: ۵۴) و عریضه صمصام‌الممالک سنجابی از بی‌توجهی مسئولان محلی به وی در مقابل دسیسه‌های عثمانی (بیات، ۱۳۶۹: ۶۳-۶۸). عده‌ای نیز با طرح شکایت از جریان شورش سالارالدوله در منطقه، تقاضای جبران خسارات کردند (کمام، ۳/۲/۳۲/۱/۴؛ ۳/۲/۳۲/۱/۱۳).

۲. «شکایت از کنسولگری بیگانگان»: خلأ قدرت در منطقه موجب ظلم و ستم نیروهای بیگانه بر ساکنان بود. در این رابطه عریضه نجاران کرمانشاه به سبب ظلم و زورگویی کنسولگری روس و درخواست رسیدگی به آن (کمام، ۳/۲/۳۲/۱/۵) قابل توجه است.

۳. «مشارکت در انتخابات»: اواخر دهه ۱۳۳۰ق. انتخابات مسئله مهمی در کرمانشاهان بود که از فضای سیاسی پایتخت و اختلافات دیرینه میان قدرت‌های اجتماعی در منطقه بیشتر تأثیر می‌گرفت (اردشیریان، ۱۴۰۰: ۴۷-۴۹). در این راستا عریضه رئیس هیئت اجتماعیون کرمانشاه

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۶۱

به مجلس برای دریافت اطلاعاتی درباره انتخابات دوره چهارم مجلس شورای ملی (کمام، ۴/۳/۳/۱/۹) قابل استناد است.

ب. **مقوله اجتماعی:** در ارتباط با عرایض این دوره، این مقوله حاوی دو زیرمقوله و چهار مورد معادل ۳۰/۷۶٪ است.

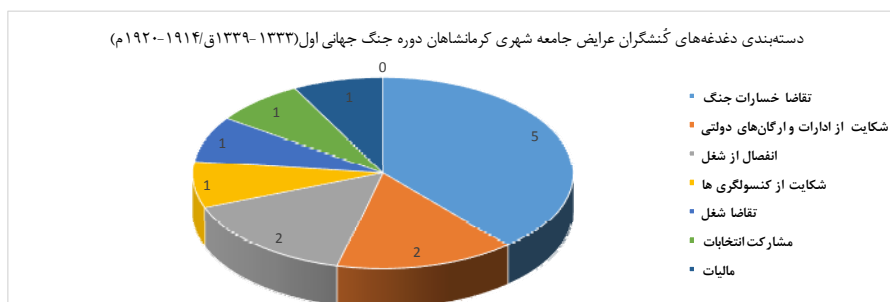
۱. «مسائل و مشکلات اداری-حقوقی»: نشان‌دهنده تلاش کُنشگران برای دفاع از حقوق خود و برقراری عدالت در برابر تخلفات است. «شکایت از ادارات و کارکنان دولتی» از جمله دغدغه‌های قابل تأمل آن دوره است. شکایت احتشام‌الممالک از مأموران مالیه به دلیل ضبط چند باب دکان موروثی اش (کمام، ۳/۲/۳۲/۱/۴) و اعتراض اهالی کرمانشاه از اقدامات خلاف اقبال‌الدوله حاکم آنجا (همان، ۳/۲/۳۲/۱/۱۵) در این رابطه است.

۲. «مسائل اجتماعی-حقوقی»: نشان‌دهنده مناسبات اجتماعی مردم با مردم و مردم با حکومت است. عرایضی با موضوع «تقاضای شغل و یا رجوع به شغل» وجود دارد که بی‌تأثیر از جنگ جهانی اول در کرمانشاهان نبود. در این رابطه تقاضای شغل حسن نامی -مستأجر حمام شهبازخان- از حاکم شهر که به علت تصرف حمام توسط نیروهای روس بیکار شده بود (مجموعه اسناد شخصی و خانوادگی هرمز بیگلری)، عریضه اکرم‌الدوله رئیس سابق پست ایالتی (کمام، ۳/۲/۳۲/۱/۱/۲) و ابوالقاسم نامی مستخدم گمرک (همان، ۳/۲/۳۲/۱/۱/۸) نیز دیده می‌شود که ضمن اعتراض به انفصال خدمت، درخواست بازگشت به شغل سابق خود را داشتند.

ج. **مقوله اقتصادی:** در مجموعه عرایض این دوره، مقوله اقتصادی با یک زیرمقوله و یک مورد عریضه معادل ۷/۶۹٪ در ردیف سوم قرار دارد. «مالیات» موضوع اجتماعی-اقتصادی متداول در این دسته عرایض است. شکایت اهالی کرمانشاه از ابتهاج‌السلطان رئیس مالیه، به علت مالیات گزاف از مردم، در همین رابطه است (سلطانی، ۱۳۷۳: ۸۵۶/۴-۸۵۷).

در عرایض این دوره، به علت اهمیت و درگیری مردم با مسائل کلان جامعه، مقوله سیاسی از فراوانی بالایی برخوردار است و در رأس هرم قرار دارد. مقوله اجتماعی و اقتصادی نیز با کاهش چشمگیری، به ترتیب در ردیف دوم و سوم جای گرفته‌اند. مقوله فرهنگی به علت بی‌توجهی به مسائل فرهنگی و هنری در منطقه، همچنان فاقد عریضه است.

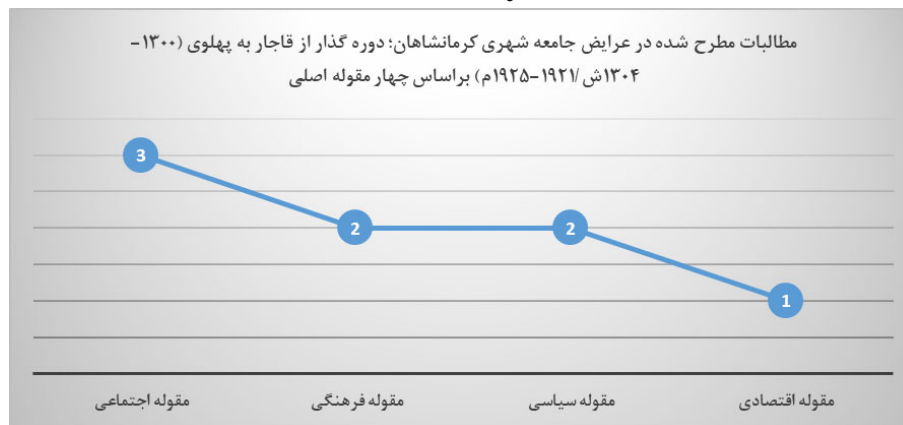
نمودار شماره ۶



نمودار شماره ۶ نشان می‌دهد که عرایض این دوره با نداشتن تنوع موضوعی، عمدتاً فضای بحرانی جنگ جهانی اول و تبعات آن را منعکس کرده‌اند. علاوه بر آن، کرمانشاهان در سال‌های جنگ جهانی اول کمترین میزان کُنشگری در زمینه عریضه‌نویسی را داشته است. عواملی نظیر تعطیلی ادارات در پایتخت، قطع ارتباط با دولت مرکزی، فشار روانی جنگ، قطع امید ساکنان از کارآیی دولت در حل مشکلات و غیره، از عوامل کُنند شدن روند عریضه‌نویسی در منطقه بوده است.

۳. دوره سوم: دوره گذار از قاجار به پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۰۴ش/۱۹۲۱-۱۹۲۵م) است که از ۱۴۶ مورد عریضه کل، ۷۶ مورد معادل ۵۲/۰۵٪ در این دوره قرار دارد و در آن افزایش حجم و تنوع محتوایی عرایض نسبت به دو دوره پیشین به وضوح قابل مشاهده است. این برتری، افزون بر رشد جمعیت، اهمیت شهر به عنوان گلوگاه ارتباطی و همچنین افزایش دغدغه‌های اجتماعی در مواجهه با چالش‌های میان مدرنیته و سنت را نشان می‌دهد. هرچند ایران -و به‌ویژه کرمانشاهان- در حاشیه مدرنیزاسیون قرار داشت و نه در متن آن، اما این سطح از تغییرات در روند و میزان عریضه‌نویسی و بازتاب مسائل خُرد و کلان منطقه، نهادینه شدن قانون و مجاری دادرسی تأثیر گذاشت. از این رو تولید تعداد زیادی عرایض و راهی شدن آنها به سوی نهادهای ذی‌صلاح و تسریع فرایند رسیدگی و پاسخ‌گویی به آن را به دنبال داشت. نمودار زیر مطالبات این مقطع را براساس چهار مقوله اصلی نمایش می‌دهد.

نمودار شماره ۷



نمودار فوق نشان می‌دهد که علاوه بر افزایش اهمیت جایگاه عریضه‌نگاری در منطقه، در دوره گذار از قاجار به پهلوی، محتوای عرایض آنها نیز با تغییرات چشمگیری روبه‌رو شده است. به عبارتی در نیازها و اولویت‌های آنها چرخش اساسی به وجود آمده است. بدین صورت که مقوله اجتماعی با سه زیرمقوله و ۴۲ مورد، جهش قابل توجهی یافته و در صدر جدول قرار گرفته است. مقوله فرهنگی با تحرک صعودی و مقوله سیاسی با ریزش هر دو به‌طور مساوی، با پوشش دو زیرمقوله و شش مورد عریضه، در ردیف دوم نمودار شده‌اند و مقوله اقتصادی همچنان با یک زیرمقوله در ردیف آخر جای گرفته است.

الف. مقوله اجتماعی: در عرایض، این مقوله حجم وسیعی از مسائل و چالش‌های اجتماعی را در برمی‌گیرد و غالباً نیاز به رسیدگی و توجه فرادستان جامعه را می‌طلبد. در این دوره با سه زیرمقوله و ۴۲ عریضه معادل ۵۵۳/۲۶٪ در صدر قرار دارد.

۱. **مسائل و مشکلات اجتماعی-اداری:** به تضادهای قانونی و تخلفات در ساختار اداری-دولتی یا میان افراد و نهادهای دولتی ارتباط دارد که در عرایض این مقطع با شاخص‌هایی نظیر سوءاستفاده از موقعیت شغلی، دریافت رشوه، انفصال از شغل، حقوق معوقه، سوءرفتار و نقض قوانین توسط مأموران دولت و غیره بازتاب یافته است. عده‌ای به عدم توجه و کاهلی «ادارات دولتی» اعتراض و درخواست رسیدگی داشتند. شکایت علما از اداره مالیه در حمایت از مستأجران قراء منطقه (کمام، ۵۸۰۹-۱۰۱۱)، اعتراض تجار از مأموران گمرک سرحدی نسبت به خروج مسکوکات نقره کشور (همان، ۵۷۸۸-۱۰۱۱؛ ۵/۱۳/۱۳۰۵/۲۱/۲۱/۵)، عریضه اهالی منطقه به خاطر عملکرد بد عدلیه (همان، ۱۰۱۱-۵/۱۳/۲۱/۲۱/۳) و بی‌توجهی وکلای مجلس به ظلم ادارات به ساکنان (همان، ۵۷۶۹-۱۰۱۱؛ ۵۸۰۵-۱۰۱۱)، در این رابطه است. ضبط

محموله تریاک تجار کرمانشاه (همان، ۷۵۹۵-۱۰۱۱؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۳۷)، توقیف دوازده هزار تومان ظهیرالعلماء (همان، ۴/۵۸/۲۸/۱/۴۳) و ضبط چهار قبضه تفنگ از مستخدم امنیه - ابوالحسن فیلی - (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۷)، پلمب دکان روح‌الله نامی به جرم عدم پرداخت عوارضی (کمام، ۴/۵۴/۲۸/۱/۸۱)، نگارش عرایضی در اعتراض به «سوءرفتار مأموران دولتی» را به دنبال داشت. همچنین شکایت اهالی کرمانشاه از سوءاستفاده رئیس تلگراف‌خانه و سلب اعتماد عمومی (مجموعه اسناد شخصی و خانوادگی هرمز بیگلری) و اعتراض به سوءاستفاده مرادخان تحصیلدار مالیه (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۹)، در واقع اعتراض به «سوءاستفاده از موقعیت شغلی» بود که در عرایض اهالی کرمانشاه دیده می‌شود.

«اعتراض به تصویب قوانین دولتی» نیز عموماً توسط تجار و کسبه در اعتراض به منع زراعت و تجارت تریاک (کمام، ۵۸۲۲-۱۰۱۱)، تصویب قانون انحصار دولتی در قند، چای و شکر (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱) و نیز در مطالبه مالیات جدید بر دخانیات (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵۳-۱۰۱۱) عرایضی را تولید می‌کرد. «شکایت از انفصال خدمت» - اغلب توسط کارمندان دولت - به دلایلی چون حذف رقبای (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۹)، تقلیل بودجه دولتی (کمام، ۵۷۷۶-۱۰۱۱؛ ۵۷۷۷-۱۰۱۱)، تغییر و حذف برخی ادارات انجام می‌شد (کمام، ۵۸۱۹-۱۰۱۱؛ ۵/۱۲۱/۱۱/۱/۲۹-۵۷۸۹-۱۰۱۱). در همین راستا «درخواست حقوق معوقه» مسئله دیگری است که در آن اعتراض به تأخیر و سهل‌انگاری در پرداخت حقوق (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۶؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۳۴-۵/۲۱/۲۱/۱/۲۶) و یا درخواست حقوق معوقه آمده است (کمام، ۵۷۷۳-۱۰۱۱؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۴).

۲. مسائل و مشکلات اجتماعی-حقوقی: کُنشگران در زمینه اجتماعی-حقوقی به دنبال حمایت نهادهای قضائی و حقوقی بودند؛ که در عرایضی با محتوای «تصرف عُدوانی» منعکس شده است. رحمت نامی از تصرف مُستغلات خود توسط اوقاف (کمام، ۵۸۱۶-۱۰۱۱)؛ علم‌الهدی از اداره مالیه باه خاطر تصرف مزرعه شخصی (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۰) و عزت‌خانم وکیل‌الدوله از تصرف عُدوانی ملکش توسط شاهزاده فرمانفرما شکایت کردند (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۸). «اعتراض به ناامنی و تقاضای امنیت» در عرایض اواخر دوره قاجار نمود بیشتری دارد که شامل موارد ناامنی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود و به واسطه نقطه مشترک عدم امنیت و درخواست امنیت، در همپوشانی با مقوله‌های دیگر است. درخواست اهالی کرمانشاه برای ایجاد امنیت به دنبال ترور معاون‌الملک توسط اعتدالیون (کمام، ۵۸۱۳-

۱. ظهیرالعلماء هنگام سفر به حج، از ضبط رویه خود -معادل دوازده هزار تومان- توسط مأموران گمرک قصرشیرین به جرم قاچاق شکایت کرد.

۱۰۱۱)؛ عریضه اتحادیه تجار کرمانشاهان پس از تعطیلی تجارتخانه همدان و بروز اختلال و ناامنی (۵۸۲۲-۱۰۱۱)، عرایض مربوط به قتل میرزا صراف (کمام، ۵۸۱۷-۱۰۱۱) و محمد نامی (کمام، ۵۷۸۴-۱۰۱۱) که عارضان تقاضای قصاص قاتلان و ایجاد امنیت را داشتند.

۳. مسائل اجتماعی-خانوادگی: این عرایض نشان‌دهنده تعاملات و تضادهای اعضای خانواده است و با شاخص‌هایی مانند اختلافات خانوادگی، تبعیض جنسیتی^۱ و درگیری میان گروه‌های اجتماعی در ارتباط بود و در مواردی با مشکلات «ارث و میراث» نمود می‌یافت. عرایض مربوط به سهم‌الارث دختران وکیل‌الدوله (کمام، ۴/۵۸/۲۱/۱/۳۱؛ ۴/۵۸/۲۸/۱/۵۶) که کُنشگری افرادی با تابعیت ایران و روسیه (کمام، ۱۰۱۱/۱۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱) و نیز قوام‌العماء امام‌جمعه وقت (کمام، ۵۷۹۷-۱۰۱۱) را در این زمینه برانگیخت. درخواست طوبی-همسر معاضدالملک^۲ - برای برقراری مستمری همسر متوفایش از مجلس (کمام، ۵۸۱۲-۱۰۱۱) نیز نمایانگر کُنشگری زنان جامعه به‌ویژه در زمینه ارث است. «نزاع و درگیری» به عنوان یکی از قدیمی‌ترین جرایم بشری و مانع امنیت فردی و اجتماعی، در عرایض شهری کرمانشاهان دوره گذار نیز بازتاب یافته است. عریضه احتشام‌الممالک برای جلوگیری از تداوم درگیری قلخانی‌ها با کرندیان (کمام، ۴/۵۸/۲۸/۱/۱۷)، رحیم وثوق -دفتردار- از اختلافات خود با ساکنان مزرعه توکلی (کمام، ۵۸۰۷-۱۰۱۱)؛ عریضه نقیب سادات سنقر از اختلافات سادات با دراویش اخلالگر آنجا (همان، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۷) و همچنین عریضه‌ای مبنی بر اختلاف میان فتح‌السلطان کلیایی با اسدالله‌خان بر سر تصاحب روستای لیلمانج (همان، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۴۷) در این رابطه است.

ب. مقوله فرهنگی: در عرایض دوره گذار، این مقوله با شاخص‌هایی نظیر شکایات اقلیت‌های مذهبی، مطالبه امکانات رفاهی و عمومی مانند مدرسه، نظمی و غیره دسته‌بندی شده است که با دو زیرمقوله و شش مورد عریضه، برابر ۷/۸۹٪ در ردیف دوم قرار گرفته است.

۱. اقلیت‌های مذهبی: در دوره مشروطه، کرمانشاهان به دلیل موقعیت جغرافیایی و اجتماعی از تنوع دینی، قومی، زبانی و نژادی متعددی به صورت اقلیت برخوردار بود (رابینو، ۱۳۹۱: ۲۴-۳۰). کُنشگری اقلیت‌های دینی، مانند یهودیان و کلیمیان و اهل حق‌ها در زمینه

۱. در عصر مشروطه، یکی از معضلات جدی جامعه کرمانشاهان، تبعیض جنسیتی و محرومیت زنان از حقوق قانونی‌شان، به‌ویژه در زمینه ارث‌بری بود. خانواده‌ها به دنبال حفظ و تمرکز دارایی در میان افراد ذکور خانواده، از پرداخت سهم‌الارث زنان سر باز می‌زدند. در واکنش به این بی‌عدالتی، زنان با ارائه عریضه به فرادستان، ضمن شکایت از این تبعیض، سهم‌الارث خود را مطالبه می‌کردند (کمام، ۷/۱۷۶/۱۲/۱/۱۱۷؛ ۷/۱۴۸/۱۷/۴/۱/۱۷).

۲. معاضدالملک معاون کارگزاری و نماینده کرمانشاهان در دوره دوم مجلس شورای ملی بود (معمدلی، ۱۳۸۵: ۳۲۷).

عریضه‌نویسی، مهر تأییدی بر وجود این اقلیت‌ها در منطقه می‌باشد. آنها به دلیل تفاوت اعتقاداتشان با مذهب رسمی، همواره با تبعیض‌های اجتماعی و سیاسی مواجه بودند، به همین دلیل برای رفع این اجحافات و احقاق حق، به عریضه‌نویسی با فرادستان روی می‌آوردند و مطالبه‌گری می‌کردند؛ مانند کلیمیان سنقر از زورگیری اداره مالیه (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۴۸)، کلیمیان قصر از سوءرفتار نظمی (همان، ۵/۱۲۱/۲۱/۸۳) و بزرگان اهل حق از سخت‌گیری‌های دولت بر خود (همان، ۴/۵۸/۲۱/۱/۳) عریضه‌های متعددی نوشته و دادخواهی کرده‌اند.

۲. **تقاضا برای تأسیس نهادهای عام‌المنفعه:** کُنشگران شهری با درک مجاری قانونی، نیاز جامعه به خدمات عمومی را مطرح و مطالبه می‌کردند. در این باره عریضه وکیل‌التجار (کمام، ۱۸۴۲-۱۰۱۱)، اهالی قصرشیرین (همان، ۷۸۵۷-۱۰۱۱) در راه‌اندازی مجدد تلگراف‌خانه و مخابرات و همچنین درخواست اهالی سنقر مبنی بر تأسیس مدرسه (همان، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵۷) قابل طرح است.

ج. **مقوله سیاسی:** در عرایض این مقطع، با دو زیرمقوله ۶ مورد، معادل ۷/۸۹٪ همنشین مقوله فرهنگی، در ردیف دوم قرار دارد.

۱. **ظلم و ستم حکام محلی:** با توجه به ماهیت انقلاب مشروطه، انتظار کاهش آن می‌رفت، اما داده‌های عرایض کرمانشاهان خلاف آن را با جریان بی‌وقفه ظلم و ستم حکام به زیردستان نشان می‌دهد. به‌طور مثال، شکایات محمد نامی از ظلم عضدالسلطان و تشبیه او به زالو (کمام، ۵۷۷۱-۱۰۱۱)؛ محسن میرزا از اجحافات عطاءالله وکیل‌الدوله (همان، ۵/۵۸/۲۵/۱/۵۷)، فرج‌الله کاویانی از ظلم و ستم رضاخان نیریژی (همان، ۱۰۱۱-۵۷۹۱) و همچنین اهالی قصر از ظلم و ستم شاهزاده اجلال و مصادره املاکشان توسط او (همان، ۴/۵۸/۲۸/۱/۲۸)، تأکیدی بر این موضوع است.

۲. **مشارکت سیاسی-اجتماعی:** در این مطالعه ارائه نظر و پیشنهادهای گروهی به دولت را شامل می‌شود؛ مانند اعتراض کرمانشاهیان مقیم تهران به انتخاب مکرم‌الملک به عنوان حکمران منطقه (کمام، ۵۷۸۸-۱۰۱۱). در شکلی دیگر، اهالی کرمانشاهان تقاضای ابقای حکمرانی عضدالسلطان را داشتند (همان، ۴/۵۸/۲۸/۱/۲).

د. **مقوله اقتصادی:** در این مقطع، دارای یک زیرمقوله و ۲۲ مورد عریضه معادل ۲۸/۹۴٪ بوده و شامل موارد زیر است:

۱. «مالیات»

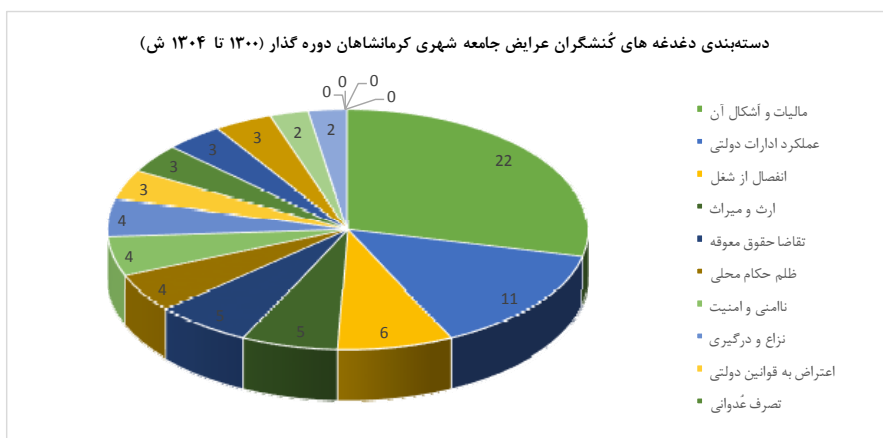
یکی از موضوعات پربسامد در مجموعه عرایض این دوره است که با ۲۲ مورد از دغدغه‌های اجتماعی و اقتصادی منعکس شده است. شکایت از اقدامات غیرقانونی مأموران

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۶۷

اداره مالیات به علت اعمال فشار بر مردم و اخذ مالیات‌های گوناگون، مانند باج راه، نواقل، قپانداری و داروغگی که باعث نارضایتی عمومی و مهاجرت افراد می‌شد (کمام، ۵۷۶۹-۱۰۱۱؛ ۴/۵۸/۲۵/۱/۵۹؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱۰/۳۱؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۱؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۱-۵۷۶۹-۱۰۱۱؛ ۴/۵۸/۲۸/۱/۶۳؛ ۱۰۱۱).

شکایت تجار و کسبه از پرداخت مالیات و عوارضی مختلف به ادارات دولتی که در عوض، هیچ‌گونه خدمات رفاهی مانند روشنایی معابر و حفاظت از بازار و غیره را انجام نمی‌دادند (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۷؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۹؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۰؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵۲؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵۲؛ ۴/۵۸/۲۸/۱/۵۲؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۳۷؛ ۱۰۱۱-۵۷۶۳). همچنین اصنافی مانند سقط‌فروش‌ها، مُکاریان، فخارها و غیره از پرداخت مالیات سنگین صنفی با درآمد کم شکایت داشتند (کمام، ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۶؛ ۱۰۱۱-۵/۱۲۱/۲۱/۱/۴۴؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۴؛ ۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۴). عده‌ای نیز از سوءرفتار رؤسای ادارات در ایجاد شیره‌کش‌خانه در کنگاور (همان، ۴/۵۸/۲۸/۱/۵۲) شکایت کردند. به نظر می‌رسد کُنشگران این دسته عرایض، با اصل پرداخت مالیات مشکلی نداشتند، بلکه به پرداخت مالیات‌های اضافی معترض بودند. مسئله دیگر وجود اشخاص ذی‌نفعی بود که با عنوان مالیات‌گیری، هرگونه ستمی را بر مردم اعمال می‌کردند. در مجموع، داده‌های عرایض حاکی از مشارکت همه طبقات و اقشار جامعه شهری آن مقطع، از پایین‌ترین تا بالاترین مرتبه اجتماعی، در زمینه عریضه‌نویسی است که هر یک به اقتضای اهداف خود، موضوعاتی را مطرح و مطالبه می‌کردند. برای شناخت بهتر مطالبات کُنشگران، این موارد در نمودار زیر تنظیم شده است.

نمودار شماره ۷



آمار نمودار شماره ۷ نشان می‌دهد که عمده مطالبات شهری در دوران گذار، علی‌رغم ماهیت انقلاب مشروطه، درباره نبود قانون و عدم رعایت آن است که در موضوعاتی چون اخذ مالیات غیرقانونی، فساد ادارات و کارکنان دولتی، ظلم و ستم حکام محلی، عدم امنیت و غیره مطرح شده است. به عبارتی داده‌ها برتری مقوله اجتماعی بر دیگر مقولات را نشان می‌دهد.

نتیجه‌گیری

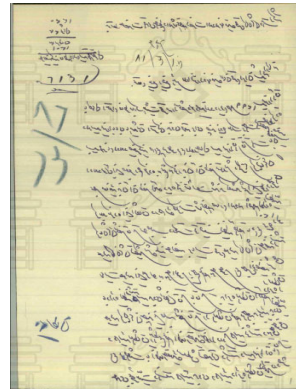
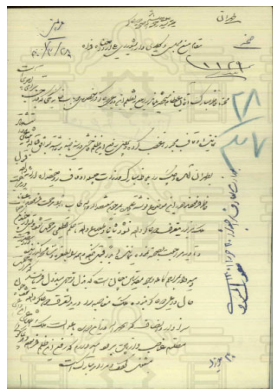
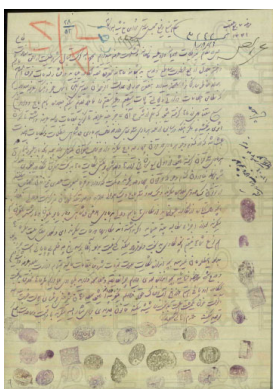
این جستار پژوهشی بر پایه تحلیل ۱۴۶ عریضه از عرایض قابل دسترس جامعه شهری کرمانشاهان در عصر مشروطیت (۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/۱۹۰۶-۱۹۲۵م) در سه مقطع زمانی (دوره استقرار مشروطه، جنگ جهانی اول و دوره گذار از قاجار به پهلوی) با روش تحلیل محتوا انجام گرفته و با رویکرد تقسیم‌بندی مفهومی و ساختاری براساس گزاره‌های استخراج‌شده از آن اسناد، ذیل چهار ساحت اساسی (اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) تنظیم شده است. نتایج حاصله نشان می‌دهد که عرایض این جامعه به عنوان ابزار رابطی بین فرودستان با فرادستان، در این بازه زمانی ذیل چهار مقوله مذکور دارای چرخش و نوسانات معناداری در پیوند با رویدادهای تاریخی در ادوار سه‌گانه مذکور بین سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۴۴ق/۱۹۰۶-۱۹۲۵م بوده است که بیانگر همسو بودن محتوا و میزان پیوند عرایض با رویدادهای تاریخی کلان جامعه ایرانی و جامعه شهری در کرمانشاهان بوده است. در دوره اول، مقارن مشروطه اول و دوم (۱۳۲۴-۱۳۳۲ق)، متأثر از گفتمان مشروطه‌خواهی و درگیری طبقات مختلف شهری، مقوله سیاسی با سه زیرمقوله و سیزده مورد عریضه معادل ۲۲/۸۰٪ با شاخص‌هایی نظیر وجود اغتشاشات محلی، ظلم و ستم حکام دولتی و همچنین تلاش برای مشارکت سیاسی، در صدر جدول قرار دارد. مقوله اجتماعی با دو زیرمقوله و پوشش ۳۹ مورد عریضه برابر با ۶۸/۴۲٪، حول مسائل اجتماعی-حقوقی مانند شکایت از ناامنی و تقاضای امنیت، مسائل شغلی و حقوقی یا مسائلی نظیر ارث، در ردیف دوم بوده است. مقوله اقتصادی با یک زیرمقوله و پنج مورد عریضه معادل ۸/۷۷٪، در ارتباط با مسائل مالی و مالیاتی در ردیف سوم قرار دارد. مقوله فرهنگی نیز به علت برتری و اولویت مسائل سیاسی و نیازهای مالی و امنیتی آن برهه، فاقد عریضه است. در دوره دوم، مصادف با جنگ جهانی اول تا کودتای ۱۳۳۳-۱۳۳۹ق/۱۹۱۴-۱۹۲۰م) هرچند حجم و تنوع عرایض با سیزده مورد، نسبت به دیگر ادوار کاهش یافته است، اما ذیل چهار مقوله اصلی، مقوله سیاسی با سه زیرمقوله و هفت مورد عریضه معادل ۵۳/۸۴٪ با مصادیقی چون شکایت از خسارات جنگ جهانی اول یا مداخله بیگانگان در منطقه و مشارکت در انتخابات، همچنان در صدر جدول قرار دارد. مقوله اجتماعی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۶۹

نیز با دو زیرمقوله و پنج مورد عریضه برابر با ۳۸/۴۶٪ در ارتباط با مسائل اجتماعی-حقوقی، با حفظ جایگاه قبلی در ردیف دوم قرار دارد. مقوله اقتصادی هم با یک زیرمقوله و یک مورد عریضه معادل ۷/۶۹٪ در ردیف سوم جای دارد و مقوله فرهنگی همچنان مورد توجه کُنشگران عریضه قرار نگرفته و فاقد عریضه است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که درگیر شدن کرمانشاهان در جنگ جهانی تأثیر مستقیمی بر نیازها و مطالبات مطرح‌شده آنها در عرایض و حتی کاهش میزان کُنشگری آن جامعه در عریضه‌نویسی داشته است. دوره سوم موسوم به دوران گذار از قاجار به پهلوی است (۱۳۰۰-۱۳۰۴ش/۱۹۲۱-۱۹۲۵م). عرایض آن جامعه با تحولات بنیادین، هم از لحاظ افزایش حجم با ۷۶ مورد و هم تنوع موضوعی روبه‌رو می‌شود که ذیل چهار مقوله اصلی، چرخش اساسی و معناداری داشته است. در این مقطع، مقوله اجتماعی با سه زیرمقوله و ۴۲ مورد عریضه برابر ۵۵/۲۶٪ با مصادیق کلی مانند شکایت از ناامنی و تقاضای امنیت، شکایت از فساد ادارات دولتی و قوانین حکومتی، تقاضای ارث و حقوق معوقه و غیره، به ردیف اول انتقال یافت. مقوله فرهنگی با دو زیرمقوله و شش مورد عریضه برابر ۷/۸۹٪ با شاخص‌هایی چون تقاضای تأسیس ادارات عام‌المنفعه مثل مدارس، نظمیه و غیره، یا عرایض اقلیت‌های مذهبی هم‌ردیف با مقوله سیاسی با دو زیرمقوله و شش مورد عریضه، در ردیف دوم پدیدار شده است. مقوله اقتصادی نیز با یک زیرمقوله و ۲۲ مورد عریضه معادل ۲۸/۹۴٪ مربوط به دغدغه‌های مالیاتی، در ردیف سوم قرار گرفت. به نظر می‌رسد کرمانشاهان دوران گذار، در مواجهه با دوگانگی‌های ناشی از مدرنیته و سنت، با چالش‌های متعددی روبه‌رو بوده است که صرف نظر از برتری هر یک از مقولات، بر افزایش میزان کُنشگری در زمینه عریضه‌نویسی و اهتمام فرادستان در پاسخ و رسیدگی به آن مطالبات، تأثیر مستقیم داشته است.

پیوست

نمونه عرایض منطقه کرمانشاهان عصر مشروطیت



منابع و مأخذ

- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۲۵۳۶)، *افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار*، تهران، نشر آگاه.
- اردشیریان، شهرام (۱۴۰۰)، *انتخابات مجلس شورای ملی در کرمانشاهان*، کرمانشاه: طاق‌بستان.
- *بایگانی شخصی و اسناد خانوادگی هرمز بیگلری* (از نوادگان بیگلربیگی کرمانشاهان)
- بشیریه، حسین (۱۳۸۹)، *جامعه‌شناسی سیاسی؛ نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- بیات، کاوه (۱۳۶۹)، *ایران و جنگ جهانی اول؛ اسناد وزارت داخله*، تهران: انتشارات سازمان اسناد ملی.
- بولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۸)، *سفرنامه؛ ایران و ایرانیان*، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران: نشر خوارزمی.
- حبیب‌زاده، محمدجعفر و کاظم کوهی اصفهانی (۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل ارکان جرم تصرف غدوانی در حقوق ایران»، *فصلنامه حقوق*، دوره ۴۲، شماره ۴، صص ۹۷-۱۱۶.
- رایینو، اچ. ال (۱۳۹۱)، *گزارشی از بازرگانی و اجتماع شهر و ایالت کرمانشاه در سده نوزدهم*، ترجمه محمدرضا همزه‌ای، کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- رحمانیان، داریوش و مهدی میرکیانی (۱۳۹۲)، «تأثیر بلواهای نان بر روابط حکومت و مردم در عصر ناصری»، *تحقیقات تاریخ اجتماعی*، سال دوم، شماره ۲، صص ۶۵-۹۱.
- سلطانی، محمدعلی (۱۳۷۳)، *تاریخ مفصل کرمانشاهان*، ج ۳، ۴، تهران: سها.
- صفایی، ابراهیم (۱۳۴۷)، «سندوق عرایض»، *مجله نگین*، شماره ۴۲، صص ۳۹-۴۰.
- طلائی، زهرا (۱۳۸۳)، «بررسی و معرفی نسخه خطی (مجموعه اسناد)؛ سواد کتابچه شکایت‌ها و عرض حال سال ۱۲۹۱-۱۲۹۲ق»، *گنجینه اسناد*، شماره ۵۶، صص ۳۸-۴۳.
- ططری، علی (۱۳۸۸)، «بررسی جایگاه عریضه در پژوهش‌های اسنادی»، *پیام بهارستان*، دوره دوم، سال اول، شماره ۴، صص ۴۶۵-۴۷۶.
- فربن، مایلز (۱۳۹۴)، *تاریخ اجتماعی، مسائل، راهبردها و روش‌ها*، ترجمه ابراهیم موسی‌پور بشلی و محمدابراهیم باسط، تهران: سمت.
- فرجیها، محمد و حسین جوادی (۱۳۹۳)، «مطالعه جرم‌شناسی تخلفات و فساد اداری»، *فصلنامه رفاه اجتماعی*، سال چهاردهم، شماره ۵۴، صص ۲۴۳-۲۶۶.
- کرزن، جرج (۱۳۶۷)، *ایران و قضیه ایران*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی ج ۲، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- کرملی، اکرم، سهم‌الدین خزایی و محسن رحمتی (۱۴۰۱)، «گونه‌شناسی اعتراض‌های زنان در عصر ناصری (۱۲۶۴-۱۳۱۳)»، *مجله (تاریخ) ایران*، دوره ۱۵، شماره ۱، صص ۲۴۵-۲۶۲.
- کشاورز، اردشیر (۱۳۸۲)، *زندگان عرصه عشق*، ج ۱، کرمانشاه: طاق‌بستان.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۴، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۳ / ۱۷۱

- کلارک، جی. آی. و بی. دی. کلارک (۱۳۹۴)، کرمانشاه مرکز استان پنجم، ترجمه کیومرث ایران دوست و کسری آشوری، تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری.
- لمبتون، ا. ک. س. (۱۳۷۷)، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- مجموعه مصوبات ادوار اول و دوم قانونگذاری مجلس شورای ملی (۱۳۱۸)، نشر مجلس.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰)، شرح زندگانی من، ج ۱، تهران: نشر زوار.
- معتمدی، فرج الله خان (۱۳۸۵)، نهضت مشروطیت در کرمانشاه و کنگاور؛ یادداشت و خاطرات میرزا فرج الله خان معتمدی و امان الله خان ساری اصلان امیر تومان، به کوشش محمدعلی سلطانی، تهران: انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- همدانی، فریدالملک (۱۳۵۴)، خاطرات فرید، گردآوری مسعود فرید، تهران: زوار.

روزنامه‌ها

- روزنامه حبل‌المتین یومیه (۱۳۲۵ق)، شماره ۲۵.
- روزنامه فرهنگ (۳۰ ذی‌قعدة ۱۳۰۲)، سال هفتم، شماره ۳۲۴.
- روزنامه مجلس (۱۳۲۵ق)، شماره ۱۴۲.

اسناد

- اداره اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه (استادوخ)، س ۱۳۳۵، ک ۳۷، پ ۸۹:۵۳.

ساکما

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۱۰۴۵۰۱ع/۱۰۴۵۰۱.
-، سند شماره ۲۴۰۰۱۲۷۲۶.
-، سند شماره ۱۰/۵۷/۱۰/۲/۱.
-، سند شماره ۲۴۰۰۰۲۳۷۳.
-، سند شماره ۲۹۸/۱۲۳۱۷۶.
-، سند شماره ۲۹۸-۵۸۵۲۸.
-، سند شماره ۲۹۰۰۰-۵۶/۶۶/۱۴.

- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی (کمام)، اسناد به شماره‌های: ۲/۱۴۸/۱۷/۲؛
۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۱۵؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۷/۱۶؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۵؛
۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲/۳؛ ۳/۱۳/۱/۲/۳؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۲؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲/۱؛
۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۹؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴؛ ۲/۱۰۴۳/۴۰۵/۱/۴؛
۲/۱۴۸/۱۷/۱/۹؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۶؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۱؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۳/۵؛
۲/۱۴۸/۱۷/۱/۳/۸؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۵؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۳۷؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۸؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲؛
۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲/۲۱؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۲؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۱؛ ۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۵۵

؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۸ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۵۰ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۲/۲۱ ؛۲/۱۴۸/۱۱/۴ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴/۵
؛۲/۱۲۹/۳/۲/۵ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۴۱ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰/۳ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۴ ؛۲/۱۴۸/۱۷/۱/۱۰
؛۳/۲/۳۲/۱/۱/۲ ؛۳/۲/۳۲/۱/۵ ؛۳/۲/۳۲/۱/۱۵ ؛۳/۲/۳۲/۱/۴ ؛۳/۲/۳۲/۱/۱۳ ؛۳/۲/۳۲/۱/۱۴
؛۴/۵۸/۲۵/۵۹ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۶۳ ؛۵۷۶۹-۴/۳/۳/۱/۹ ؛۴/۳/۳/۱/۹ ؛۴/۳/۳/۱/۹ ؛۳/۲/۳۲/۱/۱/۸
؛۵۷۶۹-۱۰۱۱ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱۰/۲۱ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۴ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۴ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۵۲
؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۷ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۳۷ ؛۱۰۱۱-۵۷۶۳ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۴۳ ؛۱۰۱۱-۵۷۹۵ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۸۱
-۱۰۱۱ ؛۵۷۹۱-۱۰۱۱ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۱۰ ؛۵/۵۸/۲۵/۵۷ ؛۵۸۰۵-۱۰۱۱ ؛۵۸۰۹-۱۰۱۱ ؛۶۹۵۷-۱۰۱۱
؛۱۰۱۱/۱۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱ ؛۱۰۱۱-۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۱ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۳۸ ؛۵۷۹۴-۱۰۱۱ ؛۵۷۷۱
؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۰ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۸ ؛۵۷۸۰-۱۰۱۱ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۲۸ ؛۵۷۹۷-۱۰۱۱ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۵۶
؛۱۰۱۱-۵۷۷۷-۱۰۱۱ ؛۵۸۱۹-۱۰۱۱ ؛۵۷۸۹-۱۰۱۱-۵۷۷۶-۱۰۱۱ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۹ ؛۵۸۱۶-۱۰۱۱
-۲۲ ؛۱۰۱۱-۵۷۸۸ ؛۱۰۱۱-۵۸۱۳ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۲۴ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۶ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۳۴-۵۷۷۳
؛۱۰۱۱-۵۸۰۷ ؛۴/۵۸/۲۸/۱/۱۷ ؛۵/۲۱/۲۱/۱/۲۶ ؛۱۰۱۱-۵/۱۲۱/۲۱/۱/۳۰۵۸ ؛۱۰۱۱
-۱۰۱۱ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۷ ؛۶/۶۵/۳۱/۱/۸۸ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۱۷ ؛۶/۶۵/۳۱/۱/۸۸ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۴۷
-۱۰۱۱ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۷۹ ؛۱۰۱۱-۵۸۱۲ ؛۵/۱۲۱/۲۱/۱/۵۷ ؛۴/۵۸/۲۸/۲ ؛۵۷۱۸-۱۰۱۱ ؛۵۷۸۴
۸۸۴۲ ؛۷۸۵۷-۱۰۱۱ ؛۵۷۷۹-۱۰۱۱.

منابع لاتین

- wiesbaden Irene Schneider (2006), *The petitioning system in Iran state; society and power relations in the late 19 century*, harrassowitz verlag.
- floor, Willem (2018), *Kermanshah city province (1800-1945)*, Mage publishers.

List of sources with English handwriting

Books

- Adamiyat, Fereydoun, Nateg, Homa (2536), Social, Political and Economic Thoughts in Unpublished Works of the Qajar Era, Tehran, Āgah Publishing House. [In Persian]
- Ardeشيرian, Shahram (2021), National Assembly Elections in Kermanshah. Kermanshah: Tāqbostān, Vol. 1. [In Persian]
- Bashiriye, Hossein, (2010), Political Sociology: The Role of Social Forces in Political Life. Tehran, Ney Publishing House. [In Persian]
- Bayat, Kaveh (1980), Iran and the First World War, Ministry of Interior Documents. National Documents Organization Publications, Vol. 1. [In Persian]
- Biglari, Hormoz (1995), History of Kermanshah in the Qajar Era Including Historical Documents. Vol. 1, Kermanshah: Tāqbostān Publishing House. [In Persian]
- Clarke, John Innes (1994), Kermanshah: an Iranian provincial city. Translated by Kiyomars Irandoost and Kasra Ashouri, Tehran, Cultural Heritage and Tourism Research Institute Publications. [In Persian]
- Collection of resolutions of the first and second legislative periods of the National Consultative Assembly, 1939, Majles Publications. [In Persian]
- Curzon, George Nathaniel Curzon (1988), Persia and the Persian question. Translated by Gholam Ali and Vahid Mazandarani, Vol. 2, Tehran: Scientific and Cultural Publishing House. [In Persian]
- Fairburn, Miles (1994), Social history: problems, strategies, and methods, Translated by Mohammad Ebrahim Musapour Bashli, Mohammad Ebrahim Basit, Tehran: Samt. [In Persian]
- Keshavarz, Ardeشير (2003), Zendeġān-e 'Arše-ye 'Ešq, Vol. 1, Kermanshah, Tāqbostān. [In Persian]
- Lambton, Ann Katharine Swynford (1998), Landlord and peasant in Persia: a study of land tenure and land revenue administration. Translated by Manouchehr Amiri, Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [In Persian]
- Mostūfi, 'Abdullāh (1981), Šarḥ-e Zendeġānī-ye Man. Tehran: Zavvār Publications. [In Persian]
- Motamedi, Farajollah Khan (2006), Constitutional Movement in Kermanshah and Kangavar: Notes and Memoirs of Mirza Farajollah Khan Motamedi and Amanollah Khan Sari Aslan Amir Toman, edited by Mohammad Ali Soltani, Tehran: Humanities Research and Development Institute Publications. [In Persian]
- Pollock, Jacob Edward (1989), Persien. Translated by Kikau Jahandari, Tehran: Kharazmi Publishing House. [In Persian]
- Rabino, Hyacinth Louis (2012), Diplomatic and consular reports : Persia. Report on the trade and general condition of the city and province of Kermanshah. Translated by Mohammadreza Hamzeh, Kermanshah: Razi University. [In Persian]
- Soltani, Mohammad Ali (1994), Detailed History of Kermanshahs. Vols. 3 and 4, Tehran: Soha, First Edition. [In Persian]

Articles

- Farajiha, Mohammad and Hossein, Javadi (2014), " Investigate Infractions and Corruption with Emphasized the Legal and Cultural Factors in Recreation and Cultural Organization of the Municipality of Isfahan". Social Welfare Quarterly, Vol. 14, No. 54, pp. 243-266. [In Persian]
- Habibzadeh, Mohammad Jafar; Kazem, Koochi Esfahani (2012), "EXAMINATION OF THE ELEMENTS OF "FORCIBLE ENTRY AND DETAINER" IN IRANIAN LAW", Law Quarterly, Volume 42, No. 4, pp. 97-116. [In Persian]
- Karamali, Akram, and Sahameddin Khazaei and Mohsen Rahmati (1401), "Typology of Women's Protests in the Nasserite Era (1848-1896)." Iranian Scientific and Research Journal, Volume 15, Issue 1, Serial Number 1401, pp. 212-245. [In Persian]

- Rahmanian, Dariush and Mehdi Mir Kiani (2013), "The Impact of Bread-Related Riots on the Relation between People and the Government in the Naserid Era." Institute for Humanities and Cultural Studies, Vol. 2, No. 2, pp. 65-91. [In Persian]
- Safaei, Ebrahim (1968). "The Petition Fund". Nangin Magazine, No. 42. [In Persian]
- Talaei, Zahra (2004), "Review and Introduction of the Manuscript (Document Collection): Literacy of the Complaint and Report Booklet for the Years 1291-92 AH", Ganjineh-e-Asnad, No. 56, pp. 38-43. [In Persian]
- Tatari, Ali (2009), "Review of the Position of Petition in Documentary Research". Payam-e Baharestan, Vol. 2, No. 1, No. 4, pp. 465-476. [In Persian]

Newspaper

- Rūznāmeḥ-ye Farhang, 30 Dhu al-Qa'dah 1302, Year 7, Issue 324.
- Rūznāmeḥ-ye Ḥabl ul-Mafīn Daily, 1325 AH 25.
- Rūznāmeḥ-ye Majles, 1325 AH 142, 115-116.

Documents

- Kamām: 2/17/148/2- 5/4/1/17/148/2- 16/7/1/17/148/2- 4/10/1/17/148/2- 15/4/1/17/148/2; 10/1/17/148/2- 3/2/1/3/1/3- 10/1/17/148/2- 10/1/17/148/2- 2/10/1/17/148/2 1/12/17/148/2 4/1/405/1043/2; 4/1/17/148/2- 4/1/17/148/2- 9/10/1/17/148/2- 4/10/1/17/148/2 9/1/17/148/2 6/1/17/148/2- 10/1/17/148/2- 41/10/1/17/148/2- 5/3/1/17/148/2- 8/3/1/17/148/2- 15/1/17/148/2- 37/10/1/17/148/2- 48/10/1/17/148/2- 2/1/17/148/2- 2/21/1/17/148/2- 12/1/17/148/2- 11/10/1/17/148/2- 55/10/1/17/148/2- 5/4/1/17/148/2- 4/1/148/2- 21/2/1/17/148/2- 50/10/1/17/148/2- 8/1/17/148/2- 10/1/17/148/2 - 4/1/17/148/2- 3/10/1/17/148/2- 41/10/1/17/148/2- 5/2/3/129/2- 14/1/32/2/3 - 13/1/32/2/3- 4/1/32/2/3- 15/1/32/2/3- 5/1/32/2/3- 2/1/1/32/2/3- 8/1/1/32/2/3- 9/1/3/3/4- 9/1/3/3/4- 9/1/3/3/4-5769 - 63/1/28/58/4- 59/25/58/4- 52/1/28/58/4 -14/1/21/121/5- 4/1/21/121/5- 21/10/21/121/5- 1011-5769 - 81/1/28/58/4; 5795-1011- 43/1/28/58/4- 5763-1011 - 37/1/21/121/5- 27/1/21/121/5- 1011-6957- 1011-5809 - 1011-5805- 57/25/58/5- 10/1/28/58/4- 1011-5791- 1011-5771- 1011-5794- 38/1/28/58/4- 11/1/21/121/5-1011 - 1/1/21/121/15/1011- 56/1/28/58/4- 5797-1011 28/1/28/58/4 - 1011-5780- 78/1/21/121/5 70/1/21/121/5- 1011-5816- 29/1/21/121/5- 1011-5776 -1011-5789- 1011-5819- 1011-5777 - 1011-5773 - 34/1/21/121/5- 16/1/21/121/5 24/1/21/121/5- 5813- 1011-5788-1011 22-1011-3058/1/21/121/5-1011 - 1/26/21/5/21- 17/1/28/58/4- 5807-1011- 47/1/21/121/5- 88/1/31/65/6- 17/1/21/121/5- 88/1/31/65/6- 17/1/21/121/5- 1011-5784 - 1011-5718 - 2/28/58/4- 57/1/21/121/5 - 5812 -1011- 79/1/21/121/5- 1011-8842- 1011-7857 5779-1011
- Sākmā: 240012726-240012726-501 4AA1 57/10T/2/A/240002373- 123176/298- 58528-298 - 14/66/56-29000.

Estadokh: S 1335, K 37, P 89:53 .

Personal archive and family documents of Hormoz Biglari (descendant of Biglarbey of Kermanshah)



©2024 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

The Demands of the Urban Society of Kermanshah in the Petitions of the Qajar Era
(From the Constitutional Revolution to the Fall of the Qajar Dynasty; 1324-1344 AH/1906-1925 AD)¹

Nahid keshtmand²
Mohammad Amir Sheikh Nouri³
Ruhollah Bahrami⁴

Received: 2024/06/08
Accepted: 2024/11/07

Abstract

Petitions can be considered one of the most important historical documents closely linked to the political and social life of society, representing the concerns and problems of a society that generally had to write petitions after its demands were not resolved through official channels. The present article was written with the aim of understanding the concerns and urban problems of Kermanshah during the constitutional era and is based on petition documents. This research utilized the content analysis method to read and examine the petitions from this period and to answer the question of what problems the people as a lower class in this period demanded from the higher authorities to solve through petitions and solved? The results of studying the demands of the urban society of Kermanshah at three historical points in this period show that the above-mentioned demands fluctuated in the form of four main categories: social, political, economic, and cultural, in conjunction with the developments. While in the first and second constitutional periods and the First World War, the political sphere of demands was at the top, in the third period with a fundamental shift and a significant decrease in political demands, the social category with a variety of issues and a high volume of petitions is at the top of the table of these demands, and the cultural category with an upward movement has been in the second row of the table. From an economic point of view, we also see a uniform trend of such demands in all three periods, which were made above all in relation to the tax system.

Keywords: Kermanshah residents, Urban society, Petition activists, Social demands.

1. DOI: 10.22051/hii.2025.47236.2933

2. PhD student, Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran. keshtmandn902@gmail.com

3. Professor, Department of History, Faculty of Literature, Alzahra University, Tehran, Iran (Corresponding author) a.sheikhnoori@alzahra.ac.ir

4. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. dr.bahrami2009@gmail.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

Content

A critical study on the correction of Fatimian historiographical texts (the case study of the treatise "Sirat Al-Hajib" Published by Vladimir Ivanov and Husam Khazour) <i>Ali Babaei Siab</i>	11-35
From Baghdad to Madinat al-Salam: The Traces of an Ancient Toponym in Mesopotamian Documents, from the Second Millennium BCE to the Abbasids Caliphate <i>Saeedeh Pourabedini, Majid Montazer Zahoori</i>	37-60
The first Qanats of the Qazvin Plain (Based on Archaeological Findings and Written Sources) <i>Mostafa Dehpahlavan, Saman Babazadeh</i>	61-96
The Change in the Mentality of the Iranian society's elites about Women's Employment (From the Constitutional Revolution to 1332 AH) <i>Hassan Rajabi Fard, Karim Soleimany Dehkordi</i>	97-120
A Study of the Formation of the Ahl al-Haqq Court during the Period of Sultan Ishaq Barzanji and Its Works <i>Mansour Rostami</i>	121-145
The Demands of the Urban Society of Kermanshah in the Petitions of the Qajar Era (From the Constitutional Revolution to the Fall of the Qajar Dynasty; 1324-1344 AH/1906-1925 AD) <i>Nahid keshmand, Mohammad Amir Sheikh Nouri, Ruhollah Bahrami</i>	147-175

Article 7:

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

Article 8:

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

Article 9:

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 1.500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

Article 10:

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran

Preface:

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

Article 1:

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

Article 2:

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

Article 3:

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

Article 4:

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

Article 5:

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

Article 6:

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

Confidentiality of Information

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

Double blind peer review

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

Copyright

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

Cc-By-Nc-ND

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

Plagiarism

Online plagiarism checker softwares (samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

Methodology

Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine (hii.alzahra.ac.ir).
2. The articles must contain the following chapters:
 - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
 - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
 - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
 - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
 - Conclusion
 - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
 1. The author doesn't speak Persian.
 2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of
History of Islam and Iran

Vol. 34, No. 62 /152, 2024

Publisher: **Alzahra University**
EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**
Manager: **J. Noroozi, Ph. D.**
Editor: **M. Sorkhi Kouhi Khili**
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi, Ph. D.**
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.
M.R. Barani, Associate Professor of History, Alzahra University.
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.
M. Sarvar Molaei, Retired Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University.
M. Alam, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz
J. Noroozi, Associate Professor of History, Alzahra University.
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

International Editorial Board

J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.

Printing & Binding: Mehrravash Publication



University of Alzahra Publications
Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hii.alzahra.ac.ir
E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X
E-ISSN: 2538-3493
